

# خوارج

از دیدگاه امام علیؑ

عباس محقق فریدنی

محقق فریدن، عباس،  
خوارج از دیدگاه امام علی(ع) / عباس محقق فریدن. — قم: انصاریان،  
. ۱۳۸۳ = ۱۴۲۰  
۱۵۱ ص.

ISBN: 964-438-608-6

کتابنامه بصورت زیرنویس.

۱. خوارج. ۲. علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از  
هجرت — ۴۰ق. — نقد و تفسیر.  
۲۹۷/۵۴ BP۲۴۲/م۳۹

## خوارج از دیدگاه امام علی(ع)

مؤلف: عباس محقق فریدن

ناشر: انتشارات انصاریان - قم

چاپ اول: ۱۳۸۳ - ۱۴۲۵ - ۲۰۰۴

چاپخانه: نگین - قم

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

تعداد صفحات: ۱۵۲ ص.

قطع: رقعی

شابک: ۹۶۴-۴۳۸-۶۰۸-۶

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



انتشارات انصاریان

قم - جمهوری اسلامی ایران

خیابان شهدا - کوچه ۲۲

ص.پ ۱۸۷

تلفن: ۷۷۴۲۶۴۷ ۹۸ ۲۰۱ ۷۷۴۱۷۴۴ دورگاه:

پست الکترونیک: [ansarian@noornet.net](mailto:ansarian@noornet.net)

[www.ansariyan.org](http://www.ansariyan.org) & [www.ansariyan.net](http://www.ansariyan.net)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الخوارج كلاب اهل النار  
خوارج سگان اهل آتشند

وسائل ج ۱۱، باب ۲۶ حدیث ۸

با على در بدر بود ر شرط نیست اگر برادر نهروار در پیش روست

# فهرست

۹	مقدمه
۱۳	فصل اول: زمامداری امیر مؤمنان ﷺ
۱۵	خطوط کلی سیاست علی ؓ
۲۳	فصل دوم: خوارج در اصطلاح تارخ و کلام
۲۴	مارقین
۲۶	محکمة
۲۸	شراة
۲۹	حروری و حَرُوریَّة
۳۱	فصل سوم: خوارج در قرآن و دیدگاه معصومان ؑ
۳۲	آراء عده‌ای از مفسرین
۳۵	خوارج از دیدگاه رسول خدا ﷺ
۴۵	فصل چهارم: پیدایش خوارج
۴۶	برجسته‌ترین چهره‌های خوارج

۴۸.....	علل دشمنی خوارج با امام علیؑ
۵۰.....	ویژگی‌های خوارج
۵۱.....	مواردی از ویژگی‌های بارز نهروانیان
۵۳.....	جهالت قوم نوح
۵۷.....	اصول و عقاید خوارج
۶۲.....	انگیزه خوارج از جنگ با امام علیؑ
<b>۶۷.....</b>	<b>فصل پنجم: زمینه‌های شکل‌گیری خوارج</b>
۶۹.....	پذیرش اجباری حکمیت
۷۱.....	امام به ناچار دست از جنگ کشید
۷۲.....	داستان حکمیت
۷۴.....	متن عهدنامه طبق نوشته بلاذری
۷۸.....	پیامد ناگوار حکمیت
۸۱.....	شرارت‌های خوارج
۸۲.....	اهانت‌ها و جسارت‌های خوارج
۸۴.....	رفتار مسالمت‌آمیز امام علیؑ
۸۵.....	پاسخ امام علیؑ به شبهمانی خوارج
۸۹.....	سعی امام علیؑ در هدایت خوارج
۹۰.....	دیسیسه اشعت بن قیس کنندی
<b>۹۳.....</b>	<b>فصل ششم: آزادی در مکتب امام علیؑ</b>
۹۸.....	حد و مرز آزادی
۹۹.....	خوارج به نفرین امام گرفتار آمدند

۱۰۳.....	<b>فصل هفتم: امام به ناچار دست به شمشیر می برد</b>
۱۰۴.....	شهادت مظلومانه عبدالله و همسرش
۱۰۷.....	رفع تزلزل از جنبد
۱۰۹.....	آخرین اتمام حجت
۱۱۰.....	اول شهید از سپاه امام
۱۱۴.....	ذوالشیعه در میان کشته ها
۱۱۶.....	معجزه ای دیگر
۱۱۷.....	اصرار عایشه بر شناخت قاتل ذوالشیعه
۱۱۸.....	لعن و نفرین عایشه !!
۱۲۲.....	بعد از من خوارج را نکشید
۱۲۹.....	<b>فصل هشتم: خوارج بعد از جنگ</b>
۱۳۲.....	نقشه قتل در حرم امن خدا!!
۱۳۳.....	شهید محراب
۱۳۵.....	شرح واقعه از زبان دختر امام علیؑ
۱۳۸.....	وصیت امام علیؑ به روایت محمد حنفه
۱۴۱.....	<b>فصل نهم: خوارج بعد از امام علیؑ</b>
۱۴۳.....	فرق خوارج
۱۴۵.....	نابودی خوارج به دست مهدی آل محمد علیؑ
۱۴۹.....	منابع و مأخذ

## مقدمه

حمد و سپاس خدای را که آدمیان را به کرامت عقل و شرافت فهم بیاراست و در پرتو  
این گوهر تابناک، راه رشد و کمال را بر آنان هموار ساخت و بر این اساس بنیاد دین و  
مذهب را با منطق و استدلال استوار نمود.  
درود بر روان پاک سفرای راه حق و حقیقت و بنیان گذاران دین و دیانت، از آدم صفوة  
الله تا خاتم حبیب الله عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و سلام به پیشگاه جانشینان بر حق و امامان معصوم و برگزیدگان آنحضرت،  
مخصوصاً برخورده‌کننده با ناکثان و قاسطان و مارقان یعنی امیر المؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و به ویژه  
دوازدهمین حجت حق در زمین و زمان؛ مهدی موعود (عجل الله تعالى فرجه الشریف)،  
روحی و ارواح العالمین له الفداء.

به پاس گرامیداشت فرخنده ایام بیست و چهارمین سالگرد پیروزی شکوهمند  
انقلاب اسلامی ایران به رهبری بزرگ مرجع عالیقدر اسلام و ابرمرد تاریخ جهان، امام  
امت خمینی کبیر رَحْمَةُ اللَّهِ؛ و به حرمت فرمان مطاع و مبارک رهبر عظیم الشأن حضرت آیة الله  
السید علی حسینی خامنه‌ای (دامت برکاته العالیه)؛ که این خجسته سال با برکت و پر  
میمنت را به سال عزت و افتخار حسینی رَحْمَةُ اللَّهِ نامیدند. و با این ابتکار و رهنمون، آحاد  
ملت آگاه و غیور مسلمان، به ویژه علاقمندان و پیروان واقعی امام حسین رَحْمَةُ اللَّهِ را موظف  
فرمودند تا خود را حسینی ساخته و آن حضرت را الگو و اسوه خویش قرار دهند، تا با  
پیروی از آن امام و حجت حق به عزت دنیا و سعادت آخرت نائل آیند. (ان شاء الله). بر این  
اساس و به حکم وظیفه نگارنده نیز به خواست خداوند سبحان بخشی را در این سال به

عنوان سیره و روش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان به رشته تحریر درآورده تا او لأ به سهم خود لبیکی به خواسته و اراده مقام معظم رهبری دامت برکاته گفته باشد و ثانیاً با توجه به اوضاع و شرایط زمان ما که بی شباهت به وضعیت زمان علیه السلام در دوران حکومت ظاهری آن حضرت نمی باشد؛ پاسخی بر بسیاری از شبهات و ایراداتی که در این زمینه در ذهن بعضی از ظاهر بینان و ساده اندیشان که از طرف دشمنان دوست نما و یا دوستان نادان القاء شده و می شود، داده باشد.

بعضی از ظاهر بینان و یا بی خبران از حقائق اسلامی و سیره و روش ائمه دینی، سؤال می کنند چگونه می شود باور کرد، که آن حضرت کمتر از نصف روز هزاران نفر از خوارج نهروان را که می شود گفت، به ظاهر نمونه ای از ایمان و اسلام و از بهترین قاریان قرآن و عابدان زمان، و دلسوزترین افراد به اسلام و دین بوده اند را، با آن وضعی که تاریخ نشان می دهد، به خاک و خون کشیده باشد!! و عجیب تر آنکه بر این عمل افتخار کند و بر خود ببالدو خطبه ای ایراد کند و در آن خطبه با افتخار بگوید: «من بودم که چشم فتنه را از حدقه بیرون آوردم و غیر از من کسی چنین جرئتی را نداشت و نخواهد داشت.»<sup>۱</sup>  
 آنها می گویند: مگر می شود امامی که دریای محبت است، امامی که تندیس عدالت است، امامی که می فرماید: اگر هفت اقليم جهان را به من بدهند و در عوض از من بخواهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای بگیرم، به خدا سوگند من این ستم را روا نمی دارم<sup>۲</sup>

این چنین امامی چگونه می شود کمتر از نیم روز تصمیم بگیرد، فرمان حمله صادر کند، برق آسا یورش برد و چهار هزار نفر از آنان را آن چنان قلع و قمع کند و به خاک و خون بکشد!

مگر عده ای محدود از خوارج نهروان چه قدر مسئله ساز و خطرناک بر عالم اسلام

۱ - «انتي فقأت عين الفتنة ولم يكن ليجرء عليها أحد غيري» خطبه ۹۳ نهج البلاغه.

۲ - ارشاد القلوب؛ ۲۱۶/۲ شرح نهج البلاغه؛ ۱۱/۲۴۵.

بوده‌اند و تا چه حد بر امام علیه السلام آمده‌اند که آن چنان قاطعانه در مقابله‌شان موضع گرفته و با جدیت به پیش رفته است!

روی این حساب در نظر است مطالب مربوطه و موضوعات مورد اشکال را به دقت هر چه بیشتر مورد بررسی قرار داده و به دور از تعصبهای ناروا و خالی از هرگونه اغراض نابجا، از منابع و مأخذ اصیل اسلامی و مورد اطمینان شیعه و سنتی تهیه و تنظیم کرده و در اختیار افراد با ایمان و علاقمند به اسلام و امام علیه السلام قرار دهد، تا بیش از پیش با حقایق تاریخ آشنا تر گشته و هرچه بیشتر به سیره و رفتار عدالت پیشه امام علیه السلام پی برده و از افکار وسوسه‌انگیز و دغدغه خاطر، آسوده گردد.

و نیز سعی شده در این نوشتار به طور دقیق و واضح و در عین حال به اختصار، مبدأ پیدایش، ریشه‌های اصلی، طرز تفکر، اصول عقاید، انگیزه و هدف و روش و منش خوارج نهروان را مورد تحقیق و بررسی قرار داده تا از این طریق رفتار ناهنجار و روش نابخردانه‌ی منافقان عصر و خوارج زمان را با نهروانیان به مقایسه بگذارد؛ تا شاید از عواقب شوم آنان عبرت گرفته و هرچه زودتر به فطرت پاک و اصالت خویش برگردند و از موهبت الهی و فطرت انسانی خود بهره‌مند گردیده و از سوء عاقبت که از بدترین گرفتاریهای دنیا و آخرت است نجات یافته و از رافت و برکات اسلامی برخوردار گردندان

شاء الله

و همچنین دقت شده است که حتی المقدور موضوعات مورد بحث در کتاب راز مأخذ و منابع موثق و مؤرخان و محققان صدر اسلام و یانزدیک‌تر به عصر آنان فراهم آید؛ تاهر چه بیشتر باعث اطمینان خاطر و آرامش روحی اهل تحقیق و خوانندگان عزیز واقع گردد. به امید آنکه این اثر ناچیز از این ذره بی مقدار مورد رضای حضرت احادیث جل و علا قرار گرفته و باعث خوشنودی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شود. ان

شاء الله

عباس محقق  
قم المقدسه

## فصل اول :

### زماداری امیرمؤمنان علیهم السلام

یقیناً هدف اصلی امیرمؤمنان علیهم السلام هنگامی که زمام امور مسلمانان را به دست گرفت و به ظاهر خلافت را پذیرفت این بود که حکومت عادلانه‌ای که موجب تحکیم و مجد و عظمت اسلام و مسلمانان باشد تشکیل دهد و هر مانع و مشکلی را که ممکن است بر سر این راه به وجود آید از میان بردارد. طبق این سیاست، نخستین اقدام آن حضرت برای برقراری حکومت عدل اسلامی، عزل والیان و حگامی بود که خلیفه قبل بر مردم مسلط نموده و منصوب کرده بود که اکثر آنان از شجره خبیثه بنی امیه و خویشان وی بودند! و از آن جمله، معاویه بن ابی سفیان بود، که خلیفه دوم او را به حکومت شام نصب کرد و خلیفه سوم نیز او را در آن مقام باقی گذاشت. ولی امیرمؤمنان علیهم السلام در همان نخستین روزی که مردم با او بیعت کردند، معاویه را نیز مانند حکام دیگر عزل کرد. و به دنیای اسلام فهماند که در حکومت عدل اسلامی افراد ظالم جایگاهی ندارند. و در دو مین روز از خلافت که مردم با آن حضرت بیعت کردن در ملاعام خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن برنامه کار خود را این گونه بیان نمود:

«هر مالی را که عثمان به کسی پخشیده و هر زمینی را که در اختیار کسی قرار داده، همه آنها باید به بیت المال برگردده، اگرچه با آنها زنها را به ازدواج درآورده و در شهرها پراکنده باشند!»<sup>۱</sup>

---

۱ - خوارج از دیدگاه نهج البلاغه؛ ص ۱۹ - ۲۱.

در این مورد موزخ بزرگ اسلامی، ابن ابی الحدید از کلبی نقل کرده که علی<sup>علیه السلام</sup> پس از این خطبه دستور داد هر سلاحی که در خانه عثمان و نیز هر اسب و شتری که در سرای او بود به جز سلاح و مرکب شخصی عثمان همه را به بیت المال برگردانند و همچنین دستور داد هر چه به دیگران بخشیده بازگردانند و به بیت المال واریز کنند.<sup>۱</sup>

به هر حال سیاست امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> این بود که خلافت و حاکمیت هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای حفظ اسلام و اجرای سیاستهای اسلامی است. به همین جهت است که می‌فرماید:

«تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام برگشته و می‌خواهند دین محمد<sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> را نابود سازند. در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری ننمایم، باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود.»<sup>۲</sup>

اینچاست که از اعمال و رفتار عدالت‌گستر آن حضرت در می‌یابیم که سیاست امام علی<sup>علیه السلام</sup> با سیاست دیگران تا چه حد متفاوت است

تفاوت سیاست معاویه با سیاست علی<sup>علیه السلام</sup> این بود که او بنام اصلاح امور از همه چیز گرچه خلافت اسلام باشد، سوء استفاده می‌کرد. ولی امام هیچ‌گاه از مرز اسلام و قانون دین خارج نمی‌گشت. و در هر حال خوشنودی و رضای خداوندی را مذکور خویش قرار می‌داد. و بر این اساس می‌فرمود:

«اگر نبود عهد و پیمانی که خداوند از علماء و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن چشم می‌پوشیدم.»<sup>۳</sup>

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۰.

۲ - نامه ۶۲ نهج البلاغه.

۳ - نهج البلاغه خطبه.

به هر حال باید گفت: سیاست بر دو گونه است، مشروع و ناممشروع. امام علی علیهم السلام در سیاست مشروع همیشه پیروز بود ولی در سیاست ناممشروع به خاطر حفظ ضوابط شرع و ارزش‌های عالی انسانی نمی‌توانست به هر عملی دست یازد او در روش و سیاست خود می‌فرمود: اگر حیله و نیرنگ موجب آتش دوزخ نمی‌شد من زیرک‌ترین افراد عرب بودم.<sup>۱</sup>

### خطوط کلی سیاست علی علیهم السلام

خطوط کلی سیاست امیر مؤمنان علیهم السلام را می‌شود به طور خلاصه در شش امر مهم جمع آوری نموده، بیان کنیم:

۱. عزل زمامداران نالایق.
۲. بازگرداندن اموال اختلاس شده به بیت‌المال.
۳. تقسیم عادلانه بیت‌المال.
۴. برقراری برابری و آزادی.
۵. صراحة و قاطعیت.
۶. صداقت در گفتار و رفتار.<sup>۲</sup>

آری قاطعیت از خصایص بارز آن حضرت بود که در عین آنکه مردان صالح و بالیمانی همچون مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، و سهل بن حنیف را انتخاب می‌کرد، افراد بی‌تقویی همچون اشعت بن قیس، عمرو بن حریث و شبیث بن ربی را از خود طرد می‌نمود که در نتیجه به معاویه ملحق شده و بعد هم در کربلا از فرماندهان لشکر عبیدالله بن زیاد شدند!<sup>۳</sup>

۱ - منهج البراعة ج ۱۳، ص ۳۶۶: «لو لا التّقى لكتَ ادهى العرب».

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۰.

۳ - شرح ابن ابی الحدید، ۲ / ۲۸۷.

از دیگر صفات بارز آن حضرت، صراحة در سیاست و صداقت و قاطعیت آن بزرگوار ثدر تصمیم‌گیریها بود که هیچ نوع فریب‌کاری و سازش‌کاری و دوروئی در کار او نبود. و همین صراحة و صداقت سبب شد که در مسئله شوری، خلافت از دست آن حضرت بیرون رفته و به عثمان منتقل گردد!! زمانی که در شوری به او پیشنهاد شد که اگر بپذیری که مطابق قرآن و سیره خلفاً عمل نمائی با تو بیعت می‌شود فرمودند: من مطابق قرآن و روش خودم عمل خواهم کرد.<sup>۱</sup>

همین صراحة و صداقت موجب شد تا برخی از سیاستمداران آن روز و یا المروز دنیا، یعنی کسانی که هر نوع سازش و فریب‌کاری را برای رسیدن به مقام و یا حفظ آن، سیاست می‌دانند، آن حضرت را سیاستدار ندانسته و در طرز اداره حکومت به آن حضرت ایراد بگیرند.

ولی امام علیه السلام پاسخ همه آنها را با بیانهای گوناگون در مکالمه مختلفی با دلائلی محکم بیان فرموده است.

حضرت در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه می‌فرماید:  
 «وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيهِ بِأَدْهَى مَنْيَ وَلَكُنْهُ يَغْدُرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ». <sup>۲</sup>

به خدا سوگند معاویه از من زیرکتر نیست ولی از راه غدر و خیانت به پیش می‌رود و اگر مکر و فریب، نکوهیده نبود، من از بزرگترین و سیاستمدارترین مردم بودم.

با دقیقت در معنای مطالب فوق، کاملاً فلسفه تشکیل حکومت و پذیرفتن خلافت امیر مؤمنان علیه السلام روش می‌گردد. زیرا خردمندان و عقلاً در هر عصر و زمان دریافته‌اند که اجتماع بدون حکومت محال

۱ - مروج الذهب، ۲ / ۴۰۵.

۲ - خطبه ۱۹۸.

است که بتواند به زندگی خویش ادامه دهد.

و گویای این حقیقت است، بیان نورانی رسول خدا علیهم السلام که فرمود: «اگر سه نفر (حدائق) همسفر شدید حتماً یکی از سه نفر را رئیس و امین خود قرار دهید»<sup>۱</sup> از اینجا می‌توان فهمید که از نظر اسلام هرج و مرج و نبود یک قوه حاکمه چه قدر زیان آور است.

علی علیهم السلام کرا آلزوم یک حکومت مقندر را تصریح کرده است و با فکر خوارج که در آغاز امر مدعی بودند با وجود قرآن از حکومت بی نیازیم مبارزه کرده است.

خوارج همچنانکه می‌دانیم شعارشان (لا حکم الا لله) بود، این شعار از قرآن مجید اقتباس شده است و مفادش این است که فرمان (قانون) تنها از ناحیه خداوند و یا از ناحیه کسانی که خداوند به آنان اجازه قانون گذاری داده است باید وضع شود ولی خوارج این جمله را از ابتداء طور دیگر معنی می‌کردند و به تعبیر امیر مؤمنان علیهم السلام از این کلمه حق، باطل را اراده می‌کردند، حاصل تعبیر آنها این بود که بشر حق حکومت ندارد، حکومت منحصر از آن خداست. علی علیهم السلام می‌فرماید: بلی من هم می‌گویم: «لا حکم الا لله»، اما به این معنی که اختیار وضع قانون با خداست ولی مجری قانون باید افراد باشند و قانون خدا باید به وسیله افراد بشر اجرا شود که مردم را از فرمانروایی (نیک) و یا بد چاره‌ای نیست.<sup>۲</sup> یعنی به فرض نبودن حکومت صالح حکومت ناصالح که به هر حال نظام اجتماع را حفظ کند از هرج و مرج و بی‌نظمی و زندگی جنگلی بهتر است.<sup>۳</sup>

۱ - سیروی در نهج البلاغه ص ۱۴۰.

۲ - نهج البلاغه خطبه ۴۰.

۳ - از نادانی و تناقض گویی خوارج همین بس که آنان مرتب شعار می‌دادند: «لا حکم الا لله» هیچکس غیر از خدا حق حکومت ندارد و در عین حال وقتی خروج کردند اولین اقدامشان این بود که در خانه عبدالله راسپی یکی از سران خوارج اجتماع کردند و در آنجا

امیر مؤمنان علیه السلام در دوران حکومت حدود پنج ساله اش با سه جنگ مهم داخلی مواجه گردید که این نوع جنگها در تاریخ اسلام بی سابقه است!!

در نبرد نخست طرف مقابل طلحه و زبیر بودند که با شکستن پیمان خود با علی علیه السلام، به مکه فرار کردند و به همراه عایشه نبرد خونینی را در بصره به راه انداختند که به جنگ جمل شهرت یافت.

در جنگ دوم که آتش افروز آن معاویه بود، به بهانه انتقام خون عثمان، از شام قیام کرد و بالشکر عظیمی به صفين آمد. در این جنگ هنگامی که امام علی علیه السلام به چند قدمی پیروزی رسیده بود، سپاهیان معاویه با حیله عمروعاص قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها کرددند که در نتیجه جنگ متوقف شد و به قضیه (حکمتیت) منتهی گردید، این گروه ستمنگ به (قاسطین) معروف شدند، همچنان که رسول خدا علیه السلام خبر داده بود.<sup>۱</sup>

سومین جنگ که بر حکومت علی علیه السلام تحمیل شد از ناحیه خوارج بود که اکثر قریب به اتفاق آنان قبل از یاران امام بودند و آثار سجده و عبادت در پیشانی و چهره‌شان نمایان بودا

به این گروه به خاطر آنکه از دین خارج شدند و بر امیر مؤمنان علیه السلام قیام کردند لقب، (مارقین) داده شد که شرح آن به خواست خداوند در آینده نزدیک به تفصیل خواهد آمد. به طور قطع جنگ با این گروه به مراتب دشوارتر از جنگهای اول و دوم بود. مبارزه با خوارج از نظر سیاسی مبارزه بسیار مشکل و خطروناکی بود چنانکه حضرت می فرمودند: کسی، جز من جرئت مبارزه با خوارج را نداشت،<sup>۲</sup> زیرا آنان کسانی بودند که بر عقیده سطحی خود سخت مؤمن و پایدار بودند و هر چند در تعقل ضعیف، ولی در عمل مردان

۱- تعیین کردند که کدامیک از آنها حاکم و امیر و کدام مأمور باشند «لَا يَدْلِلُ النَّاسُ مِنْ أَمْبَيْرٍ بِأُوْفَاجِرٍ» (نهج البلاعه، خطبه ۴۰).

۲- البداية والنهاية، ج ۷، مجلد چهارم، ص ۳۰۵.

۳- تاریخ بغداد ج ۸ / ۳۴۰.

عمل و فعالیت بودند.

آنان گروهی بودند که می‌جوشیدند و می‌خوشیدند و جز از برای مرگ و شمشیر  
تسلیم هیچ قدرتی نمی‌شند!!

آنان در برابر حضرت علی و یارانش در حالیکه سوابق درخشان و شخصیت علی را  
می‌دانستند به یک باره همگی شمشیرها را از غلاف بیرون کشیدند و غلافها را به عنوان  
اقدام به آخرین راه مبارزه شکستند و همیگر را به بهشت و شتافتن به آن بشارت دادند  
واز شعار پر غوغای (لا حکم الا لله) کوه و دشت و بیابان را به لرزه درآوردند.<sup>۱</sup>

به هر حال وقتی امام علی<sup>ع</sup> احساس خطر می‌کند و آنان را با آن وضع می‌بینند، ناچار  
است به هر قیمتی که باشد جلو آشوب و فتنه را بگیرد و در واقع به مأموریتی که از ناحیه  
رسول خدا<sup>ع</sup> به عهده‌اش گذاشته شده عمل کند. ولذا می‌فرماید:

«امرنی رسول الله<sup>ع</sup> بقتل الناكثين والقاسطين والمارقين..»<sup>۲</sup>  
پیامبر<sup>ص</sup> مرا امر فرموده که با پیمان شکنان (اصحاب جمل) و  
ستمگران (قلسطین) معاویه و طرفدارانش و (مارقین) خوارج نهروان  
بجنگم.

تاریخ دمشق از اسماعیل رجاء و او از پدرش و او از ابوسعید خدری نقل می‌کند که  
رسول خدا<sup>ع</sup> بر ما وارد شد در حالیکه بند (تعلیم)، آن حضرت پاره شده بود و علی<sup>ع</sup>  
مشغول اصلاح آن بود.

حضرت نشستند و ما هم جمعیتی در اطراف آن حضرت نشستیم و مجلس به طور  
کلی ساکت بود مثل کسانی که پرنده بالای سرshan نشسته باشد!!  
در این حال رسول خدا<sup>ع</sup> فرمودند: من برای تنزیل قرآن جنگیدم و بعد اکسی از  
شماها است که برای تأویل قرآن می‌جنگدا در این بین ابابکر عرض کرد یا رسول الله<sup>ع</sup>

۱ - خوارج از دیدگاه نهج البلاغه ص ۵۵

۲ - البداية والنهاية، ج ۷ و ۸، ص ۳۳۹؛ تاریخ دمشق ترجمه امام علی (ع)، ص ۱۶۸.

آن شخص منم؟ حضرت فرمودند نه شما نیستید. عمر از جا برخاست و عرض کرد یا رسول الله، آیا آن شخص منم؟ حضرت فرمودند نه شما هم نیستید. بلکه او کسی است که مشغول اصلاح نعلین من است. یعنی علی<sup>ع</sup> که در آن حال مشغول وصلة نعلین رسول خدا<sup>ع</sup> بودا

ابوسعید می‌گوید: من عجله کردم، خود را به حضرت علی<sup>ع</sup> رساندم که مژده این جهت را به او بدهم ولی وقتی مژده را به او گفتم، دیدم خیلی خوشحال نشد، معلوم شد قبلًا این مژده راشنیده است<sup>۱</sup>

به هر حال جنگ سوم (جنگ نهروان) بر امام به مراتب خطرناکتر و در دنیا کتر از جنگ جمل و صفين بود از زیرادر آن دو جنگ طرفداران امام علی<sup>ع</sup> کاملاً آگاه بودند که طلحه و زبیر جهت رسیدن به مال و سیم و زر دنیا با امام درافتاده اند و لذا وقتی در بصره چند روزی پیش از جنگ جمل دست رسی به بیت المال پیدا کردن، صریحاً گفتند: ما به مقصد خود رسیدیم

و باز مسلمانان و طرفداران امام می‌دانستند که حبت ریاست و مقام، معاویه را کور و کر نموده است و در مقابل امام و حجت حق دست به شورش زده است! ولی در جنگ نهروان حتی بعضی از یاران امام علی<sup>ع</sup> با تعجب در این واقعه می‌نگرند که چرا امام علی<sup>ع</sup> با این گروه که ذکر و فکرشان قرآن و دین و طرفداری از اسلام است به جنگ برخواسته است؟ روی این حساب جنگ نهروان با امام علی<sup>ع</sup> بسیار در دنیا کتر و گرانتر از جنگ جمل و صفين می‌باشد و این جهت شدیداً بر روح و قلب پاکش تأثیر گذاشته است. به طوری که آن حضرت با دلی سوزان و آهی سرد، از آن به پیشامدی ناگوار و بلیهای کمرشکن یاد می‌کند و می‌فرماید:

۱ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰؛ البداية و التهایة، ج ۷، ص ۳۳۹؛ تاریخ دمشق، ص ۱۵۴ و ۱۶۳.

### «خطب فادح و حدث جلیل»<sup>۱</sup>

شورش خوارج مصیبی بزرگ و فاجعه‌ای کمرشکن است.

به راستی رفتار ناپخردانه خوارج در مقابل امام علیهم السلام در دنیاک و به حقیقت کمرشکن بودا زیرا آنان به عنوان یاران آن حضرت و به عنوان دفاع از دین و قرآن در میدان جنگ در مقابل دشمنی بس خطرناک و شیادی چون معاویه زیر پرچم اسلام می‌جنگیدند و پیش می‌رفتند. تاجی ای که معاویه سخت در هراس و تشویش قرار گرفته و هر آن و لحظه‌ای در نقشه فرار بود که شاید جان سالم به در بردا

که ناگهان قریب بیست هزار نفر از آنان با حیله و نیرنگ عمر و عاص دست از جنگ کشیده، فریاد می‌زنند: «لا حکم الا لله، لا حکم الا لله» و ناجوانمردانه یک‌صد افریاد می‌کشیدند: یا علی اگر دست از جنگ نکشی ما خود، تو راه‌همچون عثمان می‌کشیم و بدنت را قطعه قطعه می‌کنیم»<sup>۲</sup>

اری آنان کار را به جائی رسانند که امیرمؤمنان علیهم السلام به ناچار جنگ را ترک کند، و دست روی دست بگذارد و مظلومانه با دلی پر از درد و قلبی پر از سوز فریاد زند:

«کنت امس امیراً والیوم مأموراً»

**دیروز امیر بودم و امروز مأموراً**

یعنی ناچارم برای حفظ اسلام در مقابل خوارج تسلیم شوم و از آنان فرمان برم<sup>۳</sup> و این است معنای «خطب فادح و حدث جلیل» که حضرت فرمود: جنگ با خوارج و مارقین در دنیاک و کمرشکن است! پیش از ورود به اصل مطلب و شرح جریان نهروانیان با امیرمؤمنان علیهم السلام، لازم

۱ - *حيات الإمام(ع)* چاپ دارالجبل بیروت ص ۵۱۰.

۲ - *وقعة الصفين*، ص ۴۷۸.

۳ - *وقعة الصفين*، ص ۳۵۷.

است تا اندازه‌ای شناختی از آنان داشته باشیم و چون آنها را با نامها و اسامی متعدد و مختلفی در تاریخ ذکر می‌کنند، بجاست ابتدا به طور اختصار با نامها و اسامی مشهور آنها آشنا گردیم؛ تا با بصیرت و بینشی وسیعتر جریان را پی بگیریم.

ان شاء الله

## فصل دوم :

### خوارج در اصطلاح تاریخ و کلام

خوارج در اصطلاح تاریخ و کلام<sup>۱</sup> به کسانی گفته می‌شود که بر حکومت امیر مؤمنان علیه السلام خروج کردند و از اطاعت امام علیه السلام سر پیچی کردند و جریانی را در قبال حکومت آن حضرت به وجود آوردند که در نهایت به جنگ نهروان<sup>۲</sup> انجامید و آن همه خسارات را به بار آوردا

به طور کلی در فرهنگ عربی کلمه خوارج در مورد شورشیان بر حکومت وقت بکار می‌رود و خوارج به گروهی گفته می‌شود که بر دولت وقت بشورند و آن را قانونی ندانند. و از نظر لغت واژه (خروج) اگر به علی متعددی شود دو معنی نزدیک به هم دارد:

۱- در مقام پیکار و جنگ برآمدن. ۲- تمزد و عصیان و شورش. خَرَجَ فَلَانْ عَلَى فَلَانْ: بَرَّزَ لِقِتَالِهِ، خَرَجَ كَهْ بَا او بِجَنَّدِهِ. وَ خَرَجَتِ الرُّعْيَةُ عَلَى الْمَلِكِ: تمزد، خروج کرد رعیت بر ملک یعنی از حکم او تمزد کرد و سرپیچی نمود.<sup>۳</sup>

نامهای دیگر خوارج که به مناسبتهای آنان را به این اسمی خوانده‌اند به طور اختصار ذکر می‌گردد: مارقین، مُحَكَّمَه، شراة، حروریة

۱ - کلام علمی است که استدلالاً در مورد اصول دین بحث می‌کند.

۲ - نهروان مکانی است بین واسط و بغداد.

۳ - المنجد کلمه الخروج.

### مارقین

از واژه مَرْقَ است و جمع آن مَارِقَ و مارقین است.<sup>۱</sup> که بعد از واژه خوارج، مشهورترین نامی است که خوارج را به آن نامیده‌اند. و این کلمه در لغت به معنی رهاشدن تیر از کمان نیز آمده است و خوارج را به این نام نامیدند (مارق و مارقین) بدان جهت که آنان در مقابل امام علی ع خروج کرده و شورش نمودند و در واقع با این عمل از دین خارج گشته و اسلام بیرون رفته؛ همانند تیری که از کمان بیرون رفته باشد. و این معنی برگرفته شده از روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد نقل شده است.<sup>۲</sup>

قابل ذکر است که خوارج از این نام شدیداً نفرت دارند و به هیچ وجه حاضر نیستند که آنان را به این اسم بخوانند. و به شدت از این نام گریزانند و مدعی اند که روایاتی که مارقین را مورد مذمت قرار داده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دین خارج می‌گردند. ارتباطی به گروه خوارج نداشته، بلکه این دسته از احادیث ناظر به کسانی است که در زمان ابی‌بکر خروج کرده و مرتد شده‌اند.<sup>۳</sup>

ولی آنان خود می‌دانند که این توجیهات بی مورد نمی‌تواند روایاتی را که با صراحت اسم و مشخصات مارقین و یا بعضی از سران آنها را به وضوح بیان می‌کند توجیه کرده و از زیر بار ننگ این نام خارج کند. زیرا به زودی خواهیم گفت که آنان که در زمان ابی‌بکر مرتد شدند و دست به شورش زدند؛ اولاد اهل عبادت و قرائت قرآن و نماز و روزه آنچنانی نبودند و حال آنکه خوارج مورد بحث از نظر عبادت و شب زنده داری و پرهیز از حرام مشهور بودند. و اعمال ظاهری آنان، افراد سطحی نگر را ساخت تحت تأثیر قرار داده و بی اختیار

۱ - المنجد، کلمه مَرْقَ.

۲ - صحيح مسلم ج ۲۰۲، کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۲، فرادیس الاخبار ج ۲ ص

...یمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية.

۳ - تجلی امامت ص ۵۹۶.

خود را از مریدان خوارج قرار می‌دادند، به طوریکه بسیاری از مردم مسلمان ساده لوح را جذب نموده و فریفته خود کرده بودند که بی اختیار به یاری آنها برخواسته و با امام علیهم السلام به جنگ پرداخته بودند.

و نیز خوارج مورد بحث که روایات بسیاری در مذمت آنان وارد شده است کاملاً روشن می‌کند که آنها که بعد از رسول خدا علیهم السلام با علی به جنگ برمی‌خیزند؛ در رأس آنان مردی است بنام (ذوالشیعه و یا ذوالخولیصره) (مرد پستاندار) دیده می‌شود. که به دست امیر مؤمنان علیهم السلام کشته می‌شود.<sup>۱</sup>

واز مسلمات تاریخ است که این شخص در زمان ابابکر خروج نکرد و مرتد نشد، بلکه در جنگ نهروان از پرچمداران خوارج بود و بدست امیر مؤمنان علی علیهم السلام کشته شد و هیچگونه ارتباطی با مرتدین زمان ابابکر نداشته است.

تا آنکه خوارج خود را با آن توجیهات مُضحك از نام ننگ مارقین تبرئه کنند و آن را بگردن مرتدین زمان ابوبکر بیاندارند.

اباسعید خدری که یکی از اصحاب و نیز از روایان بزرگ حدیث است نقل می‌کند و با تأکید و قسم مطلب مهمی را یادآور می‌شود، او می‌گوید:

به خدا قسم من در جنگ نهروان در رکاب امام علیهم السلام بودم و دیدم که آن حضرت بدن ذوالشیعه را لابلای لجنها بیرون آورد و تکبیر گفت و مانیز تکبیر گفتیم حضرت سجدہ شکر بجا آورد و مانیز سجده کردیم. امام علیهم السلام فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كَذَبْتُ» به خدا قسم من دروغ نمی‌گوییم و دروغ هم نشنیده‌ام.<sup>۲</sup>

۱ - ذوالشیعه و یا ذوالخولیصره که از سران خوارج و از دشمنان سرسخت علی علیهم السلام بود در نهروان کشته شد و در حالیکه بدنش در زیر گل و لای فرو رفته بود، با اصرار امام علیهم السلام از لابلای لجنها بیرون کشیده شد و حضرت با دیدن بدن او و نشانه‌هایی را که پیامبر علیهم السلام داده بودند، از خوشحالی تکبیر گفت و یاران نیز تکبیر گفتند.

۲ - تاریخ بغداد ج ۸ ص ۳۴۰، ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۰۱.

یعنی رسول خدا علیه السلام از سالهای پیش این جریان را به من خبر داده است که او (ذوالثدیة) به دست من کشته می‌شود!

از همه مهمتر آنکه خود رسول خدا علیه السلام خوارج را بدين نام (مارقين) نامیده است و از سالهای قبل به علی علیه السلام فرموده است:

«تقاتل بعدى الناكثين والقاسطين والمارقين»<sup>۱</sup>

یا علی پس از من در آینده نزدیک با سه دسته از افراد به جنگ خواهی برخاست.

دسته اول ناکثین، پیمان شکنان و دسته دوم ستمنگران و قاسطین و دسته سوم گمراهان و از دین بیرون رفته گان و مارقین می‌باشدند. مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و یارانشان و مراد از قاسطین معاویه و طرفدارانش و مراد از مارقین خوارج نهروان می‌باشند که به مراتب از ناکثین خطرناکتر و ضررshan به عالم اسلام بیشتر بوده، تا جائی که عملاً در مقابل حجت خدای دست به شورش زدند و بار دیگر امام علی علیه السلام را خانه نشین کردند، تا بالاخره آنحضرت را در محراب عبادت، در حال سجده به شهادت رسانندند!

### محکمة

خوارج را به نام محکمه نیز خوانده‌اند. محکمة اسم مفعول از باب تعییل از تحکیم گرفته شده است و به پندار خوارج، از آیه:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾.<sup>۲</sup>

اقتباس شده است و به تفسیر آنان؛ محکمه یعنی: حکم و حکمتیت مخصوص خداوند

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید ج ۱ ص ۲۰۱.

۲ - انعام / ۴۰، یوسف / ۵۷ و ۵۷.

است و غیر از خداوند کسی حق حاکمیت در دین را نداشته و ندارد. البته آیه را این نحو تفسیر و معنی کردن، نوعی مبالغه و تفسیر به رأی است که در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. و در این فرصت همین قدر گفته می شود: که آنان حکومت را با حکمیت اشتباہ گرفته‌اند. زیرا حاکمیت و قانون گذاری مخصوص خداوند است و غیر از خداوند هیچ فردی حق ندارد در دین و قانون گذاری در آن دخالت کند.

ولی حکومت و اجرا کردن قانون، حق پیامبران و فرستادگان خداوند است. زیرا اگر کسی از طرف خداوند به صورت پیامبر و رسول در میان جماعت نباشد و حکم الهی را به اجرانگذار و حکومت دینی و نظم و انتظاماتی را بقرار نکند حاکمیت الهی مفهومی و مصداقی پیدا نمی‌کند.

روی این حساب باید بین حاکمیت و حکومت دینی فرق گذاشت و نباید قرآن را مطابق هوی و هوس تفسیر به رأی نمود که خطری بس جدی گریبان گیر مفسر به رأی خواهد گردید. طبق فرموده رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> جایگاهش در آتش خواهد بود.<sup>۱</sup>

روی این حساب، معلوم شد که خوارج آیه مبارکه را طبق رأی و هوای نفس خود تفسیر کردند. و سپس شعار مشهور (لا حکم الا لله) حکم و حکومت مخصوص خداوند است را روی این اساس بنانهاده و دلیل بلکه سپر خود قرار داده و پیش رفتند و غوغای وحشتناک نهروان را بربان نمودند.

در تاریخ آمده است: اول کسی که این شعار را بر زبان آورد آدیة بن عروة بود. او با آنکه خود از طرفداران سرسرخت امام<sup>علیه السلام</sup> بود و در جنگ صفين رشادتها از خود نشان داد و در مقابل معاویه و طرفدارانش محکم ایستاده بود. اما به محض آنکه، اشعث بن غیث عهدنامه صلح میان علی<sup>علیه السلام</sup> و معاویه را با صدای بلند میان سپاه حضرت قرائت کرد و آدیة از مفاد عهدنامه آگاه شد، سخت برآشافت و از فرط ناراحتی با شمشیر خود به کفل اسب

۱ - من فسر القرآن برایه فلیتبوء مقعده من النار. (تفسیر صافی ۲ / ۳۵).

اشعرت زد و گفت: (لا حکم الا لله) حکم و حکمیت از آن خداوند است و غیر از او کسی حق حکمیت ندارد.<sup>۱</sup>

در این گیر و دار عده‌ای از قراء که آنها نیز جزء سپاه امام علی علیه السلام بودند بنا کردند هم صدای با آنها این شعار را تکرار نمودند، تا جائی که تعداد معتبر ضمین به حکمیت که در عهدنامه آمده بود به بیست هزار نفر رسیدا و تفرقه‌ای شکننده و خطرناک میان سپاه امام علی علیه السلام به وجود آمد و این گروه به محقق<sup>۲</sup> مشهور شدند و بعد از مدت‌های بسیار نام خوارج در نهروان با امام علی علیه السلام به جنگ برخواستند. و دین و دنیای خود را به تباہی کشیدند.

### شراة

یکی از مشهورترین اسمای خوارج نهروان (شراة) است. شراة از ریشه: شری یشری، جمع شاری است و به معنی: خرید و فروش آمده است.<sup>۳</sup>

خوارج این اسم را از همه اسمای خود بیشتر دوست دارند. به این پندار که با شورش و خروج خود علیه امام علی علیه السلام توانسته‌اند رضای خالق خویش را فراهم کرده باشند! آنان گمان داشتند که با این عمل جان خود را در راه خداوند فدا کرده و با خالق خویش در مقام خرید و فروش جان و تن خود برآمده‌اند.

پیداست که آنان این معنی و اسم را از آیه کریمه (و من الناس من یشری نفسه ابتعاء مرضات الله...) گرفته و به نفع خود تفسیر نموده‌اند! و حال آنکه بسیاری از مفسرین بزرگ شیعه و سنتی قائلند: که آیه شریفه در لیله المبیت<sup>۴</sup> در شان و مقام علی علیه السلام نازل گشته

۱ - وقعة الصّفين، ص ۵۱۲.

۲ - لسان المیزان کلمه خوارج.

۳ - لسان العرب ماده شر یشری، متناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳ با تحقیق یوسف ابتعاعی.

۴ - لیله المبیت: شبی که علی علیه السلام جان بر کف جای رسول خدا علیه السلام بیتوته کرد و حضرت به طرف مدینه هجرت کرد.

است.<sup>۱</sup>

### حروری و حَرُوریَّة

از جمله اسامی خوارج: حروری و یا حَرُوریَّه است. از آنجهت آنان را به این نام خوانده‌اند که آنها در دو میلی کوفه در سرزمینی بنام (حروراء) اجتماع کرده و نقشه‌های شوم خود را علیه امام علیله طرح می‌کردند.<sup>۲</sup>

ونیز گفته‌اند: علی علیله خود به حروراء رفت و با آنان به احتجاج برآمده و حدود دو هزار نفر از آنها دست از شورش کشیدند و توبه کردند و به سپاه امام علیله ملحق شدند و از حروراء برگشتند و جزء سپاه آن حضرت قرار گرفتند. در این هنگام بود که حضرت به آنها فرمود: شما حروری هستید چون در آنجا جمع شده بودید که در واقع این نام و لقب را امام علیله به آنها داده است.<sup>۳</sup>

قابل ذکر است که خوارج اسامی و القاب دیگری هم دارند که جهت طولانی شدن بحث در این باره به همین اندازه اکتفا می‌شود. چون غرض از آوردن این بحث یادآوری اسامی مشهور خوارج بود که بیان شد.

۱ - مجمع البيان ج ۱ در دو جلد ص ۵۳۴؛ نور الثقلین ج ۱ ص ۱۷۱.

۲ - البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۸۰.

۳ - شرح ابن ابی الحدید ج ۲-۱ ص ۲۷۵.

## فصل سوم:

### خارج در قرآن و دیدگاه مخصوصمان

اگر چه در قرآن، صریحاً از خوارج نامی به میان نیامده است ولی مواردی رامی توانیم از قرآن یادآور شویم که خداوند متعال رفتار و کردار زشت و ناپسند آنان را مورد نکوهش و مذمت قرار داده که اختصاراً به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف - هنگامی که رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> غنائم جنگی حدیبیه را، میان سپاه اسلام تقسیم می‌نمود، بنا به مصالحی به بعضی از آنان مقداری بیشتر از سهم معمولی شان از غنائم دادند، که ناگاه حرق<sup>بن زهیر تخصی</sup> وصی که بعداً از سران خوارج شد و بلکه ریشه و اساس آنان را تشکیل می‌داد، به شدت در مقابل رسول الله عین<sup>علیه السلام</sup> ایستاد و بالحن بسیار زننده و خشن فریاد زد: «اعدل یا محمد» (ای محمد: عدالت را در تقسیم رعایت کن).

این جمله را چندین مرتبه تکرار کرد تا آنکه رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> با ناراحتی تمام به او گفت: (وای بر تو اگر من عدالت را رعایت نکنم پس چه کسی رعایت می‌کند.)

از این جسارت و بی‌ادبی، مسلمانان سخت ناراحت شدند و بر آنها گران آمد تا جائی که از حضرت خواستند اجازه دهد او را بکشند! ولی رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> آنان را از کشتن او منع نمود؛ اما به آنها خبر داد که پس از من از پیروان این مرد افرادی به وجود می‌آیند که از حق و حقیقت دوری می‌جوینند؛ قرآن می‌خوانند ولی به آن عمل نمی‌کنند و از دین

خارج می‌شوند همانند تیری که از کمان خارج می‌گردد.<sup>۱</sup>

### آراء عده‌ای از مفسرین

بعضی از مفسرین عقیده دارند که آیه مبارکه:

«وَيَمْنَهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَاقَاتِ...»<sup>۲</sup>.

{بعضی از آنان عیب‌جویی می‌کنند تو را ای پیغمبر در تقسیم غنائم اگر  
به آنها عطا شود خشنود گردند و اگر به آنها عطا نشود خشمگین شوند.  
در باره این مرد گستاخ و نادان نازل شده است، و او و امثال او را مورد  
مذمت قرار داده است!

ابا امامه نقل می‌کند: رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> فرمودند: مراد از آیه کریمه:

«يَوْمَ تُبَيَّضُ وَجْهَهُ وَتُشَوَّذُ وَجْهُهُ فَأَمَّا الَّذِينَ أَشْوَدُتُ وَجْهَهُمْ...»<sup>۳</sup> آن

روزی که گروهی سپید روی و گروهی سیه روی شوند به آنان که سیه روی  
شده‌اند می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردن‌تان کافر شدید، به سبب  
کافر شدن‌تان بچشید عذاب خدا را.

حضرت فرمودند: مراد از آیه کریمه خوارج‌اند که چهره‌هایشان در روز قیامت سیاه و  
بی‌نور است.

همچنین از آیات ذیل در می‌یابیم که خوارج تا چه اندازه اعمال و رفتارشان مورد  
مذمت حضرت حق قرار گرفته است که این گونه مورد سرزنش و توبیخ واقع شده‌اند اقرآن

۱ - مستند احمد، ج ۴، ح ۱۱۴۸۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۲.

۲ - توبه / ۵۸.

۳ - آل عمران / ۱۰۶.

می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدایتان را فراتر از صدای پیامبر نبیرید!  
و با صدای درشت، آن گونه که بعضی از شما با یکدیگر سخن  
می‌گویند، با پیامبر سخن نگویید که در این صورت اعمال نیکتان محو  
می‌شود و شما درک نمی‌کنید. و کسانی که صدای خود را پیش پیامبر  
فروند می‌آورند آنها هستند کسانی که خداوند دلها یشان را برای مفاهیم  
تقوی ازموده است.<sup>۱</sup>

در این آیات از مسلمانها خواسته شده است که خود را بر پیامبر ﷺ مقدم ندارند و  
پیشی نگیرند و همچنین از مسلمانان خواسته شده است که صدای خود را از صدای  
پیامبر ﷺ بلندتر نکنند که صدای فراتر در مقابل پیامبر ﷺ باعث نابودی اعمال  
می‌گردد.<sup>۲</sup>

قبلأً یادآور شدیم که حرقوص بن زهیر که از سران خوارج است چگونه در صدد  
عیب‌جویی، و باعث اذیت و آزار آن حضرت می‌شد و چگونه با صدای بلند در مقام  
عیب‌جویی پیامبر ﷺ بر می‌آمد.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: قبیله بنی تمیم می‌آمدند، در پشت حجره  
پیامبر ﷺ و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «یا محمد اخرج الینا..» ای محمد از خانه بیرون  
آی! هنگامی که آن حضرت می‌آمد با آنها صحبت کند آنها خود را از پیامبر ﷺ جلو  
می‌انداختند و با صدای بلند بدون رعایت آداب با آن حضرت حرف می‌زدند! لذا اعمال و

۱ - حجرات آیه ۱ و ۲.

۲ - حجرات آیه ۱ و ۲؛ تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۳۱۸ با تصحیح موسوی  
جزایری.

رفتارشان مورد مذمت الهی قرار گرفته تا جایی که آیه در مذمتشان نازل گردیده است.

ابوالطفیل روایت کرده که ابن کواء (یکی از سران خوارج) از امیر مؤمنان علیه السلام سوال

کرد که مراد از آیه کریمه کیانند؟ که خداوند متعال می فرماید:

**﴿قُلْ هَلْ تُنْبَئُّونِمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَغْنَالُهُمْ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ**

**أَلَّدُنْيَا...﴾**.

بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند. آنها که

تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و (نابود شده) با این حال گمان می کنند

کار نیک انجام می دهند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «شماها هستید ای اهل حروراء». که مورد نکوهش و مذمت

حضرت حق قرار گرفته ایدا<sup>۱</sup> اینجاست که باید گفت واقعاً خسران و زیان گریبانگیر

نهروانیان شده و اهل حروراء مصدق واقعی آیه قرار گرفته اند زیرا آنان بزرگترین گناه که

جنگ با ولی الله اعظم است را به پندار غلط خودشان، اطاعت از خدا می پنداشتند. و

کشتن امام علیه السلام را موجب دخول بهشت ورضوان حضرت حق می دانستند. تاجیی که در

تاریخ آورده اند که ابن ملجم مرادی که یکی از قاریان قرآن و از سران خوارج بود در موقع

فروید آوردن شمشیر زهر آسود خود بر فرق امام علیه السلام با گفتن تکبیر و ذکر و به نیت

خشنوودی خدا وارد عمل می گردد و به پندار غلط خویش رضایت حضرت حق را فراهم

می کند.

۱ - کهف / ۱۰۳ - ۱۰۴.

۲ - تفسیر قمی ذیل آیه ۱۰۳، سوره کهف.

### خوارج از دیدگاه رسول خدا<sup>عَلِيٌّ</sup>

بارها رسول خدا<sup>عَلِيٌّ</sup> به علی<sup>عَلِيٌّ</sup> و دیگر اصحاب خود یادآور شده و خبر داد که بعد از من سه گروه از مسلمانان از اسلام و دین برگشته و مرتد می‌شوند که خطر آنها بر اسلام و مسلمانان به مراتب از کفار و مشرکین جدی‌تر و افزون‌تر است.

این پیشگویی و خبر غیبی را آن حضرت با دید نبوت و اعجاز و لایت برای مسلمانان اعلام کرده و اتمام حجت نمود که مبادا آنکه بعضی از افراد ظاهربین و سطحی نگر، فریفته اعمال بی‌روح و بدعت گرانه خوارج قرار گیرند و در دام خطرناک (مارقین از دین برگشته) گرفتار آیند.

یکی از روزها رسول خدا<sup>عَلِيٌّ</sup> وارد منزل ام سلمه یکی از زنان باوفا و متدين خود می‌شود در این هنگام علی<sup>عَلِيٌّ</sup> نیز وارد می‌گردد، پیامبر<sup>صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَسَلَّمَ</sup> روی به همسر خود نموده می‌فرماید: ای ام سلمه بدان و آگاه باش به خدا سوگند، این علی، در آینده نزدیک باشه دسته از دین برگشتنگان از اتمم به نبرد بر می‌خیزد. که دسته‌ای از آنان (ناکثین) پیمان شکنان و دسته‌ای (قاسطین) ستمگران و دسته‌ای (مارقین) از دین خارج شدگان می‌باشند.<sup>۱</sup>

عبدالله شداد نقل می‌کند: من در شهر شام، همراه ابو تمام بودم نزدیک باب قلعه دمشق بر سر خوارج ایستاد و به آنها گفت: «کلابت، کلابت» سگان، سگان؛ و این کلمه را دوبار تکرار کرد سپس گفت:

«شَرٌ قَتْلَنَ لَظَلَّ السَّمَاءَ قَتْلَاهُمْ وَ خَيْرٌ قَتْلَنَ قَتْلَاهُمْ» [کشته‌های آنان بدترین

۱ - یا ام سلمه، هذا و الله قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين، البداية و النهاية جزء هفتم مجلد چهارم ص ۳۰۵.

کشته‌هایی هستند که آسمان بر آنها سایه افکنده و کشته‌های مقابلشان بهترین کشته‌ها هستند.<sup>۱</sup>

مردی که در آنجا حضور داشت گفت: ای ابو تمام آیا این سخن که گفتی درباره این کشته‌ها که اینها بدترین کشته‌ها هستند، آیا این نظریه خودت بود و یا آن را از رسول خدا ع شنیده‌ای؟

وی گفت: من چگونه جرئت می‌کنم چیزی را که از رسول خدا ع نشنیده باشم از طرف خودم بگویم! من تا چیزی را یکبار، دوبار، تا هفت بار از رسول خدا نشنیده باشم بر زبان نمی‌آورم. عبدالله گفت: دیدم گریان بودی و از چشمانش اشک می‌ریخت! ابو تمام گفت: به آنها ترحم کردم و دلم به حالتان سوتخت. زیرا آنها مؤمن بودند و پس از ایمان کافر شدند و سپس این آیه را خواند:

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَأَخْتَلُفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾<sup>۲</sup>.

﴿ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا النَّعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾<sup>۳</sup>.

و نباشد مثل آنانکه تفرقه افکنند و راه اختلاف پیمودند، پس از آنکه آیات روشن برای هدایت آنان آمده البته برای آنها عذاب سخت خواهد بود. و آیا پس از ایمانتان کافر شدید پس بچشید عذاب الهی را.

علی ع می‌فرماید:

«أَمْنِي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقتال الناكثين والقاسطين والمارقين». <sup>۴</sup>

۱ - تفسیر ثعلبی ص ۶۲۳.

۲ - آل عمران / ۱۰۵.

۳ - آل عمران / ۱۰۶.

۴ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۰۵؛ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۹۱.

پیامبر خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> به من امر فرمود که با ناکنان و قاسطان و مارقان نبرد کنم.

و در خبر دیگر می‌فرماید: از رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> شنیدم که فرمود:

«يَخْرُجُ فِي أَخْرِ الْزَّمَانِ قَوْمٌ مِّنْ أُمَّتِي؛ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحَلامِ؛ يَقُولُونَ مِنْ قَوْلِ خَيْرِ الْبَرِّيَّةِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ؛ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمْيَةِ...»<sup>۱</sup>

در آخر زمان جمعی از امته شورش می‌کنند و غوغای راه می‌اندازند...

قرآن را می‌خوانند ولی از گلوگاهشان فراتر نمی‌روند؛ از دین خارج می‌شوند مثل تیر که از کمان بیرون می‌روند. پس هرگاه آنان را ملاقات کردید بکشید و نابودشان کنید.

به روایت عبدالله بن ابی اویی: پیامبر<sup>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</sup> فرمود:

«الْخُوَارِجُ كَلَابُ أَهْلِ النَّارِ». <sup>۲</sup>

خوارج سگهای از اهل آتش‌اند.

اباسعید خدری می‌گوید:

رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> مراد امر فرمود به کشتن ناکشین (عهدشکنان) و قاسطین (ستمگران) و مارقین (شورش‌گران).

گفتم: یا رسول الله<sup>صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</sup> با چه کسی؟ فرمود: با علی بن ابیطالب که با او کشته می‌شود عمران یاسر!!<sup>۳</sup>

۱ - صحیح مسلم ج ۳ باب ۳۶ ح، ۸، کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۰۲؛ فرادیس الاخبار ج ۲ ص ۶۲.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۲۶، ح ۸.

۳ - البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۹.

ذوالخویصیه و یا ذوالشیه - مرد پستاندار!

گروهی از مسلمانان ظاهربین شیفته رفتار و ظاهرسازی های فریبند ذوالشیه شده و با آب و تاب مخصوصی او را در محضر رسول خدا علیه السلام می ستدند و او را به خوبی یاد، می کردند؛ ولی حضرت به سختان آنها توجهی نمی فرمودند آنان به گمان آنکه پیامبر علیه السلام درست او را نمی شناسد؟ از این رومجدد آزاونام برند و اوصافش را ذکر کردند؛ باز حضرت به گفتار آنان توجه کامل نکردا در این میان او از دور نمودار شد؛ مسلمانان به عرض رسانند که آن تعریف و توصیف درباره این شخص بود.

حضرت نگاهی به او افکند؛ سپس برای آگاهی آنان فرمود: شما از شخصی سخن می گوئید که آثار شیطنت و نادرستی از چهره اش نمودار است اتا ینکه او نزدیکتر شد و به حضور پیامبر و یارانش وارد شد و به وظیفه انسانی و اسلامی خود عمل نکرد و شرط ادب بجانیورد و بر مسلمانان نیز سلام نکردا

پیامبر علیه السلام برای آگاهی بیشتر مسلمانان خطاب به او فرمود: بر مجلس ما که رسیدی پیش خود چنین گمان کردی که در میان ما کسی بهتر و شایسته تر از تواند ندارد او با کمال جسارت و بی ادبی گفت: آری چنین فکر کردم اسپس از جمعیت کنار رفت و به نماز ایستاد!

در این موقع پیامبر علیه السلام به آن جمع فرمود: کیست از شما که برود این مرد را بکشد؟ از میان جمعیت ابا بکر برخواست و به قصد کشتن او جلو رفت ولی طولی نکشید که برگشت و گفت: یا رسول الله من او را در حال نماز دیدم در کمال خضوع! و من نتوانستم در آن حال او را بکشم!

بار دیگر حضرت فرمود: آیا کسی هست در میان شما که برود و آن مرد را بکشد؟ که ناگاه، عمر از جای برخاست و به قصد کشتن او پیش رفت. اما او هم مانند ابا بکر او را

نکشت و برگشت!

بار سوم رسول خدا<sup>عَزَّوَجَلَّ</sup> به علی<sup>عَلِيٌّ</sup> فرمودند: یا علی توئی قاتل او<sup>۱</sup> حرکت کن واوراً ز پای در آور. حضرت هم به امر رسول خدا<sup>عَزَّوَجَلَّ</sup> به قصد کشتن او رفتند ولی زود برگشتهند و عرض کردند: یا رسول الله من او را ندیدم!

اینجا بود که پیامبر<sup>صَلَّیَ اللّٰہُ عَلٰیْہِ وَسَلَّمَ</sup> با کمال صراحة به مسلمانان هشدار داد و فرمود: این شخص آخرالامر؛ یاورانی پیدا خواهد کرد او و طرفدارانش در تلاوت قرآن و پیا داشتن نماز و پایداری در روزه و عبادت گوی سبقت را ز شما خواهد ریود. و عبادت و بندگی شما در برابر آن‌ها ناچیز خواهد بود! یعنی او و طرفدارانش به ظاهر خیلی بیشتر از شما با قرآن سروکار پیدا می‌کنند لذا در تاریخ آورده‌اند که خوارج اکثراً قاری قرآن بلکه حافظ قرآن بودند و آثار سجده در پیشانیشان کاملاً مشهود بودا

اما متأسفانه آن اذکار و عبادات فقط از زبانشان بر می‌خواست و در دلهایشان اثر نمی‌گذارد و در نتیجه همانطور که تیر از کمان جدا می‌شود، آنها نیز از دین جدا و خارج می‌شوند.<sup>۲</sup>

اباسعید خدری نقل می‌کند: که رسول خدا<sup>عَزَّوَجَلَّ</sup> فرمود: (تفرقه‌ای بین طائفه از امت واقع می‌شود که منجر به قتال بین آنان می‌گردد و آنان که از دین خارج شده‌اند (مارقین، کشته می‌شوند و کشندگان آنان بهترین آنها هستند).<sup>۳</sup>

۱ - اشاره به این است که آخرالامر او به دست تو کشته خواهد شد! در جای خود خواهد آمد؛ کشتن علی<sup>عَلِیٌّ</sup> او را در نهروان.

۲ - مستند ابا علی موصلى، ابا نه ابن بطنۃ العکبری، حلیه بن ابی نعیم اصفهانی، عقد ابی عبدالله اندلسی.

۳ - صحيح مسلم ج ۳ باب ۲۶ حدیث ۸، کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۰۲، فردوس الاخبار ج ۲ ص ۶۳.

قبلً مذکور شدیم که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«امرنی رسول الله علیه السلام بقتل الناكثین والقاسطین والمارقین». <sup>۱</sup>

پیامبر علیه السلام به من امر فرموده: با سه طائفه و گروه به جنگ برخیزم.

الف - ناکشین: عهد شکنان.

ب - قاسطین: ستمگران.

ج - مارقین: از دین خارج شدگان.

از مسلمات تاریخ آنکه مراد از (ناکشین) که امیر مؤمنان با آنها به جنگ برخاست، طلحه و زبیر و طرفداران آنها بودند که جنگ جمل را به راه انداختند و مقصود از (قاسطین) معاویه و عمرو عاص و اطرافیان آنها است که جنگ صفين را پیانمودند و آن همه جمعیت را فدای هوا و هوس خود نمودند و مراد از (مارقین) خوارج نهروان و هوداران آنها است که چه جنایت و حشتناکی را به وجود آوردند. و آن همه مسلمان را به کام مرگ کشیدند!

عبداتهای بی محتوا و فریبنده خوارج نهروان سخت دل و قلب مسلمانان ساده اندیش را به خود جلب کرده بود که بی شک خسارت‌های جبران ناپذیری را به دنبال داشت. که علی علیه السلام برای روشن شدن اذهان آنان این بیان حقیقت نشان را با قاطعیت فرمود:

«نوم علی یقین خیر من صلوة في شك». <sup>۲</sup>

خواب آدمی که یقین داشته باشد بهتر است از عبادت کسی که در شک غوطه‌ور شده باشد.

۱ - تاریخ بغداد ج ۸ ص ۳۴۰؛ البداية والنهاية ج ۷ ص ۲۰۵. تاریخ دمشق ترجمه

محمود ص ۱۵۴؛ تاریخ يعقوبی ج ۲ ص ۱۹۱.

۲ - کلمات قصار نهج البلاغه شماره ۱۲۷.

امام علی<sup>ع</sup> در مقام نکوهش و مذمت خوارج که خودسرانه و خودرأی در مقام عبادت و مسائل دینی رفتار می‌کردند و گاهی از اوقات از قرآن و پیامبر<sup>ص</sup> و امامان پیشی می‌گرفتند و گاهی از آنان عقب می‌ماندند و فاصله می‌گرفتند و عقب گرد می‌کردند سخت موضع گرفته و آنان را مورد عقاب و سرزنش قرار داده می‌فرماید:

«مسلمان واقعی کسی است که مطابق خواسته‌های به حق اسلامی تسلیم گردد؛ نه آنکه در مقابل فرمان خدا کوتاهی کند و از قرآن و امام عقب بماند و یا بجهت و خودسرانه و یا از روی نادانی و جهالت از خدا و پیامبر جلو بیفت.»<sup>۱</sup>

و باز می‌فرماید:

«هماناً گفته‌ید پرورگار ما خداست، پس استقامت کنید بر کتاب خدا و راه روشن او و بر راه اطاعت و بندگی اش پیشی بگیرید، و (مارق) نشوید و بدعت نگذارید و از انجام دستورات آن عقب نمانید هماناً مارقین در قیامت پیوندان از اسلام قطع خواهد شد.»<sup>۲</sup>

امام سجاد علی<sup>ع</sup> در رابطه با مقام و منزلت رسول خدا<sup>ص</sup> و اهلیت آن حضرت می‌فرماید:

«والمتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.»<sup>۳</sup>  
کسی که از آل محمد<sup>ص</sup> پیشی گرفت، مارق است و کسی که از آنان عقب ماند هلاک شونده است و کسی که با آنان همراه شد به حق

۱ - خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه.

۲ - خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه.

۳ - دعای شعبانیه، مفاتیح الجنان، ص ۳۰۲.

دست یافته و سعادتمد است.

از دیدگاه امام چهارم علیه السلام مردم در رابطه با معمصومان علیهم السلام به سه گروه تقسیم شده‌اند:

الف - آنان که خود را بر ائمه دین مقدم می‌دارند.

ب - آنانکه از ائمه دین عقب ماندند.

ج - و آنانکه همگام با آنان به پیش می‌روند.

دسته اول را امام علیه السلام مارق خوانده و اخراج شده از دین اسلام دانسته است. و دسته

دوم را هلاک شده نامیده است. و از دیدگاه حضرت تنها کسانی نجات یافته و اهل حق اند

که همگام و همراه با ائمه دین علیهم السلام بوده باشند و از آنان پیروی کنند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کان فی قتال علی علیه السلام برکة و لو لم یقاتلهم علی علیه السلام لم یعلم احد بعده

کیف یسیر بهم»<sup>۱</sup>

در کشنده ای امام علیه السلام خوارج را برکتی است برای اهل قبله، زیرا اگر

امام علیه السلام با آنها نمی‌جنگید و آنان را نمی‌کشت کسی نمی‌دانست و

نمی‌توانست با آنان چگونه رفتار کند.

راستی اگر امام علیه السلام در مقابل کجرویها و طغیان خوارج نمی‌ایستاد و با آنها

نمی‌جنگید چه کسی این جرئت را به خود می‌داد که با آنان بجنگد. زیرا رفتار زاهدانه و

ظاهر الصلاح بودن هر یک از آنان مردم مسلمان را آن چنان به خود جذب کرده بود که

خيال می‌کردند از نظر دینی کسی به درجه و مقام آنها نرسیده و نمی‌رسد. و تنها بندگان

خالص خداوند آنها هستند. لذا احدهی به خود اجازه نمی‌داد در مقابل آنان بایستد و

بالای حرف آنان حرفی بزند. به همین سبب بود که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از کشنده آنها و تار

۱ - وسائل الشیعه ج ۱۱ باب ۲۴.

ومارکردن شان به خود می‌بالد و با افتخار می‌فرماید: من بودم که در مقابل آنان قیام کردم و ریشه آنان را از بیخ و بن برکندم و فتنه خطرناک آنچنانی که داشت اسلام را تهدید می‌کرد در نطفه خفه کردم.

از امام دهم علیهم السلام روایت شده:

«فالراغب عنكم مارق واللازم لكم لاحق والمقصر في حقكم زاهق.»<sup>۱</sup>  
 کسیکه از شما اهل بیت روی گرداند (مارق) است از دین خارج شده  
 وکسی که همراه و همگام شما باشد به حق دست یافته است.

۱ - زیارت جامعه کبیره.

## فصل چهارم :

### ریشه‌های اصلی خوارج

در اینکه خوارج کیانند و از کجا ریشه گرفته‌اند و چرا و برای چه به وجود آمده‌اند، در تاریخ اسلام، محققان و مؤرخان اسلامی با مختصراً اختلاف، مطالب فراوانی را ابراز داشته و بیان نموده‌اند. گرچه اکثراً به عنوان تاریخ نگار قضایا را آورده‌اند بدون آنکه از علل و عوامل آن بحثی کرده باشند از کنار آن گذشته و یا با اشاره‌ای رد شده‌اند.

با اینکه لازم بود، موضوع با این اهمیت را هرچه بهتر و بیشتر در معرض تحقیق و تحلیل قرار داده و مسائل مربوط را به طور دقیق طرح کرده و در اختیار مسلمانان قرار می‌دادند.

با این حساب بر آن شدیم که با توفیقات الهی به قدر فرصت، مسائل مورد نظر را هرچه بیشتر بررسی کرده؛ یادآور شویم تا خواننده عزیز بیش از پیش از خطر وجودی خوارج و انگیزه فالد و غوغای رانگیز آنان باخبر گشته و از برخورد کوبنده و قاطعانه امام علیه السلام گوگرفته، تادر هر دوره و زمانی وظیفه اسلامی خود را با آنان عملی نمایند و نگذارند که آنان در میان مسلمانان به اسم اسلام گستاخی و فتنه‌گری کنند و اسلام و اسلامیان را به مخاطره بیاندازند

ماه صفر ۳۸ هجری در آخرین روزهای جنگ صفين با آنکه خوارج اکثرآز طرفداران امام علیه السلام و جزء سپاه آن حضرت بودند ولی در اثر جهالت و ندانی تحت تأثیر نیرنگهای عمر و عاص و شیطنت معاویه قرار گرفتند. و به بهانه آنکه چرا امام علیه السلام مسئله حکمیت را

پذیرفته است؛ عدم رضایت خود را از امام علی علیه السلام ابراز داشته و زمزمه شعار (لا حکم الا لله) را سر دادند<sup>۱</sup> و رفته مخالفت آنان با حکمیت ایوموسی اشعری و عمر و عاص بالاگرفت، تا آنکه در دهم شوال همان سال در خانه عبدالله راسبی که یکی از سران توطئه گروغوا آفرین آنان بود، اجتماع کرده و تصمیم بر ترک شهر کوفه نمودند و از آنجا به قریه (حروراء) در دو میلی کوفه رفتند و آن محل را به عنوان پایگاه تفرقه و قدرت نظامی خود قرار دادند. و از اطراف و اکناف به خصوص از بصره یاران و هم فکران خود را فراخواندند و جمعیتی بالغ بر بیست هزار نفر مهیای خروج و شورش علیه امام علی علیه السلام گردیدند و به اسم دفاع از دین، دین و اهل دین را مورد حمله نا بخردانه خود قرار دادند و به بهانه امر به معروف و نهی از منکر، غائله اسفبار جنگ نهروان را بربنا نمودند.

و نیز راه و روش تفرقه و نفاق را بر پیروان نادان خود نشان دادند که می شود در دنیا افرادی باشند که هم خود را مؤمن و مسلمان جلوه دهند و هم با اصل دین و قرآن به جنگ برخیزند!

آنان عملاً به اطرافیان خود نشان دادند که هم می شود آیات ولایت را در قرآن با اسلوب خوب و تجوید قرائت کنند و هم با ولی خدا و حجت بر حق او، عداوت و دشمنی را تا به شهادت رسانند آن به پیش برندا

### برجسته‌ترین چهره‌های خوارج

برجسته‌ترین چهره‌های خوارج عبارت بودند از: حرقوص بن زهیر تمیمی، شریع بن اویی العبسی، فروة بن نوفل الشجاعی، عبدالله بن شجرة سلمی، حمزة بن سنان

۱ - با اینکه خود آنان امام را مجبور کردند و حکمیت را بر امام علی علیه السلام تحمیل نمودند؛ همان‌ها شعار تفرقه‌انگیز «لا حکم الا لله» را آغاز کرده و علل و اسباب جنگ نهروان را فراهم آورده‌اند!!

اسدی، عبدالله بن وهب راسبی، مسعر بن فدک، اشعت بن ریعی، عروة بن ادیه...<sup>۱</sup> نکته‌ای که باید یادآور شویم آنکه: اکثر سران خوارج نهروان از دودمان تمیم بودند که در صفحات قبل به دشمنی دیرینه این قبیله با طائفه قریش مخصوصاً عداوت آنان را با رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و امیر مؤمنان علیه السلام یادآور شدیم و در آینده نیز در جای خود مشروحاً خصوصت آنان را با اسلام بیان خواهیم کرد.

ونیز جمع کثیری از خوارج نهروان از افراد بادیه نشین و نومسلمانی بودند که از اسلام و حقائق آن بهره‌ای نداشته و تنها به ظواهر آن ایمان آورده و به زبان، اسلام را پذیراً شده بودند. بی‌آنکه از حقائق اسلام خبری داشته باشند بلکه می‌توان گفت که اکثر آنان از نو مسلمانان بی‌منطق شکل گرفته، و از بدويان اطراف کوفه و بصره بودند، که در فرصتها مناسب در جنگها شرکت می‌کردند، و بعد از فتح و پیروزی؛ غنائمی به دست می‌آوردند و به این جهت هم خوگرفته و عادت کرده بودند ولی آنان در جمل و صفين، چیزی به عنوان غنائم حنگی عائده‌شان نشد. نتوانستند غنائمی به دست بیاورند. یکی از اعتراضات مهم آنان به امام علی<sup>علیه السلام</sup> این بود که چرا امام نگذاشت، بعد از حنگ جمل و صفين اموال آنها را به غنیمت بگیرندا و آنها علناً به امام اعتراض می‌کردند که چگونه می‌شود که کشن جملی‌ها و صفينی‌ها حلال باشد، اما غنیمت گرفتن اموالشان حرام!!

می‌گفتند اگر آنان کافر نشده بودند چرا علی با آنها جنگید و آنها را کشت؟ و اگر آنها مرتد و کافر شده بودند، چگونه مال و منال آن‌ها را به غنیمت نمی‌گیردا و همین امر باعث تردید آنان گردیده و آنها را از طریق حق و حقیقت خارج کرد. زیرا آنان نه چندان علمی داشتند که بتوانند قضایا را تحلیل کنند و به حقیقت امر نائل آیند و نه حاضر می‌شدند از برکات مخصوص امام علی<sup>علیه السلام</sup> بهره‌مند گردند. و مسائل دینی خود را از حضرت فراغیرندا لذا امام علی<sup>علیه السلام</sup> برای آنکه آنها را از تردید بیرون بیاورد می‌فرمود: «اولاً من آنها را در جنگ جمل بخشیدم، همانطور که پیامبر<sup>علیه السلام</sup> در فتح مکه اهل مکه را بخشید و هیچگونه

۱ - حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۰۴.

غنیمتی هم از آنان نگرفت.  
 } ثانیاً اگر بنا بود آنها را اسیر کنیم و اموالشان را به غنیمت بگیریم کدام یک از شماها حاضر می‌شدید، عایشه را که در رأس فته جمل قرار داشت و اسیر شده بود، به عنوان غنیمت جنگی قبول کنید. و او را به عنوان کنیز و امه بپذیرید!<sup>۱</sup>

علی علیه السلام در مقام مذمت خوارج، ریشه‌های بی‌اصل و اوصاف رذیله آن‌ها را با صراحت بیان می‌کند. آن حضرت در حالیکه سخت آنان را مورد نکوهش قرار داده، اوصاف رذیله آنها را بر ملامتی سازد. و آنان را این گونه سرزنش می‌کنند!!:

«جفاة طغام، عبید اقزام، جمعوا من كلّ اوب، و تلقطوا من كلّ شدب، ممن ينبغي ان يعصه ويؤدب و يعلم و يدرّب... ليسوا من المهاجرين والأنصار و لا من الذين تبوا والذار والآيمان.»<sup>۲</sup>

آنها مردمی خشن و قست، با روحیه‌های پست، مردمانی برده صفت که در روحیه شان آفاتی و بزرگواری وجود ندارد، آنها مردمانی اراذل و اوباش می‌باشند، معلوم نیست از کدام گوشه و کنار پیدا شده‌اند. آنها مردمی بی‌بئنه و بی‌بئنه می‌باشند، مردمی بی‌دانش اند که باید از دروس ابتدائی اسلام شروع کنند و آداب دینی را یاد بگیرند، آنها جزء مهاجرین و انصار که پیامبر ﷺ آنها را تربیت داده نبودند!

### علل دشمنی خوارج با امام

مرحوم مفید که یکی از شخصیت‌های علمی شیعه است، بعضی از علل و عوامل دشمنی خوارج با امام علی علیه السلام را بیان داشته است که چند مورد از آن را ذیلاً یادآور می‌شویم:

الف - تعصّب بیجای قبیلگی.

۱ - انساب الاشراف، ۲ / ۳۴۹.

۲ - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۸؛ صبحی صالح، ۲۳۸، ص ۳۵۷.

ب - بغض و عداوت‌های ریشه‌ای دوران جاهلیت.

ج - خوف از عدالت ورزی و عدالت‌خواهی امام علیه.

د - مورد پسند نبودن سیاست‌های امام علیه در نظر آنان.

۵ - حسادت آنان نسبت به مقام شامخ و فضائل خدادادی امام علیه.<sup>۱</sup>

تعصب بیجا و بعض و عداوت دوران جاهلیت، خوارج با قبیله قریش و پیامبر را در چند صفحه قبل ذکر کردیم و نیازی به تکرار نمی‌باشد فقط یادآور می‌شویم: که اثرات کینه و بعض آباء و اجدادی خوارج در روحیه آنان بروز کرده و سبب عداوت و دشمنی آنها گردیده بود!! آنان دشمنی دیرینه خود را با امام علیه از زمان‌های پیش به ارث برده‌اند.

و نیز عدالت‌خواهی و عدالت‌ورزی امام علیه آن چنان دشمنان آن حضرت را به وحشت افکننده و فرصت تفکر سالم را از آنها سلب کرده بود که همچون دیوانگاه دست به اقدامات وحشیانه می‌زدند!

آنها دریافته بودند که علی علیه شنبیده بودند که قسم یاد کرده که اموال به غارت رفته بیت‌المال

مسلمانان را که ستمگران در تیول خود درآورده‌اند، از آنان می‌گیرد و به بیت‌المال برمی‌گرداند. در این صورت است که ظالمان چپاولگر و دنیا پرستان طماع، هیچگاه نمی‌توانستند با این روش خود را تطبیق دهند!

از این رو است که طلحه‌ها، زیبرها دست به شورش می‌زنند و معاویه و طرفدارانش

سرسختانه در مقابل امام می‌ایستند و مارقین به عداوت خود ادامه می‌دهند! بسیاری از خوارج از آن جهت با علی علیه عناد می‌ورزیدند که از سیاست آن حضرت ناخرسند بودند. و از صراحت و قاطعیت امام علیه رنج می‌برند!

۱ - ارشاد مفید، ص ۲۲-۳۰

به همین جهت بارها از امام علی علیه السلام می خواستند که بنای سیاست خود را بر سازشکاری و لیبرالیسمی قرار دهد. آنها می گفتند: که طلحه و زبیر را باید راضی نگهداشت ولو آنکه حرص دنیا و حب ریاست آنها را کور و کر نموده باشد!<sup>۱</sup>

شدت حسادت، روح و روان آنان را آزار می داد، زیرا آنان امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آن مقام و منزلت خدادادی، نمی توانستند تحمل کنند. فضائل گوناگون مخصوصاً منصب والای امامت آن حضرت دشمنان را در هاله ای از حسادت فروبرده و عاقبت سر از غوغاو فتنه به درآورده است.

### ویژگی های خوارج

می دانیم که انسانها در زندگی اجتماعی خود دارای صفات و ویژگی های اخلاقی خاصی می باشند که به وسیله آن خصوصیات از دیگر قبائل و اقوام مشخص می گردند. و به تعبیر دیگر: آداب، رسومات، سنتها و مشخصات روحی و فکری جمعیت ها است که آنان را از یکدیگر جدا نموده و راه و روش هر قوم و قبیله ای را تعیین می کند.

از این روی خوارج نهروان هم در روش و رفتار خود دارای ویژگی های مخصوص بودند که آنان را از سایر فرق اسلامی مشخص می نمود. روش و منش خاص آنها بود که آنان را از جمیعت اسلامی جدا کرد، و در تاریخ اسلامی آن گروه را به اسمی: خوارج، مارقین، محکمه معرفی نمود. که قبل از معنی و مفاهیم آنها را بیان داشتیم. و اینک چند ویژگی از ویژگی های آنان را می آوریم تا بلکه مایه عبرت گردیده و مثل آنان دستخوش هواهای نفسانی و بازیچه های شیطانی قرار نگیریم و بی جهت آب به آسیاب دشمن نریزیم و به نام دین، دین و ارزش های آن را پایمال نکنیم. و بدانیم که در همه حالات در محضر خداوند قادریم که در هر حال حاضر و ناظر اعمال و کردار و نیت ما است. و باور داشته باشیم که در هر زمان و عصری، همه جیهه ها و صحنه های حق علیه باطل، جبهه بدر و أحد

۱ - حیاة الامام علی (ع)، ص ۵۴۷

است و جبهه احزاب و خندق است...! و وظیفه است که هر آن، خطاب به نفس خود و خطاب به همه برادران ایمانی خود نموده و بگوئیم و بگوئیم:  
با علی در پدر بودن شرط نیست ای برادر نهروان در پیش روست

### مواردی از ویژگیهای بارز نهروانیان

الف - ساده اندیشی و ظاهر نگری.

ب - جدا نمودن دین از مسیحیت.

ج - افراط در عبادت بدون بصیرت.

د - خود را عالم تر و با تقواتر از دیگران دانستن.

ه - خود را از امام و پیغمبر ﷺ جلو انداختن.

و - جهل و حماقت. و...

گرچه هریک از خصوصیات و ویژگیهای خوارج به تنها یی، کافی است که آنها را در میان مسلمانان از رذل ترین و پست ترین گروههای بی دین و خارج از اسلام سقوط دهد؛ ولی دو خصوصیت زشت در بین آنها بسیار چشم گیر و شایع بود که می توان گفت:  
اصل و ریشه بیشترین انحرافات و گمراهی آنان از این دو خصوصیت شکل گرفته است!

۱- ساده اندیشی و قشری نگری.

۲- جهل و نادانی.

۱. ساده اندیشی و قشری نگری

ظاهر نگری و قشری بودن رامی شود از امراض لاعلاج و خانمانسوز به شمار آورده که گرفتاران خود را در دنیا و آخرت بذلت و خواری سوق داده و می دهد.  
اکثراً افرادی که آلت دست دشمن قرار می گیرند و دست بجنایتهای خطرناک می زند از این قشر از جامعه بوده و هستند و بسیاری از افراد که آب به آسیاب دشمن

می‌ریزند همین سیست عنصرهای نالائق بوده و می‌باشد. که نمونه باز آن همان ابوموسی اشعری را می‌توان نام برد؛ که چگونه این کودن قشری و ظاهرنگر، گرفتار دام شیطانی می‌گردد و چگونه با حکمیت ننگینش، بار دیگر امام راخانه نشین می‌کندا ابوموسی با آنکه حاکم کوفه و فرماندار علی علیه السلام بود ولی در مقابل آن حضرت خائنانه، کارشکنی می‌کرد، به جای آنکه به کمک امام برخیزد و یاریش دهد و مسلمانان را به کمکش بطلبد، کاملاً در جهت عکس قضیه حرکت می‌کردا او مسلمانان را از رفتن به جنگ دشمن منع می‌کرد. او کراراً در مسجد کوفه در حین خطبه‌اش می‌گفت:

من از رسول خدا علیه السلام شنیده‌ام که می‌گفت: در این موقع (موقع جنگ) آنکه نشسته است، بهتر از آن است که ایستاده است، و آنکه خوابیده است بهتر از آن است که نشسته است.<sup>۱</sup>

او دانسته یا ندانسته سعی داشت، علی علیه السلام را تنها بگذارد و صحنه را برای دشمنان آمده کند.

در این موقعیت حساس بود که امیر مؤمنان علیه السلام امام حسن عسکری و عمار یاسر را جهت جمع آوری سپاه روانه کوفه نمود و نامه تندی به ابوموسی نوشت.

در آن نامه ابوموسی را مورد نکوهش قرار داده می‌فرماید:

«شنیده‌ام مسلمانان را از جهاد با دشمن منع می‌کنی و آنان را از جنگ بازمی‌داری!

با رسیدن نامه و اطلاع از مضمونش، یا آنکه عزمت را جزم می‌کنی و خود و مسلمانان را آماده جهاد و پیکار با دشمن می‌کنی و یا هر چه زودتر از حکومت، برکنار می‌گردی و این را هم بدان به هر کجا بگریزی از چنگال مجازات، در امان نخواهی بود.»

۱ - شرح نهج البلاغه، خوئی، ۱۶ / ۶

امام حسن علیه السلام و عمار یاسر وارد کوفه شدند و در مسجد از نزدیک قسمتی از سخنان او را شنیدند که همچنان مردم را از رفتن به جنگ و یاری امام علیه السلام بازمی‌دارد! عمار با خشمی تمام از جای خود برخواست و خود را به منبر او رسانید و دست او را گرفته از منبر به زیر کشید و خود خطبه‌ای خواند و مسلمانان را به یاری اسلام و کمک به امام علیه السلام فراخواند و عده‌کثیری را آماده جهاد با طاغیان و خارجیان نمود.<sup>۱</sup>

## ۲. جهالت و نادانی

جهالت و نادانی که بسیار خطرناکتر از ساده‌اندیشی است، از خصوصیت دیگر خوارج است! و در طول تاریخ خسارات سنگینی را به بار آورده است. جمعیت‌هایی که در اثر جهله و نادانی سقوط کرده و از بین رفتند، سراسر تاریخ را فراگرفته و بدختی‌های فراوانی را بجا گذاشته است.

و در قرآن کریم داستانها و حکایات بسیاری را می‌بینیم که از عواقب وخیم جهالت و نادانی خبر می‌دهد. و آن را سرمنشأ گمراهیها و بدختی‌ها می‌داند.

## جهالت قوم نوح

حضرت نوح علیه السلام در میان مردمی نادان به پیامبری برگزیده شد که بسیار ساده‌لوح و جاهل بودند به گونه‌ای که در طول ۹۵۰ سال دعوت آن حضرت به سخنانش توجه نکردند و با روش و کردار کافرانه خود با اصرار تمام ادامه دادند و رسالت آن حضرت را به مسخره گرفتند. تا جائی که طغیان و خودسری آنها به صورت طوفان سهمگین پدیدار گشت و آنان را بکام خود فرو برد، تنها حضرت نوح و عده‌کمی که ایمان آورده بودند از غرق شدن نجات پیدا کردند.

قرآن کریم عامل طغیان و خودسری آنها را موجب نابودی آنان می‌شمارد و آنها را با صفت زشت جهالت و فقدان رشد عقلی معرفی می‌کند:

---

۱ - شرح نهج البلاغه، خوئی، ۱۶ / ۶.

﴿وَلَكُنْيَ أَرَأْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ .<sup>۱</sup>

من شما را مردمی جاہل می نگرم.

و یا پیامبر بزرگواری چون (هود) در میان قوم عاد برانگیخته می شود و برای هدایت آنان می کوشد ولی آنها در اثر جهل و نادانی دست از بت پرستی برnmی دارند. تا آنکه مورد غصب خدای خود قرار می گیرند و با وزش بادهای سخت و مرگ آفرین به هلاکت می رسند. و نیز خداوند قهار از زبان هود می فرماید:

﴿أَبْلَغْتُمْ مَا أُرِسِلتُ...﴾ .<sup>۲</sup>

من آنچه را مأمورم به شما می رسانم ولی افسوس شما مردمی جاہل هستید.

و یا قوم یهود را می نگیریم که چگونه جهل نادانی گریبان گیرشان شده و چگونه مورد غصب پروردگار جهان شده اند.

حضرت موسی علیه السلام برای درهم کوبیدن ظلم و دیکتاتوری فرعون و فرعونیان قیام می کند و با نصرت الهی و زحمات خود ستمزدگان بنی اسرائیل را از چنگال آنها نجات می دهد. اما جهل و نادانی قوم یهود بر سر راه او مانع پیشرفت آن حضرت می گردد. که قرآن کریم با این تعبیر از روی جهل و نادانی آنها پرده بر می دارد:

﴿قَالُوا يَامُوسى أَخْلُقْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِيهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾<sup>۳</sup>

ای موسی بر ما نیز شیئی مانند بتهای بت پرستان قرار بده.

موسی علیه السلام پرخاش کنان به آنان گفت: که شماها هنوز هم به رشد عقلی نرسیده اید و به جهل و بی خردی استوار می باشید.

از این رو است که رهبران جهان اسلام به جامعه هشدار می دهند که عقل خود را

.۱ - هود / ۲۹

.۲ - احباب / ۲۳

.۳ - اعراف / ۱۳۸

تقویت کنید و دوشادوش خردمندان قدم بردارید که عظمت و اعتلای ملتها از نظر معنوی و مادی در پرتو رشد عقلی و درک مفاهیم انسانی آنها است. همچنانکه ضعف و انحطاط آنها نیز علتی جز فقدان رشد عقلی و انحطاط فکری نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

و اینک اهمیت رشد عقلی را از زبان رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> می‌شنویم:

«یا علی اذا تقربت الناس الى خالقهم بابواه البر فنقرب انت بعقلك»<sup>۲</sup>

یا علی هرگاه مردم برای تقرب به خدای به اعمال توجه کنند، تو به وسیله توجه به عقل، به خداوند متعال خود تقرب بجوى.

و نیز رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> فرمودند: «خواب خردمند از شب زنده داری جاهل و سکون و سکوت عاقل از تلاش و فعالیت جاهل بهتر است».<sup>۳</sup>

علی<sup>علیه السلام</sup> فرمودند: «بهترین سرمایه‌ها عقل است».<sup>۴</sup>

امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرمودند: «خداوند به چیزی که بالاتر از تعقل و اندیشه صحیح باشد مورد عبادت قرار نگرفته است»<sup>۵</sup>

استاد شهید مطهری<sup>ره</sup> می‌فرماید:

اگر می‌خواهید بفهمید جمود با دنیای اسلام چه کرده است، همین موضوع را در نظر بگیرید که علی بن ابیطالب را چه کشت؟ یک وقت می‌گوییم علی را کی کشت؟ یک وقت می‌گوییم: علی را چی کشت؟ اگر بگوییم علی را کی کشت؟ البته عبدالرحمن بن ملجم و اگر بگوییم: علی را چی کشت؟ باید بگوییم جمود و خشک مغزی و خشکه

۱ - خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۷۲.

۲ - شرح اصول کافی ملا صدرا.

۳ - اصول کافی ج ۱ ح ۱۱.

۴ - کافی ۱/۱۲ ح ۱۱.

۵ - اصول کافی، ج ۹.

مقدسی. و این جمود و خشک مغزی نه تنها در جهان اسلام و نه تنها در زمان حضرت علی علیه السلام بلکه در هر جا که اثری از تحول و دگرگونی و اصلاح به چشم می‌خورد، و هرجا شخصیتی صاحب فضیلت کمر به اصلاح جامعه بسته است در مقابلش هیولای جهل و جمود را مشاهده می‌کنیم که صفت آرایی کرده و هرجا انحرافها و بدعتها بروز کرده است در ریشه یابی به عنوان یکی از عوامل اصلی جهل و جمود برخورد خواهیم نمود.<sup>۱</sup>

از مطالب فوق در می‌یابیم که جهل و جمود تا چه اندازه انسان را از مقام انسانیت به مرحله سقوط کشانده است. و عقل و خرد چگونه او را به درجات عالیه انسانی رسانده است. و در یافته‌یم که نادانی و بی‌خردی خوارج نهروان سبب شدت آنان را آن چنان سقوط دهد که در مقایسه با کفار و منافقین به مراتب پست‌تر و ضرر و زیان‌شان در عالم اسلام بیشتر احساس شود.

زیرا کفار گرچه زیر بار تکلیف نرفته و از اصل خدا و دین را انکار کرده‌اند و یا اگر منافقین چند صبحی را توانستند به ظاهر کفر و فرزی داشته باشند و یا دست چپاول و غارت به اموال مردم بزنند. و یا جنایتهاشی شرم آور دیگری را مرتکب شوند و بخيال خود دلی از عزا درآورند!

اما خوارج نهروان با آن همه ادعاه که خود را حامی دین و قرآن می‌پنداشتند چگونه تن به ذلت داده و مغلوب نفس اماره گردیدند و چگونه در چنبر جهالت و نادانی گرفتار آمدند.

تاجی که خود را از امام بالاتر و باتقوی تر پنداشتند و دین و دنیا خود را تباہ کرده و در مقابل حجت خدا و ولی الله الاعظم، شورش کرده و غوغای آنچنانی را به راه انداختند!

---

۱ - به نقل از اسلام و مقتضیات زمان ص ۶۸.

## أصول و عقاید خوارج

خوارج پیش از واقعه حکمیت از پیروان و شیعیان امیر مؤمنان علیهم السلام بوده و آن حضرت را امام واجب الاطاعت می‌دانستند. ولی بعد از قضیه حکمیت به شدت علیه امام علیهم السلام شوریدند و خروج کردند.<sup>۱</sup>

خوارج از دیدگاه اسلامی کافر و خارج از اسلام می‌باشند، زیرا در مقابل امام عادل خروج کرده و دست به اسلحه برده‌اند.

آنان با اینکه از رقبه اسلامی بیرون رفته و از دین خارج گشته‌اند ولی برای خودشان مذهبی را ابداع کرده و اصول و عقایدی را ترتیب داده‌اند که قسمتی از آن را ذیلاً یادآور می‌شویم:

۱- کسی از خوارج به حساب می‌آید که عقیده داشته باشد که عثمان (در سالهای اخیر که بدعتهایی را در دین وارد کرد) و علی و معاویه و کسانی که به حکمیت تسلیم شده‌اند را کافر بداند. آنها می‌گفتند خود ما هم با قبول حکمیت کافر شدیم ولی از عمل خود پشیمان گشته توبه نموده‌ایم. آنان می‌گفتند: تنها کسانی مسلمان‌اند که از اول حکمیت را قبول نکرند و یا اگر قبول کرده‌اند توبه کرده باشند.

۲- آنها معتقد بودند: امر به معروف و نهی از منکر بدون قید و شرط بر هر مسلمان واجب و لازم است.

۳- خوارج تنها خودشان و کسانی را که از قبول حکمیت توبه کرده بودند را مسلمان می‌دانستند. لذا ذبائح مسلمانان را حرام می‌دانستند و از قصاصی آنها گوشت نمی‌گرفتند و به آنها زن نمی‌دادند و از آنان زن نمی‌گرفتند. بدتر از همه زنان و اطفال مسلمانان را جایز القتل می‌دانستند.<sup>۲</sup>

۱ - تاریخ دول اسلامی، دکتر ابراهیم حسن.

۲ - مناقب آل ابیطالب ج ۲؛ شرح نهج البلاغه، خویی ج ۴ ص ۱۲۴.

۴- اصل دیگری که باز خوارج به آن سخت عقیده‌مند بودند این بود که می‌گفتند اساساً عمل جزء ایمان است و ایمان بدون عمل نداریم، مسلمان به گفتن «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله» مسلمان نیست. مسلمان اگر نماز خواند و روزه گرفت و شراب نخورد و قمار نکرد، دروغ نگفت و از هر گناه کبیره‌ای پرهیز کرد، تازه به اولین درجه اسلام رسیده است.

آنها می‌گفتند: اگر مسلمان دروغ بگوید، او کافر و نجس است و مسلمان نیست و یا اگر غیبت کند و یا شراب بخورد از دین اسلام خارج گشته است.<sup>۱</sup>

۵- عقیده داشتند: در مقابل هر امام جائزی باید قیام کرد و علی ع را جزء کفار می‌دانستند، می‌گفتند راهی جز قیام در مقابل او نیست. لذا در بیرون شهر خیمه زدن و رسمیاً یاغی شدن و چون همه مردم را کافر می‌دانستند شروع کردند به قتل و غارت

آنها<sup>۲</sup>

۶- خوارج عقیده داشتند که کارهای اجتماعی و اداره امور مردم باید با شور و مشورت انجام بگیرد، بدین جهت مسئله امامت را بعد از رسول خدا علیه السلام به طور کلی انکار

نمودند<sup>۳</sup>

و این عقیده در بین آنان از رایج‌ترین اصول آنها به شمار می‌رود.

آنان در اولین جلسه‌ای که در ابتداد شورش در کوفه در منازل رؤسا و بزرگان خود برپا کردند و با سخنرانیهای پی در پی و تحریک‌آمیز، افراد خود را آماده می‌ساختند مسائل فوق را از اصول و اعتقاد خود قرار دادند.

آنها اولین جلسه را در منزل عبدالله بن وهب راسپی برگزار نمودند و او بعد از حمد و ثنای الهی چنین گفت:

۱- صحیح بخاری، ۲-

۲- تاریخ دول الاسلامی، دکتر ابراهیم حسن دارالاحیاء التراجم العربی.

۳- ملل و نحل شهرستانی ص ۱۱۱؛ انساب الاشراف ج ۲ ص ۳۷۷.

ای مردم به خدا قسم برای مردمی که به خدای رحمن ایمان دارند و خواهان حکومت اسلامی اند شایسته نیست که دنیا و گرایش به آن را برتر و محبوب‌تر از امر به معروف و نهی از منکر بدانند. گفتار حق اگر چه تلح است و لکن پیش آنان بهتر است... پس بنابراین از شهری که مردمش ستمگراند بیرون آید تا به نقاط کوهستانی یا یکی از شهرهای همجوار برویم. پار دیگر جلسه را در منزل زفر بن حصین طائی گرفتند و فرماندهان و مسئولین را مشخص کرده و گفتند: «والامر شوری» بعد از پیروزی، امور

#### اجتماعی شورائی اداره می‌شود<sup>۱</sup>

مسعودی در تاریخ خود آورده است که خوارج اتفاق دارند که عثمان و علی کافرند. و معتقدند که باید علیه امام جائز قیام کرد. و اتفاق دارند کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود کافر است.

و اتفاق دارند بر برأئت از حَكَمِين (ابوموسی اشعری، عمر و عاص) و حکم آنها. و اتفاق دارند بر برأئت از کسانی که قبول کرده‌اند حکم حکمین را و یا راضی باشند به حکم حکمین و اتفاق دارند بر کفر معاویه و یارانش و مقلدینش و محبتینش، این اتفاق از شرایع و حروریة است و بعد از شرایع و حروریه در بینششان از نظر اعتقادات اختلاف است.<sup>۲</sup> شهرستانی در ملل و نحل آورده است: همه آنها اتفاق نظر دارند که بایستی از علی و عثمان تبری کرد، آنان این مسئله را مقدم بر هر طاعتی می‌دانند و ازدواجهای خود را جز با اعتقاد بر این امر صحیح نمی‌دانند.<sup>۳</sup>

و اصل دیگری را که واجب و لازم می‌دانند آنکه خروج بر حاکم در صورتی که مخالفت باستن بکند واجب است.<sup>۴</sup>

۱ - الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۱؛ حیات الامام، ص ۵۵۵.

۲ - تاریخ مسعودی ج ۱، ص ۴۶؛ تبصره العوام ص ۱۰۶.

۳ - ملل و نحل، ص ۱۰۶.

۴ - همان.

بالآخره عقاید خرافی آنها از یک سو و جهل و نادانی آنان از سوی دیگر کار را بدانجا کشاند که امامؑ را یک کافر حربی و خارج از اسلام بدانند و با اصرار تمام از حضرت می خواستند که توبه کند و چنانچه از کفر خود برنگردد، و توبه نکند او را مثل یک کافر حربی خواهند کشت.

می دانیم که معنی عقیده به کفر علیؑ یعنی آن همه سفارشاتی را که خدا و رسول خدا عزیز الله درباره اش فرموده اند و آن همه کمالات و فضایلی را که دارا بود، و آن همه فدای کاریها در میدان های جنگ و جهاد در راه اسلام و آن همه عبادات و زحمات... به یکباره جای خودش را به کفر داده و نعوذ بالله علیؑ از نظر خوارج یک کافر حربی است که باید با او جنگید و او را از پای درآورده!!

دو نفر از سران خوارج به نامهای: حرقوص بن زهیر و زرعة بن الطائی به امامؑ پیشنهاد توبه می دهند و یا به عبارتی حضرت را تهدید به قتل می کنند.

امام می فرماید: شما می دانید که من ناخواسته و با اصرار شما حکمیت را پذیرفتم؛ و من بارها شما را از خدعا معاویه و پیامد ناگوار حکمیت آگاه کردم و بر حذر داشتم ولی شما نصائح مرا نپذیرفتید، با این حال قبول حکمیت گناهی نیست که انسان را از دین خارج کند، بلکه یک مردم سیاسی بود که از شماها سرزد و کار را باین جارساند. زرعة با کمال بی شرمی فریاد زد: یا علی به خدای سوگند اگر توبه نکنی واز حکمیت بر نگردی، من خودم تورا می کشم!

حضرت فرمود: وای بر توجه چیز تو را به این حدگستاخ کرده است. من هم اکنون می بینم بدن تو را که روی خاکها افتاده و باد بر آن می وزد<sup>۱</sup> اتفاقاً همانطور که امامؑ فرموده بود واز آینده شوم آن خبر داده بود، واقع شد، و او یکی از کشته های خوارج در جنگ نهروان بود که در روی زمین در میدان جنگ به روی

خاک افتاد و باد بر بدنش وزید و غبار ذلت بر جسد نحسش پاشیدا<sup>۱</sup>  
 رفتار ناهنجار و نابخردانه خوارج نسبت به امام علی<sup>ع</sup> آن چنان گران آمد، که در آخر  
 کاسه صبرش را البریز نمود و به ناچار لب به نفرین آنان باز کرد و ذلت و نابودی آنان را ز  
 خدای خود مسئلت نمود؛ و بادلی پر در دگذشته خود را ترسیم و حقایقی را فاش ساخت  
 که در نتیجه آن کور دلان به نفرین امام گرفتار آمده و ذلت دنیا و خزان آخرت را بر خود  
 هموار نمودند

«اصابکم حاصل و لاپی منکم آثر، ابعد ایمانی بالله و جهادی مع  
 رسول الله علی<sup>علیه السلام</sup> اشهد على نفسی بالکفر، لقد ضللتك اذا و ما انا من  
 المهددين...»<sup>۲</sup>

بادهای تند شما را نابود کند و سخنگوئی از شما باقی نماند. آیا پس از  
 آنکه به خداوند ایمان آوردم و با رسول گرامیش در راه خدا جهاد و  
 پیکار کردم شهادت به کفر و انحراف خود بدهم. اگر من به کفر خود  
 گواهی دهم تباہکار خواهم بود. و از هدایت یافتگان محسوب نخواهم  
 شد. از این مسیر غلط عقب گرد کنید و از بدترین راهها که می‌روید  
 بازگردید. آگاه باشید به زودی به خاطر این خودسری‌ها به ذلت و  
 پستی مبتلا خواهید شد و شمشیرهای بزان بر شما فرود خواهد آمد.  
 بهترین ذخائر و اندوخته‌های شما را ستمگران خواهند گرفت و این  
 روش را ستمگران نسبت به شما سنت و عادت خود خواهند داد.

بالاخره هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی آن چنان بر آنها چیره شد که  
 جنبه‌های روحانی و انسانی آنها را از دستشان ربود و به مصدق آنکه دل، یا جای رحمان  
 است و یا جای شیطان. و با تکیه بر جهل و غرورشان در مقابل امام علی<sup>ع</sup> صفات آرایی کردند و

۱ - مناقب آل ابیطالب ج ۳ ص ۱۸۳.

۲ - خطبه ۵۸ صحی صالح ص ۹۲، مروج الذهب ج ۲ ص ۸۹ - ۸۸.

## فصل پنجم:

### زمینه‌های شکل‌گیری خوارج

#### حکمیت و پیامدهای ناگوار آن

روزهای آخر جنگ صفين در حاليكه سپاه امام علی<sup>ع</sup> بسرعت به پيشروي خود ادامه مى داد و لشکريان معاویه با عجله عقب گرد مى كردن؛ مالك اشتريار باوفای امام علی<sup>ع</sup> تا پشت خيمه‌های معاویه به پيش رفته بود، معاویه سخت به وحشت افتاده و هر لحظه برای حفظ جان خود در نقشه فرار از ميدان جنگ بود به طور يكه مرکب سواري خود را جهت گريز آماده كرده بودا

كه ناگاه عمرو عاص خود را به اورسانيد، و گفت: معاویه، نيرنگ ديگري در سر دارم که شاید با بكارگيري آن راه چاره‌اي پيدا کنيما

معاویه به شدت هراسناک و آشفته بود، گفت عمرو عاص بگو ببينم چاره چيست؟ و چگونه مى توانيم در مقابل سپاه على جان سالم به در بريم!

عمرو عاص: دستور بده سريازانت قرآن‌ها را بالاي نيزه برنده و عده‌اي پيشاپيش آنها شعار دهنده و فرياد بکشنند: يا على ما مسلمانيم و پير و قرآن و شما نيز مسلمانيد و پير و قرآن. ما قرآن را در مستله جنگ حاكم قرار مى دهيم و شما نيز قرآن را حاكم قرار دهيد و دست از جنگ برداريد، تابه حكم قرآن عمل کنيم و خون مسلمانان را بيهوده نريزيم و طبق فرمان خدا عمل کنيم.<sup>۱</sup>

---

۱ - وقعة الصفين، ۴۷۸.

معاویه که خود به مراتب از عمر و عاص شیادتر و مکارتر بود، از پیشنهاد او بسیار خوشحال شد و به او آفرین گفت! چون متوجه شد که با این نیرنگ آن هم در مقابل عده‌ای ساده لوح و کوتاه فکر که به قول معروف عقلشان در چشمانشان است! بهترین وسیله است برای نجات او و بدترین شیوه است جهت تفرقه و نابودی سپاه امام.

زیرا اگر علی<sup>ع</sup> این پیشنهاد را بپذیرد و جنگ را متارکه کند، این همان آرزو و خواسته اصلی معاویه است و اگر امام<sup>ع</sup> این پیشنهاد را رد کند و نپذیرد، در این صورت نادانان گمراه و ظاهر بینان کم عقل از لشکریان او، به حساب آنکه امیر مؤمنان (نعمود بالله) نمی‌خواهد قرآن حاکم شود و یا او به حکم قرآن عمل نمی‌کند، قطعاً دست از یاری امام<sup>ع</sup> برمی‌دارند؛ که در این صورت نیز شکست قطعی به لشکر امام وارد خواهد شد! معاویه که در پی فرصت بود بی‌درنگ فرمان داد، تا سربازان قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها قرار دهند؛ و عده‌ای دیگر در پیشاپیش آنان به ظاهر شعار دهند که یا علی ما قرآن را حکم قرار می‌دهیم و دست از جنگ می‌کشیم شمانیز قرآن را حکم قرار دهید و دست از جنگ بردارید و مطابق حکم قرآن عمل کنید!

این نیرنگ را همان نحو که پیش بینی کرده بودند بکار گرفتند و به شدت میان لشکریان امام<sup>ع</sup> تأثیر سوئی بر جای گذاشت. و نظم سپاه به هم ریخت و تشتبه شروع شد!

به طوری که در تاریخ آمده است، بعد از فرمان معاویه چند ساعتی بیش نگذشته بود که بیش از پانصد قرآن را بالای نیزه‌ها زدند؛ مخصوصاً قرآن بزرگ مسجد اعظم دمشق که بیش از ده نفر نیزه دار آن را حمل می‌کردند و بالای نیزه‌ای نگهداشت و در مقابل لشکر امام<sup>ع</sup> قرار داده بودند!

که ناگاه چشمان ظاهربین عده‌ای از سپاه علی را خیره کرد و احساسات و قشری‌گری بر عقل و فهمشان چیره گشت و به یکباره قریب بیست هزار نفر از آنان دست از جنگ کشیدند در حالیکه فریاد می‌زدند: یا علی ما با قرآن نمی‌جنگیم؛ ما با قرآن نمی‌جنگیم!

آنان با کمال بی‌ادبی داد می‌زدند: یا علی! یا باید جنگ را متارکه کنی و قرآن را حکم  
قرار دهی و یا ما خود تو را نیز مثل عثمان بن عفان می‌کشیم و بدنت را قطعه قطعه  
می‌کنیم!!<sup>۱</sup>

لحظه‌ها حساس و سرنوشت ساز بود، مالک اشتر طبق فرمان امام علیه السلام دلیرانه جنگ را تازدیکی خیمه‌های معاویه به پیش برده بود، او همچنان صفهای لشکر معاویه را از هم می‌درید و شجاعانه می‌جنگید و جلو می‌رفت، و یقین داشت تا چند لحظه دیگر پیروزی امام علیه السلام و یارانش قطعی است. او یقین داشت که معاویه لحظه‌های آخر عمر خود را طی می‌کند او خوشحال بود که پیروزی عدل بر ظلم نزدیک شده، او امید داشت که همین ساعتها بیدادگران و زورگویان به کیفر اعمال ننگین خود می‌رسند!

### پذیرش اجباری حکمت

او جانانه می‌جنگید و در راه دین خدا شمشیر می‌زد و پیش می‌تاخت، که ناگاه فرستاده امام علیه السلام خود را به اورساند و پیام و یاناوه حضرت را به اورسانید. و گفت: ای مالک! امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است هر چه زودتر جنگ را متوقف کرده و به طرف او باز آئی.

او که آن چنان از نقشه عمر و عاص و کودنی خوارج آگاه نبود و سرگرم جنگ با قاسطین و ستمگران بود و چشمان تیزبین و امام‌شناس خود را به آخر میدان دوخته بود پاسخ داد و اشاره کرد:

هر چه زودتر برگرد و سلام مرا به امام علیه السلام ابلاغ کن و به آن حضرت از جانب من بگو که اکنون موقع آن نیست که مرا از فرصتی که به دست آورده ام بازداری؛ بلکه امید دارم که به من به اندازه دوشیدن یک شتر، وقت و اجازه دهی؛ که نزدیک است تار و پود دشمن از هم بگسلد و ریشه فتنه کنده شود!

۱ - وقعة الصفين، ۴۷۸.

فرستاده امام<sup>علیه السلام</sup> رفت ولی طولی نکشید که بار دیگر باعجله تمام برگشت و گفت:  
مالکا علی<sup>علیه السلام</sup> می فرماید: اگر دوست داری که مرا بار دیگر زنده ببینی دست از جنگ  
بردار و هر چه زودتر به طرف من باز آی!

در این موقع بود که مالک احساس کرد که اتفاق مهمی رخ داده، و شاید هم جان  
امام<sup>علیه السلام</sup> در معرض خطر قرار گرفته است. که بی درنگ خود را به خیمه امام رساند.<sup>۱</sup>  
آری مالک به امر امام<sup>علیه السلام</sup> از میدان جنگ برگشت و به سرعت خود را به خیمه امام  
رساند. اما دیگر کار از کار گذشته و توطئه دشمن به ثمر نشسته و تار و پود لشکر از هم  
گسسته و گرد ذلت و غبار خفت بر سر و روی خوارج نشسته و داغ ذلت و خواری به  
پیشانی آنها نقش بسته!

تأسف بارتر از همه و غمبارتر از هر یک از این پیشامدها، آنکه بار سیدن مالک عده‌ای  
رجاله و گروهی از او باش، امیر مؤمنان را احاطه کرده و با تهدید و ارعاب فریاد می‌زند؛ یا  
علی هر چه زودتر جنگ را خاتمه بدنا و آماده پذیرش حکمیت باش ا و گرنه ماخود تو را  
همچون عثمان می‌کشیم!<sup>۲</sup>

به هر حال امام<sup>علیه السلام</sup> به ناچار دست از جنگ کشید و ناخواسته بحکمیت تن داد و بار  
دیگر ذوالفقار در نیام و دست روی دست گذاشت و مظلومانه به انتظار حکمیت  
عمروعاص و ابوموسی اشعری نشست!

ولی در همین حال حجت خدای برای اتمام حجت آن گم‌گشتنگان در راه ضلالت و  
شقاؤت خطبه‌ای ایراد نموده و در آن خطبه از عواقب خطرناک و نتیجه شوم رفتار  
نابخردانه آنها خبر داد و پیش از امضاء عهدنامه حکمیت فرمود:  
بندگان خدا من از هر کس برای پذیرفتن دعوت به حکم قرآن شایسته ترم ولی  
معاویه و عمره عاص و ابن معیطه و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح اهل دین و قرآن

۱ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۸۸؛ طبری ج ۴ ص ۳۱.

۲ - فروغ ولایت، ص ۶۴۲.

نیستند. من بهتر از شما آنرا می‌شناسم. من با آنها از دوران کودکی تاکنون معاشرت کرده‌ام؛ آنان در تمام احوال بدترین کودکان و بدترین مردان بودند. به خدا سوگند آنان قرآنها را بلند نکرده‌اند که قرآن را بشناسند و بخواهند به آن عمل کنند، بلکه این کار جز حیله و نیرنگ نیست. بندگان خدا سر و بازویان خود را الختی به من عاریه دهید که حق به نتیجه قطعی رسیده و چیزی تا بریده شدن ریشه ستمگران باقی نمانده است.»

در این بین در حالیکه افراد مخلص و بالایمان از نظر امام علی<sup>علیه السلام</sup> طرفداری می‌کردند، ناگهان بیست هزار نفر از رزمندگان سپاه عراق، در حالیکه در پوششی از آهن فرو رفتند بودند و پیشانی آنها از سجده پینه بسته بود و شمشیر بر دوش داشتند میدان نبرد را ترک گفته و به مقر فرماندهی روی آوردند. این گروه را افرادی همچون مسعود بن فدکی و زید بن حصین و برخی از قراء عراق رهبری می‌کردند که بعد از سران خوارج شدند. آنان در برابر جایگاه امام علی<sup>علیه السلام</sup> ایستادند و او را به جای «امیر المؤمنین» یا علی خطاب کردند و با کمال بی‌ادبی گفتند: دعوت قوم را بپذیر و لآ تو را می‌کشیم همچنانکه عثمان را کشیم.<sup>۱</sup>

### امام به ناچار دست از جنگ کشید

بدین طریق امام علی<sup>علیه السلام</sup> دست از جنگ کشید، چون ادامه جنگ در آن حال عاقبت خطرناکی را در پیش داشت که به هیچ قیمتی قابل جبران نبودا و کار به جانی کشیده شده بود که وقتی از حضرت سئوال کردند که یا علی اچه شد؟ با اینکه شما و سپاهتان در آستانه پیروزی قرار گرفته بودید و جنگ به نفع شما به پیش می‌رفت، حکمیت را پذیرفتید. و عهدنامه را امضا کردیدا

حضرت با دلی غمناک و آهی سوزان گوشه‌ای از گرفتاری و موقعیت خود را بیان نمودا

---

۱ - فروع ولایت ص ۶۴۳.

«کنت امس امیراً فاصبحت اليوم مأموراً»

من دیشب فرمانده و امیر این لشکر بودم، لیکن صحیح کردم در حالیکه  
ناچار باید از آنها تبعیت کنم و فرمان ببرم!<sup>۱</sup>

داستان حکمیت بسیار تأسف بار در عین حال تعجب آور است! اسف آور است چون  
سبب شده تاسیله امام علی علیه السلام با آنکه در اوج پیروزی بودند، با امضای عهده‌نامه حکمیت، تن به  
شکست ناگواری بدهند، که تاقیامت امت اسلامی آزرده خاطر و دشمنان دین شاد و  
مغروف گردند!

تعجب آور آنکه آنها یی که امام علی علیه السلام را مجبور کردند که مسئله حکمیت را بپذیرد،  
همانها بعد از ساعتی جریان را علیه امام چرخانند و فریاد برآوردن که چرا و برای چه  
علی علیه السلام این مسئله را بپذیرفته و قبول کرده است؟!

و چون این معنی را بپذیرفته و راضی شده پس گناه بزرگی مرتكب گشته و چون گناه  
کبیره انجام داده پس کافر شده، و چون کافرشده پس بر همه واجب است که با او بجنگیم  
و او را از پای درآوریم و یا آنکه مجبورش کنیم تا از این گناه توبه کند!!  
و این معنی خود باعث شورش و یا اقلام مهترین زمینه ساز خروج آنان گردید و از  
همین موقع شعار معروف و تفرقه‌انگیزان (لا حکم الا لله) را آغاز کردند.  
ورفته رفته سر به طغيان گذاشتند و دست به شورش زدند!

### داستان حکمیت

بر این منوال با پذیرش حکمیت از ناحیه امام علی علیه السلام هر چند ناخواسته؛ شعله‌های آتش  
جنگ فرو نشست و آرامش نسبی بین دو لشکر حکم فرما شد و طرفین متعهد شدند که  
هر یک از ناحیه خود شخصی را به عنوان حکم معرفی کنند. تا مدتی در شور و تفکر  
بنشینند و بعد از مصلحت اندیشی طبق فرمان خدا و حکم قرآن، خلیفه مسلمانان را

۱ - وقعة الصفين، ص ۳۵۷.

تعیین کنند و به مخاصمه و جنگ خاتمه دهند.

در این فرصت معاویه بی‌درنگ عمرو عاص را از طرف خود حکم قرار داد و کسی هم از طرفدارانش حرفی روی حرف او نیاورد، بلکه همه آنها خوشحال شدند که خدعاً گری چون عمرو عاص برای آنها به عنوان حکم برگزیده شده استا

روی این حساب امیر مؤمنان علیه السلام نیز از طرف خود طبق قرار حکمی تعیین می‌کند تا در مقابل عمرو عاص نگذارد حق و حقوق مسلمانان ضایع شود و طبق حکم قرآن حکم کند. اما به مجرد آنکه فرمود: من نیز از طرف خویش و از طرف لشکریانم، این عباس را تعیین می‌کنم، ناگاه سر و صدای توطئه گران مخصوصاً سرکرده آنان، اشعش بن قیس و هودارانش به اعتراض بلند می‌شود که او از قبیله قریش است و نمی‌شود که هم خلیفه و هم حکم از یک قبیله باشند

امام علیه السلام فرمودند: اگر چنین است پس من مالک اشتراک از طرف خودم، حکم قرار می‌دهم. که بار دیگر سر و صدای خوارج بلند شد که او هم‌فکر تو است و همه این گرفتاری‌ها او بر ما تحمیل کرده است و ما غیر از ابوموسی اشعری کسی دیگر را بحکمیت نمی‌پذیریم.

بدین ترتیب بدتر از تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام تحمیل حکم بودن شخص کودنی چون ابوموسی اشعری بود. که خوارج به اجبار او را بر امام و بارانش تحمیل کردند<sup>۱</sup> زیرا

۱- ابو موسی هنگامی که جنگ جمل برپا می‌شود، با اینکه از طرف علی(ع) حاکم کوفه است، هیچ گونه کمکی به امام نمی‌کنند بلکه علیه امام خطبه می‌خوانند و مردم را از یاری امام(ع) باز می‌دارد! امام وقتی که خبر موضع گیری احمدقانه ابو موسی را شنید، طی نامه‌ای، قاطعانه تکلیف او را مشخص می‌کند و حجت را بر او تمام می‌کند و امام حسن(ع) و عمار یاسر را برای بسیج مردم جهت شرکت در جنگ به کوفه اعزام می‌کند و در نامه خطاب به ابوموسی می‌فرماید: «اماً بعد سخنی از تو به من گزارش داده‌اند که هم بسود تو است و هم به زیان تو!

حکم قرار گرفتن او سبب شد که ذوالفقار علی علیه السلام در نیام و بازوی باقدرت مالک سست گشته و دل خونین یاران امام علی علیه السلام خونین تر و مظلومیت مسلمانان به خصوص امام علی علیه السلام چند برابر گردد!

به هر حال نمایندگان طرفین تشکیل جلسه دادند و عهدنامه‌ای تنظیم کردند و در آن آنچه را طرفین توافق داشتند، از ترک جنگ و پذیرفتن داور و تعیین زمان و مکان داوری، در آن نامه ثبت کردند و نیز در آن نامه به حکمین از جان و مالشان اینمنی دادند که هر چه پسندیدند که با خواسته قرآن و فقیه دهد حکم کنند و از همه امت برای سرکوبی کسانی که در برابر آنچه در آن عهدنامه آمده است، در صورت مخالفت با آن یاری خواستند.

### متن عهدنامه طبق نوشته بلاذری

بسم الله الرحمن الرحيم

«این است آنچه علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان بر آن توافق کردند. علی از جانب مردم عراق و کسانی از مؤمنان و مسلمانان که پیروی از او دارند. و معاویه از جانب مردم شام و کسانی از مؤمنان که پیروی از او می‌کنند؛ این را پذیرفته‌اند که ما به فرمان خدا گردن می‌نهیم، و در اختلافی که داریم هرچه که کتاب خدا از دیباچه تا پایان آن، حکم کند می‌پذیریم و آنچه را این کتاب زنده بخواهد زنده نگاه

» هنگامی که فرستاده من بر تو وارد می‌شود فوراً دامن بر کمر زن و کمرت را محکم بیند و از خانه‌ات ببرون آی،... و اگر سستی را پیشه کردی از مقام خود دور شو! به خدا سوگند هر کجا و هر چه باشی، به سراجت خواهند آمد؛ دست از تو بر نخواهند داشت و رهایت نخواهند ساخت تا گوشت و استخوان و تر و خشک را بهم درآمیزند. این کار را انجام بده پیش از آنکه در بازنشستگی و برکناریت تعجیل گردد...

می‌داریم و آنچه را مرده خواهد می‌میرانیم و آنچه را دو داور در کتاب خدا یافتند پیروی می‌کنیم. و آنچه را در آن اختلاف است و نصی از کتاب خدا در آن نیافتند بر سنت عادله جامعه که مایه پراکندگی نباشد داوری خواهند کرد. از دو داور یکی عبدالله بن قیس (ابو موسی اشعری) است و دیگری عمرو بن العاص. از آنان پیمان خدائی گرفتیم، که آنچه در کتاب خدا نصی بر آن یافتند همانگونه داوری کنند و هر چه را در کتاب خدا نیافتید بر سنت جامعه پراکندگی نیاورد؛ داوری کنند. این دو داور از علی و از همه دو لشکر و از کسانی که بر آنها فرماندهی دارند پیمان خدائی گرفتند، که آنچه داوری شود بپذیرند، و دو داور برای خود از مردم پیمان گرفتند که در جان و خانواده و مالشان ایمن باشند و مردم در آنچه آنان بر علی و معاویه و دوگروه مؤمنان و مسلمانان حکم کنند یارانشان باشند. بر عبدالله بن قیس و عمرو عاص پیمان خدائی است که کار امت را اصلاح بخشنده و آنان را به جنگ و پراکندگی نکشانند. مدت این داوری تا ماه رمضان است و اگر خواهند که پیش از این تاریخ را پایان دهند چنان کنند و اگر ناچار شدند دیرتر کنند، و هرگاه یکی از دو داور پیش از داوری بدرود زندگی گفت، فرمانده هرگروه و پیروان او به جای وی دیگری را برخواهند گزید و کوتاهی نخواهند کرد تا آنکه برگزیده می‌شود دادگستر و نیکخواه و درستکار باشد. جای داوری درست در جائی خواهد بود که تا کوفه و شام و حجاز یک فاصله داشته باشد. و در آنجا کسانی می‌توانند بیایند که دو طرف بخواهند. و اگر جز این نقطه جائی بخواهند بروند.»<sup>۱</sup>

مسائلی که بنا بود نمایندگان طرفین درباره آنها صحبت کنند و حکم آنها را از کتاب و

ست استخراج کند و به اطلاع امام علی علیه السلام و معاویه برسانند، عبارت بود از:

الف - بررسی تقتل عثمان.

ب - قانونی بودن حکومت امام.

ج - علت مخالفت معاویه با حکومت قانونی امام علی علیه السلام.

د - آنچه در اوضاع کشور موجب تفرقه و تشتن می شود.

اما متأسفانه آنچه که حکمین پیرامون آن بحث نکردند همین موضوع بود؛ زیرا هر یک از آنها با سابقه‌های خاصی وارد میدان حکومت شده و به فکر آراء شخصی خود بودند که گوئی این مطالب اصلاً در دستور حکومت آنها نبوده است!

پس از هشت ماه نشست و برخاستها و بحث و گفتگوها، بالاخره روز حکومت فرا رسید و جمعی بیش از هشتصد نفر از طرفین جلسه‌ای را تشکیل دادند که ناگاه عمر و عاص بالطائف الحیل بعد از تعارفات ابوموسی را پیش از خود بر منبر فرستاد، او بعد از کثر و فقر مخصوص به خود گفت: جهان اسلام از اختلاف بین علی و معاویه مضطرب و آشفته است. صلاح مسلمانان در آن است که هر دوی ایشان را از امارت برکنار کنیم و شخص ثالث و صالحی را برای این کار اختیار کنیم و یا مردم برای خود خلیفه‌ای انتخاب کنند. و من اینک علی و معاویه را از امارت و خلافت خلع می‌کنم. بلا فاصله عمر و بالای منبر قرار گرفت و گفت ای مردم شنیدید که وکیل علی؛ چه گفت او صاحب خود را از خلافت عزل کرد، من نیز صاحب او را عزل می‌کنم و معاویه را به خلافت تعیین می‌کنم.<sup>۱</sup> در این هنگام خدעה عمر و عاص آشکار شد و مجلس برهم خورد، گرچه بعضی عقیده دارند که ابوموسی و عمر و عاص، از قبل تبانی کرده و علیه امام علی علیه السلام دسیسه‌ای داشته‌اند!! ابوموسی که تازه فهمیده بود که فریب عمر و را خورده است، فریاد برآورد و اورادشنام داد و گفت: ای عمر و تو مانند سگی هستی، که اگر به او حمله کنی زبان از دهن بیرون آرد و

۱ - فروغ ولایت، ص ۲۸۳.

اگر رهایش کنی باز زبان از دهان بیرون آرد...»<sup>۱</sup>

عمر و در جواب او گفت: تو نیز مانند: خری هستی که کتابهای بر او بار شده باشد.<sup>۲</sup>

در این میان شریح بن هانی برخاست و تازیانه‌ای بر فرق عمر و زد، فرزند عمر و به کمک پدر شتافت و تازیانه‌ای را بر شریح زد.<sup>۳</sup>

ابن عباس گفت: خدا ابوموسی را زشت سازد که من او را از حیله عمر و بر حذر داشتم ولی او توجه نکرد.

سعید بن قیس خطاب به هر دو داور گفت: اگر بر درستکاری اجتماع کرده بودید چیزی بر حال مانمی افزود چه رسید که بر ضلالت و گمراهی اتفاق کردید. نظر شما بر ما الزام آور نیست و امروز به همان وضع هستیم که قبلًا بودیم و جنگ با متمردان را ادامه خواهیم داد.

سرانجام عمر و عاص و هواداران معاویه بار و بنه‌ها را برچیدند و به سرعت به طرف شام حرکت کردند تا هر چه زودتر مژده خلافت را به معاویه بدهند.

ابوموسی اشعری هم از فرط خجالت و یا از ترس جان خود فرار کرد و در مکه معظممه پناه گرفت. ابن عباس و طرفداران علیؑ نیز به طرف کوفه حرکت کردند و جریان حکمیت را به امام علیؑ شرح دادند.<sup>۴</sup>

این بود واقعه اسفبار حکمیت که به جهت بهتر واضح شدن مطالب آینده اختصاراً آورده شد. و اینک توجه خوانندگان عزیز را به پیامد ناگوار و نتایج تلخ و غمبار آن جلب می‌کنیم:

یادآور شدیم که پس از امضاء عهدنامه و قرارداد حکمیت، تبا و تاب جنگ فرو

؟

؟

؟

۱ - اعراف / ۱۷۶. «فِمَثْلِهِ كَمْثُلِ الْكَلْبِ لَذَا تَحْمَلُ عَلَيْهِ يَاهْثَ...». لا.

۲ - جمعه / ۵. «مَثْلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التُّورَةَ ثُمَّ لَمْ تَحْمُلُوهَا كَمْثُلِ الْحَمَارِ...».

۳ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۰؛ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۶۷.

۴ - همان.

نشست و آرامش بین دو لشکر به وجود آمد. دو سپاه بعد از دوروز تلاش، کشته‌های خود را دفن کردند.

ابوموسی و عمر عاص هر یک با چهارصد نفر از طرفداران خود به دومه‌الجنده که مکانی است بین شام و کوفه روانه شدند. و لشکر شام به طرف شام و لشکر عراق به سوی عراق برگشتند.

اما خوارج با آنکه خود امام علی<sup>ع</sup> را مجبور به پذیرش حکمیت کرده بودند، از همان ساعت اولیه بنای نفاق و تفرقه را میان سپاه امام علی<sup>ع</sup> پی ریزی نمودند.

### پیامد ناگوار حکمیت

آنان در بازگشت از صفين شعار تفرقه‌انگيز خود را (الحكم لله، الحكم لله) تکرار می‌کردند با تکرار این شعار می‌خواستند گناه شکست را که خود به بار آورده بودند، به گردن امام و یاران او بیاندازند.

و با دادن شعار: «البيعة لله، البيعة لله» بیعت از آن خدا است بیعت از آن خداست، می‌خواستند بیعت شکنی کنند و بیعت خود را از امام جدا کنند.

آنها یاران امام را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دادند و به آنها می‌گفتند: «يا اعداء الله ادھنتم فی دین الله» ای دشمنان خدا، در دین خدا سازش کردید، یعنی حکمیت را قبول کردید!

شیعیان امام علی<sup>ع</sup> آنها را مورد سرزنش قرار داده، می‌گفتند: شما با اعمال منافقانه خود از امام جدا شدید و راه نفاق و تفرقه را پیش گرفتید.<sup>۱</sup>

داستان غم‌انگيز حکمیت به هر کیفیتی بود صورت گرفت معاویه و اطرافیانش به اهداف از پیش ساخته خود رسیدند. عمر عاص به سرعت خود را به شام رسانید و معاویه را به عنوان خلیفة المسلمين تبریک و شاد باش گفت.

۱ - حیات الامام، ۵۴۷

طرفداران راستین امام علیه السلام رنج دیگری بر رنجهایشان افزوده شد. آنهایی که نقش بازی می‌کردند و آلت دست دشمن شده بودند، مانند اشعث و طرفدارانش، خوشحالی‌شان از معاویه و عمر و عاص کمتر نبود. جمعی که ندانسته آب بر آسیاب دشمن می‌ریختند گرچه در واقع در دره هولناک باطل سقوط کرده بودند ولی به ظاهر خوشحال و مسرور بودند.

خوارج یعنی همانهایی که با اصرار امام علیه السلام را بقبول حکمیت مجبور کرده بودند، مانند اشعث بن قیس و معمر بن فدکی و زید بن حصین طائی، زمینه را برای شورش و طغیان آماده می‌دیدند، بنابراین سرو صداراه انداخته و افراد ساده لوح را تحریک کردند که چرا بایستی علی علیه السلام به داوری راضی شود تا به این نتیجه گرفتار آید. چرا او حکمیت را به آن دونفر واگذار نمود، مگر می‌شود حکم خدا را به دونفر معلوم الحال واگذار کرد! چرا او به حکمین گفت: دقت کنید اگر معاویه بر حق است او را و اگر من بر حقم را تأیید کنید. وقتی او در حقانیت خودش شک کند، ما برای تردید و شک در مورد خلافت او سزاوار تریم. زیرا او حکمیت را به غیر خودش واگذار کرد و حال آنکه او برای حکمیت از همه سزاوارتر است.<sup>۱</sup>

به هر حال اعتراضات و ایرادات هرچند واهی خوارج روز بروز شدت می‌گرفت و خطر جدی تر می‌شد. به خصوص بعد از حکم حکمین که خبر به کوفه رسید که حکمین علی علیه السلام را از خلافت عزل کرده و معاویه را بحکومت نصب کرده‌اند! خوارج باشندن این خبر بود که دست به خشونت زدند و هر کجا دست به طرفداران امام علیه السلام پیدا می‌کردند آنان را کشته و اموالشان را به غارت می‌بردند. به طوری که از هیچ جنایتی نسبت به آنان خودداری نمی‌کردند.

امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از خشونت و وحشی‌گری آنها ابتدا شخصیت‌های را از یاران خود چون ابن عباس و صعصعة بن صوحان و زیاد بن النضر را به عنوان ارشاد و

در مقابل آنها فقط به ارشاد و هدایت آنان می‌پرداخت.

آنها در اعتراضات خود به هیچ وجه رعایت ادب را نمی‌کردند و از ناسزاگویی، هتاکی و... نسبت به امام علی<sup>ع</sup> خودداری نمی‌کردند با این حال حضرت در مقابل آنها در نهایت برباری و تحمل رفتار می‌کرد و از هر گونه اقدام خشونت باری که تحریک احساسات آنها بشود خودداری می‌کرد و تنها در زمانی به نبرد با آنها پرداخت که در مقابل حضرت به جنگ و خون ریزی پرداختند. و قبل از این جریان حضرت با آنان همچون پدری مهربان در نهایت عطفت رفتار می‌کرد.

### اهانت‌ها و جسارت‌های خوارج

آنان در موقع نماز در مساجد حاضر می‌شدند اما نه برای نماز بلکه برای توهین و جسارت. عبدالله بن کواء از سران خوارج و به اصطلاح از علماء آنها محسوب می‌شد. یک روز که امام در حال اقامه نماز جماعت بود، ابن کواء با صدای بلند این آیه را تلاوت کرد: **﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيْخَبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَابِرِينَ﴾**.<sup>۱</sup>

هر آینه به تو و به پیامبران پیش از تو وحی شد که اگر شرک ورزی عملت تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود. منظور از قرائت آیه‌ی مذکور این بود که یا علی با قبول حکمیت، عمل توباه شده و تو شرک شده‌ای!

امام علی<sup>ع</sup> طبق فرمان الهی که باید هر فرد مسلمان با شنیدن قرائت قرآن ساكت باشد.<sup>۲</sup> ساكت شدنند تا قرائت آیه به آخر رسید. بار دیگر حضرت مشغول خواندن نماز شد که باز ابن کواء بنا کرد آیه مذکور را با صدای بلند قرائت کرد. در واقع به امام اهانت کرد.

۱ - الزمر / ۶۵.

۲ - اعراف آیه ۲۰. و اذا قرءت القرآن فاستمعوا و انصتوا.

این عمل تاسه بار تکرار شد تا سرانجام امام علیؑ در همان حال این آیه مبارکه را فرائت کردند.

﴿فَاضِيزْ إِنْ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُنَّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.<sup>۱</sup>

صبر کن به درستی که وعده خدا حق است و کارهای افراد غیر مؤمن تو را خشمگین نسازد.

با تلاوت این آیه ابن کوئه ساكت شد و حضرت نماز را به پایان رساند.<sup>۲</sup>

روزی یکی از خوارج وارد مسجد شد و بنا کرد شعار معروف (لا حکم الا لله) را تکرار کردن. جمعی اطراف او را گرفتند. او صراحتاً شعار را علیه امام برگرداند و گفت: هیچ کس حق ندارد در حکمیت دخالت کند ولو آنکه علی علیؑ باشد. حضرت در پاسخ او گفت: من هرگز حکومت خدا را مکروه نمی‌شمارم ولی منتظر حکم خدا درباره شما هستم.<sup>۳</sup>

پس از بازگشت علی علیؑ از صفين به کوفه حرقوص بن زهير تمیمی و زرعة بن البر الجائی دو تن از سران خوارج بر امام علیؑ وارد شدند. حرقوص به امام گفت: از گناهات توبه کن و به همراه ما از شهر خارج شو تا بامعاویه بجنگیم. امام علیؑ فرمود: من شما را از حکمیت نهی کردم ولی شما انکار کردید و امروز گناه آن را برگردان من می‌اندازید. و این از ناتوانی رأی و ضعف تدبیر شما است.

زرعة با بی شرمی گفت:

به خدا قسم اگر توبه نکنی و از حکمیت بر نگردی تو را به قتل می‌رسانم و با این کار رضای خداوند را طلب می‌کنم.

امام علیؑ فرمود: بدانه حال تو چه قدر شقی و بدبخت شده‌ای. گویا هم اکنون کشته تو را می‌بینم که بادها بر آن می‌وزند. زرعة از روی عناد و خودخواهی گفت: چه قدر دوست

۱ - روم / ۶۰

۲ - خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۹۱

۳ - «أَنَّ أَبَا الْحَسْنِ لَا تَكِرِهُ أَيْنَ يَكُونُ الْحُكْمُ لِلَّهِ...» ابن ابی الحدید ۲ / ۳۱۱، خطبه ۴۰.

دارم که این گونه باشد.<sup>۱</sup>

### رفتار مسالمت آمیز امام علی علیه السلام

خوارج اصرار داشتند که ما و علی با قبول تحکیم کافرشدیم و کفر مارتوبه و بازگشت به خدا پاک ساخته، و علی می بایست در پیشگاه خدا و ملت توبه کند و عمل و سخشن را پس بگیرد.

خوارج با بهانه های مختلف مسائلی را مطرح کرده و بر امام علی علیه السلام ایراد می گرفتند. آنها می گفتند: چرا امام، رضایت داده است که رجال در کار دین حکمیت کنند؟ آنان می گفتند: چرا امام قبول کرده است که لقب خلافتی او را (امیر المؤمنین) در عهدنامه حذف کنند؟ و به تعبیر یعقوبی آنها می گفتند: امام با این عمل وضعیت خود را ضایع کرده است.

چرا امام علی علیه السلام در جنگ جمل بعد از پیروزی بر ناکشین، اجازه نداد غنائم به دست آمده از آنها بین مسلمانان و سربازان اسلامی تقسیم کنیم. اگر ناکشین مسلمان بودند چرا امام آنها را کشت و از بین برد و اگر آنها کافر بودند چرا نگذاشت اموالشان را تقسیم کنیم؟

آنها می گفتند: ما و امام و همه ای افرادی که در صفين مسئله حکمیت را پذیرفته ایم کافر شده ایم و باید همگی از کوفه خارج شده و در صفين حاضر شویم و سه شب در آنجا بمانیم. و از کرده خود توبه کنیم و بعد روانه جنگ با معاویه شویم.<sup>۲</sup>

۱ - همانطور که امام علی علیه السلام فرمود زرعة به دست حضرت کشته شد و در میدان افتاده بادها بر بدن بی جان آن وزید و غبار ذلت بر آن پاشید! منهاج البراعة ج ۴ ص ۱۳۴.

۲ - تاریخ طبری، ۵ / ۸۳

### پاسخ امام علیؑ به شباهه‌های خوارج

امام علیؑ پس از شنیدن مسائل اعتراض آمیز خوارج و آن همه اهانتها و اذیتها، باز هم با کمال ملاحت و مدارا با آنان به گفتگو می‌نشیند و ایرادات ناروا و نابجای آنان را پاسخ می‌گویدا حضرت آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: آیا یاد دارید هنگامی که قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردید؟ من گفتم: که این کار حیله و خدعا است و اگر آنان داوری قرآن را می‌خواستند به نزد من می‌آمدند و از من داوری می‌طلبیدند. و آیا کسی را سراغ دارید که مسئله حکمیت آن دو نفر را به اندازه من بد و زشت بشمارد؟ خوارج گفتند: نه. امام علیؑ فرمود:

«آیا تصدیق می‌کنید که شما مرا با کمال کراحت به این کار و ادار کردید؟  
و من از روی ناچاری به درخواست شما پاسخ گفتم و شرط کردم که  
حکم داوران در صورتی ناقد خواهد بود که به حکم خدا داوری کنند. و  
همگی می‌دانید که خدا از من تجاوز نمی‌کند و من امام بر حق و  
برگزیده مهاجر و انصار هستم.

من آگاهتان کردم که این قوم نه اهل دین‌اند و نه اهل قرآن. من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم در کودکی و بزرگیشان آنان را تجربه کردم. ایشان اهل مکر و خیانتند و شما اگر از رأی من سرتایید از دوراندیشی کناره گرفته‌اید. اما شما مرا نافرمانی کردید تا آنکه مجبور بر پذیرش حکمیت شدم. چون حکمیت را پذیرفتم! برای آن شروطی قرار دادم و از حکمین تعهد گرفتم که آنچه را قرآن زنده کرده است شما نیز زنده کنید و آنچه را قرآن می‌راندہ است شما نیز بمیرانید». <sup>۱</sup>

آن می‌گفتند: چرا رضایت داده‌ای که رجال در دین حکمیت کنند؟ امام می‌فرمود:

۱ - کامل مبتد ص ۴۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۴-۲۷۵.

من به آن دو نفر حکمیت را بدون شرط و اگذار نکرده‌ام، من با آنها شرط کرده‌ام که طبق خواسته و حکم قرآن حکم کنند و اگر چنین می‌کردند قطعاً حکم به نفع من می‌دادند ولی آنان بر خلاف حکم قرآن حکم کردند و طبق هوای نفس خویش فتوا دادند. و از این جهت من حکم آنان را نمی‌پذیرم و به همین جهت آماده جنگ با معاویه هستم.

امام علی علیه السلام در پاسخ ابراد آنان که می‌گفتند چرا امام حاضر شده است که لقب خلافت (امیر المؤمنین) در عهدنامه حذف شود، فرمود:

پیامبر ﷺ برای ما و همه مسلمانان اسوه و الگو در رفتار و کردار می‌باشند، آن حضرت در غزوه حدیبیه، آنگاه که صلحنامه میان او و قریش امضا شد، به این صورت نوشته شد:

«هذا كتاب كتبه محمد رسول الله ﷺ» سهیل بن عمرو نماینده قریش اعتراض کرد و گفت: اگر من به رسالت تو اقرار داشتم، با تو مخالفت نمی‌کردم، باید لقب رسول الله را از کنار نام خود پاک کنی. پیامبر ﷺ به من فرمود: یا علی لقب رسول الله را از کنار نام من پاک کن. گفتم: ای پیامبر خدا، قلبم اجازه نمی‌دهد چنین کاری بکنم. آنگاه پیامبر ﷺ با دست خود آن را پاک کردو لبخندی به من زد و فرمود: یا علی تونیز به سرنوشت من دچار خواهی شد!<sup>۱</sup>

امیر المؤمنان علی علیه السلام در پاسخ نهروانیان که چرا امام علی علیه السلام نگذاشت اموال جملی‌ها را به غنیمت بگیریم، می‌فرمود: من همچون رسول خدا که در جنگ اموال آنان را به غنیمت نگرفت و بخشید رفتار نمودم. و انگهی اگر در جمل اموال و اسراء را تقسیم می‌کردم از جمله غنائم و اسراء عایشه همسر رسول خدا بود، کدام یک حاضر می‌شدید او را قبول کنید.<sup>۲</sup>

آنان می‌گفتند: ما و امام و همه کسانی که حکمیت را قبول کرده‌ایم کافر شده‌ایم و از

۱ - انساب الاشراف، ۲ / ۳۴۹.

۲ - شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۴-۲۷۵.

کفر خود توبه کرده‌ایم، امام نیز باید از این معصیت و گناه توبه کند.  
امام علی<sup>ع</sup> می‌فرمود نه این چنین نیست که انسان با قبول حکمیت کافر شود. بلکه این مسئله یک مسئله قرآنی، اسلامی است زیرا خداوند در اختلاف زوجین فرمان داده است که در این موارد به دو حکم و داور مراجعه کنید و طبق حکم آنان رفع اختلاف کنید.  
**﴿فَابْقِثُوا حَكْمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِّنْ أَهْلِهِ﴾.**<sup>۱</sup>

و نیز در تعیین کفاره قتل صید در حال احرام، خداوند می‌فرماید: به دو عادل به عنوان حکم مراجعه کنید تا معین کنند در مقابل این قتل چه نوع و چه مقدار کفاره بدهد.<sup>۲</sup>

آنها می‌گفتند: باید همه کسانی که در جنگ صفين بوده‌اند و با مسئله تحکیم موافقت کرده‌اند، باید همگی از کوفه خارج شوند و بصفین بروند و سه شب در آنجا بمانند و از کرده خود توبه کنند و آنگاه برای نبرد با معاویه رسپار شام بشوند.  
امام علی<sup>ع</sup> در پاسخ به آنان می‌فرمود: چرا اکنون این سخن را می‌گوئید که از طرفین دو نفر حکم معین شده و عهدنامه بسته شده است. با اینکه پیامبر<sup>صلی الله علیہ و آله و سلم</sup> پیمان خود را با مشرکین محترم می‌شمرد و پیمان شکنی نمی‌کرد ولی شما به من می‌گوئید که پیمان خود را بشکنم.<sup>۳</sup>

امام علی<sup>ع</sup> نه تنها خود کراها با خوارج نهروان به گفتگو پرداخت و آنان را تا حدی که می‌توانست ارشاد و راهنمایی کرد و جهت رفع شبه و اشتباهات آنان کوشید. بلکه بارها و بارها از یاران خود چون این عباس و دیگران خواست که با آنان به گفتگو بنشینند تا بلکه دست از عناد و لجاج خود بردارند و راه حق و حقیقت را به پیش گیرند.  
از این رو این عباس برای چندمین بار وارد دهکده حروراء می‌شود و از آنان سؤال

۱ - نساء / ۳۵

۲ - مائدہ / ۹۰

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۱۱

می‌کند که سخن شما چیست؟ و بر امیر مؤمنان چه ایرادی دارد؟

خوارج در جواب می‌گویند: او امیر مؤمنان بود ولی وقتی تن به حکمیت داد کافر گردید. و باید به کفر خود اقرار کند و از آن توبه نماید!

ابن عباس گفت: «هرگز بر مؤمن شایسته نیست مادامی که یقین او به اصول اسلامی آلوده به شک نشده باشد به کفر خود اقرار کند».

خوارج گفتند: علت کفر او این است که تن به حکمیت داده و با این عمل از اسلام خارج گشته است!

ابن عباس جواب داد: پذیرش حکمیت یک مسئله قرآنی است که خداوند در مواردی آن را بیان فرموده است. از جمله می‌فرماید:

«من قَتَّلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ مَا قَتَّلَ مِنَ النَّعْمٍ يَحْكُمُ بِهِ ذُوا عَذَلٍ مِنْكُمْ».<sup>۱</sup>

ای افراد بالیمان شکار را در حال احرام به قتل نرسانید و هر کس از شما عمدتاً آن را به قتل برساند باید کفارهای معادل آن از چهار پایان بدهد، کفارهای که دو نفر عادل از شما معادل آن را تصدیق کنند.

هرگاه خداوند در مسئله شکار در حال احرام که از پیچیدگی کمتری برخوردار است، به تحکیم فرمان دهد، چرا در مسئله امامت آنگاه که برای مسلمانان مشکلی پیش آید این تحکیم روان باشد).

خوارج گفتند: داوران بر خلاف نظر او رأی داده‌اند ولی او نپذیرفته است.

ابن عباس گفت: موقعیت داور بالاتر از موقعیت خود امام نیست. هرگاه امام مسلمانان، راه خلاف را در پیش گیرد، باید امت با او به مخالفت برخیزد، چه رسد به قاضی و داور آنگاه که بر خلاف حکم کند.

هنگامی که خوارج، محکومیت خود را احساس کردند و در مقابل استدلالات منطقی

و قرآنی ابن عباس در مانند همچون کافران کوردل از راه لجاجت و عداوت وارد شده بنا کردند از ابن عباس انتقاد نمودن که تو، از همان قبیله قریش هستی که خداوند درباره آنها گفته است:

﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِيمُون﴾.<sup>۱</sup>

قریش کینه توزانند! و تو از همان قبیله هستی!

که خداوند در مذمت آنان فرموده است:

﴿وَتَنْذِيرٌ لِّهِ قَوْمًا لَّذِي﴾.<sup>۲</sup>

به وسیله قرآن، انذار کن قومی را که کینه توزانند!<sup>۳</sup>

### سعی امام علی<sup>ع</sup> در هدایت خوارج

امام علی<sup>ع</sup> به عنوان وظیفه امامت می‌کوشید، تا جائی که امکان دارد خوارج را از منجلاب ضلالت و گمراهی بیرون بیاورد و آنان را از مسیر غلط و بیراههای که می‌رفتند نجات بخشد زیرا او حجت خدا و رهبر و هدایت‌گر بندگان اوست.

روی این حساب است که گاهی با گفتار و موعظه و گاهی با استدلال و احتجاج و گاهی با غیب‌گوئی و اعجاز، بلکه به هر وسیله ممکن دست‌گرفتارهای امت اسلامی را می‌گیرد و راه و رویه دین را به آنان نشان می‌دهد و آنها را از شقاوت و بدیختی نجات می‌دهد

یکی از اقدامات امام علی<sup>ع</sup> جهت هدایت خوارج، ملاقاتهای خصوصی آن حضرت بود که با رهبران خوارج انجام می‌داد. در این ملاقاتها امام علی<sup>ع</sup> سعی می‌کرد شباهات آنها را پاسخ‌گوید تا بلکه از این راه به اشتباهات خود پی ببرند و به راه راست هدایت شوند.

در یکی از مذاکرات که حضرت با آنان داشت، از آنها خواست تا دوازده نفر انتخاب

۱ - زخرف / ۵۸

۲ - مریم / ۹۷

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید ج ۲ ص ۲۷۳؛ کامل مبرد ص ۵۷۲

کنند و خود نیز به همان تعداد از یارانش را جدا کرد و با آنها به گفتگو نشست که در پایان این گفتگو عبدالله بن کواء که از سران و رهبران آنها بود با پانصد نفر از خوارج به یاران حضرت پیوست<sup>۱</sup>

از این روی آن حضرت بارها و بارها این عباس را که در بحث و گفتگو مهارت زیادی داشت به سوی آنها فرستاد تا با آنها به بحث و گفتگو بپردازد و اشکالاتشان را پاسخ‌گوید و همچنین بارها بزرگانی همچون صعصعة بن صوحان و یا زیاد بن نصر را برای نصیحت آنان می‌فرستاد، تا بلکه از این راه خوارج از کردار زشت خود آگاه شوند و به آغوش اسلام برگردند!

در یکی از این دیدارها شخصاً امام علیؑ به اردوجاه آنان رفت و با آنها به گفتگو پرداخت. در این نشست سخنان زیادی بین حضرت و خوارج رد و بدل شد و امام علیؑ به شباهات آنها پاسخ گفت. در پایان گفتگو خوارج از امام علیؑ خواستند توبه کند. امام نیز بدون اشاره به گناه خاصی در پیشگاه خداوند توبه کرد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب خوارج به کوفه بازگشتند و از گذشته خود پشیمان شدند و به امام علیؑ ملحق شدند. اما طولی نکشید که بار دیگر اشعث بن قیس با اعمال منافقانه خود با یک دسیسه و توطئه‌ای خوارج را تحریک کرده و شورش و غوغای خود را از سرگرفتند و به تکرار شعار تفرقه‌انگیز پرداختند.

### دسیسه اشعث بن قیس کندي

پس از آنکه در اثر ارشاد و نصائح امام علیؑ خوارج از اردوجاه خویش به کوفه برگشتند. و

۱ - الانساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۸۰.

به سپاه امام ملحق شدند. اشعث<sup>۱</sup> بن قيس باشیطنت خاصی که داشت در میان مسجد و در ملاع از امام سوال کرد: که شایع شده است که شما از پیمان خود برگشته‌اید! و حکمیت را کفر و گمراهی می‌دانیدا

امیرمؤمنان پس از سخنان اشعت، اعلام داشت: «هر کس می‌اندیشد که من از پیمان تحکیم برگشته‌ام دروغ می‌گوید و هر کس آن را گمراهی می‌داند خود گمراه است».<sup>۲</sup> خوارج که هنوز بغض و کینه امام را بر دل داشتند و دنبال بهانه‌ای می‌گشتند، پس از رد و بدل شدن سخنان اشعت و جواب امام علیه<sup>ؑ</sup> بار دیگر باشعار (لا حکم الا لله) از مسجد خارج گشته و به اردوگاه خود برگشتند و لجاجت و کینه‌جوئی را باشد تمام از سر گرفتند.<sup>۳</sup>

۱ - او از کسانی است که بعد از رحلت رسول خدا علیه السلام از دین برگشت و به جنگ با مسلمانان آمد. و در جنگ شکست خورده و اسیر شد. و او را به نزد ابوبکر آوردند ولی از جرم وی درگذشت و خواهش ام فروه را نیز به ازدواج او درآورد. یکی از فرزندان او از ام فروه همان محمد بن اشعت یا قيس بن اشعت بود که در کربلا در زمرة لشکر عمر بن سعد در آمد و از قاتلین ابا عبد الله علیه السلام شده و دختر او زن امام حسن مجتبی علیه السلام بود که طبق بسیاری از روایات در مسموم کردن امام حسن علیه السلام نقش داشت!

و ابن ابی الحدید می‌گوید: اشعت از منافقین زمان امیر المؤمنین علیه السلام بود و او در میان اصحاب همانند عبدالله بن ابی سلول در میان اصحاب رسول خدا علیه السلام بود. و هر کدام از این دو رئیس منافقان زمان خود بودند.

... طبق عقیده برخی از نویسندها احتمالاً اشعت از آغاز با عمرو عاصم در رابطه و مشورت بود و توطئه قرآن بر سر نیزه کردن نتیجه توطئه مشترک آن دو بود. و این یک امر تصادفی و فکر ارتقای عمو و عاصم به تنهائی نبوده است!

او در نهج البلاغه (خطبه ۱۹) مورد لعن امیرمؤمنان قرار گرفته است. او در شهادت علی علیه السلام دست داشته است! شرح ابن الحدید خطبه ۱۹.

۲ - شرح ابن ابی الحدید، خطبه ۱۹.

۳ - شرح ابن ابی الحدید، خطبه ۱۹.

## فصل ششم:

### آزادی در مکتب امام علی

با توجه به بحثهای گذشته در رابطه با رفتار مسالمت آمیز امام علی با خوارج و آن همه لطف و مدارائی که با آنان داشتند و نیز عناد و لجاجتی که آنها با امام و یارانش داشتند ابه جاست که به طور فشرده گفتاری درباره آزاداندیشی و آزادمنشی امیر مؤمنان علی با آنان داشته باشیم که هم معنای واقعی آزادی تفسیر شود و هم معلوم گردد که آن حضرت تا چه حد رعایت حال آنان را در نظر داشته و تا چه حد عملأ به آنها آزادی داده است! بارها و بارها امام علی می فرمود: آنان از حقوق اسلامیشان منع نمی شوند و از رفت و آمدشان در مساجد و جامعه اسلامی جلوگیری نمی شود. حتی از شعارهای غیر منطقی و احیاناً ضد حکومت اسلامی آنان مدامی که در حد شعار باشد و دست بعملی چون غارت اموال و آدمکشی و یا تجاوز به حقوق مسلمانان نزنند؛ کسی با آنها کاری ندارد و آنها در رفتار و کردارشان آزادند!<sup>۱</sup>

به هر حال از رفتار و گفتار امام علی در زمان حیاتش در می یابیم که آن حضرت هیچگاه در زندگی و حیات خود قصد زورگوئی و دیکتاتوری و خفغان را نداشته! بلکه به یقین می دانیم که آن حضرت فکر این چیزها را هم در مغز خود راه نمی داده است؛ و همواره با اطرافیان مخصوصاً با نهروانیان با عدل و انصاف و با ملایمت و مسالمت رفتار می کرده است!

تا جائی که در قبال بدرفتاری و بی‌ادبی‌ها و یا اهانتهای آنان، با کمال دقت به گفته‌های آنان گوش داده و جواب منطقی و قانع کننده‌ای را به آنها می‌داده است و یا می‌بینیم که آنان آزادانه در مقابل یا پشت سر آن حضرت از او و حکومتش انتقاد، بلکه پرخاش می‌کردند ولی هرگز از طرف امام علی علیه السلام عکس‌العملی رخ نداده و جلوگیری نشده است<sup>۱</sup>!

در اینجا این نکته را نیز باید در نظر گرفت که این نحوه رفتار مسالمت‌آمیز و توأم با رأفت اسلامی آن حضرت در برابر مردم خدمتگزار نبودا بلکه در برابر مردمی است که برای نابودی او و اطرافیانش در پی فرصتی هستند! و برای توطئه‌ای خطرناک هر لحظه دقیقه شماری می‌کنند!

به راستی در کجای دنیا می‌توان زمامداری را با چنین بزرگواری پیدا نمود که تا این حد حقوق مخالفان و دشمنان خود را رعایت کند و از حریم عدل و انصاف قدم بیرون نگذارد!

به هر حال از زمانی که خوارج به عنوان یک گروه کج‌اندیش و افراطی از حکومت امیر المؤمنان علیه السلام کناره گرفتند و در صحرای حرواء در نزدیکی کوفه اجتماع کردند، تا زمانی که جنگ نهروان شروع شد و اجتماعات بزرگ آنان از هم پاشید. برخوردهای فراوانی به صورت فردی و یا جمیعی، به صورت شعار، تظاهرات، حتی کشت و کشتارهای آنان از طرفداران امام علی علیه السلام گرفتار و هیچگاه آن حضرت عکس العمل خشونت‌آمیزی از طرف خود نشان نداد و هیچگاه جلو آزادی آنان را نگرفت! و حال آنکه می‌توانست با کمال قدرت و اعمال خشونت یک یک آنها را مجازات کند و به سزا اعمالشان برساند! و جلو طغیان آنها را بگیرد.

تنها چیزی را که امام علی علیه السلام از آنها می‌خواست این بود که بیاید طبق فرمان خدا و دستور دین رفتار کنند و آنهایی که دست به کشت و کشتار مسلمانان زده‌اند، واذیت و

۱ - همان.

آزار مسلمانان را فراهم کرده‌اند، تحويل دهید تا طبق قانون اسلام، آنها را مجازات کنیم و بسزای اعمالشان برسانیم؛ کاری هم با دیگران نداریم!!<sup>۱</sup>

با این حساب است که می‌گوییم حکومت عادلانه و آزادانه آن حضرت در دنیا بی‌نظیر و کم سابقه بودا و علت آن هم این بود که حکومت در نظر او، وسیله بود نه هدف. یعنی امام علیهم السلام در فکر حکومت و زعامت خود نبود، بلکه می‌خواست در پناه حکومتش مظلومان حمایت شوند و ستمگران مجازات گردند. او دوست می‌داشت که مردم از آزادی و مساوات کامل در سایه حکومتش بهره‌مند گردند و سرافراز زندگی کنند.

او در هنگام جنگ جمل در زیر خیمه نظامی خود در حالیکه مشغول وصله و تعمیر کفش خود بود این حقیقت را به ابن عباس بیان داشت. فرمود: ابن عباس «والله لهی احبت الی من امرتکم هذا» (به خدا قسم این وصله زدن به این کفش کهنه، پیش من محبوب‌تر است از حکومت و امارتیم بر شما)<sup>۲</sup>

در بحثهای گذشته از رفتار مسالمت‌آمیز امام علیهم السلام با خوارج نهروان دریافتیم که چگونه آن حضرت شخصاً مسائل را با آنان به صورت گفتگو و دلیل و برهان در میان می‌گذاشت و چگونه به آنها آزادی عمل و بیان داده و چگونه مخالفان خود را به حال خودشان رها کرده حتی کسانی را که با او بیعت نکردهند و حکومت او را قبول ندارند مثل سعد بن وقارش و حسان بن ثابت و ابوسعید خدری و دیگران با آنکه اساساً مخالفت خود را ابراز می‌داشتند و عملأ برخلاف امام علیهم السلام رفتار می‌کردند، تا چه حد به آنها آزادی در گفتار و رفتار داده و تا چه اندازه با آنها مدارا می‌نمودا!

و یا آنکه رفتار آزاد منشانه آن حضرت را با طلحه وزبیر مشاهده می‌کنیم و می‌دانیم که طلحه وزبیر به قصد پیمان شکنی از مدینه خارج می‌گردند و زیارت حج عمره را بهانه قرار داده‌اند، و خود حضرت با صراحة به آنها خبر می‌دهد که می‌دانم؛ که حج عمره را

۱ - کامل ابن اثیر، ۳ / ۱۰۱.

۲ - شرح نهج البلاغه خوئی، ۴ / ۶۰؛ ابن ابی الحدید، ۲ / ۱۸۵.

بهانه قرار داده اید و به قصد شورش و غوغا از مدینه خارج می شویدا در عین حال مانع خروج آنان نمی گردد و جلو آزادی آنها را نمی گیرد!!  
لطف و مدارای امام علی<sup>علیه السلام</sup> با نهروانیان و رفتار مسالمت آمیز آن حضرت با آنان جدا در خورستایش و قابل تقدیر است!

بارها و بارها حضرت شخصاً در صدد هدایت و ارشاد آنان برآمده و مستقیماً با آنان بگفتگو پرداخته و کراراً در مقام موعظه و نصیحت آنان کوشش نموده و از ابن عباس و یاران دیگر ش جهت ارشاد و هدایت آنان استمداد کرده و به وظیفه امامت و رهبری خویش عمل نموده است.

از بزرگواری و آزادمنشی آن حضرت همان بس که در قبال آن همه آزار و اذیتی که از آنها به امام می رسید بدون کوچکترین عکس العملی با آنها مواجه می شد و با رأفت و ملایمت می فرمود:

«اما لكم عندنا ثلاثة وأصبحتمونا».

تا وقتی که با ما هستید از سه حق برخوردارید: و جسارتها و بی ادبی های شما مانع نمی شود که ما شما را از حقوقتان محروم کنیم!  
۱. «لا نمنعكم مساجد الله ان تذكروا فيها اليه».

از ورود شما به مساجد برای اقامه نماز و یاد خدا منع نمی کنیم.

۲. «لا نمنعكم من الفيء ما دامت ايديكم مع ابدينا».

شما را از بیت المال محروم نمی کنیم صادر امی که در مصاحبত ما هستید.

۳. «لا نقاتلكم حتى تقاتلونا».

تا آغاز به جنگ نکرده اید با شما نمی جنگیم.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان در بستر شهادت است لحظات پایان عمر خود را طی می کند، ابن ملجم

۱ - طبری، ۵ / ۷۳؛ المجموعۃالکاملة، ج ۵، ص ۱۷۱.

را پیش آن حضرت آوردند. با صدای نحیفی چند کلمه‌ای با ابن ملجم صحبت می‌کند، می‌فرماید: «برای چه این کار را کردی؟ آیا من امام بدی بودم برای تو؟» ابن ملجم که سخت تحت تأثیر روحانیت و معنویت امام قرار گرفته است می‌گوید: «آفانت تنقد من فی النار» آیا یک آدم شقی و جهنمی را تو می‌توانی نجات دهی؟ من بدیخت بودم که چنین کاری را انجام دادم<sup>۱</sup>

عدل اسلامی و آزادمنشی امام علی به او اجازه نمی‌دهد حتی در آن حال با ابن ملجم با خشونت رفتار کند. بلکه با او بالاملایمت و مدارا برخوردمی‌کند و سفارش می‌کند که براو سخت نگیرید و از غذایی که به من می‌دهید به او بدهید و اگر بعد از من خواستید او را قصاص کنید بیش از یک ضربه به او نزنید چون به من یک ضربه بیشتر نزده است! امام علی وقتی ناچار می‌شود با قاسطین و ستمگران که در رأس آنان طلحه و زبیر قرار داشت بجنگد، برای آگاهی مردم و برای آنکه ساده اندیشان و سطحی نگران نتوانند ایراد بگیرند که چرا علی علی با دو شخصیت بزرگ اسلامی یعنی طلحه و زبیر به جنگ برخواسته است؛ و برای واداشتن مردم بصره به تفکر آزاد و برای آنکه آزادانه نظرات خود را بیان کنند اسامی به این مضمون برای آنان می‌نویسد:

«أَتَيْ خَرْجَتْ مِنْ حَيَّيْ هَذَا: أَمَّا ظَالِمُوا وَأَمَّا مُظْلَمُوا وَأَمَّا بَاغِيَا وَأَمَّا مُبْغِيَا  
عَلَيْهِ.»

همان‌ها من از مرکز خلافت (مدينه) بیرون آمدهام و روشم از دو حال بیرون نیست یا ستمگرم و یا ستمدیده، یا گردنکش و طفیانگرم و یا آنکه بر من گردنکشی و طفیان کرده‌اند، این قضاوت به عهده مردم اندیشمند است. در هر صورت به هر کس نامه‌ام ابلاغ شد من او را بیاد خدا می‌افکنم تا به سوی من بیاید و هدف مرا از نزدیک ببیند، اگر روشم صحیح و بجا بود یاریم کند و اگر رفتارم نادرست و نابجا بود مرا

مورد عتاب و سرزنش قرار دهد.<sup>۱</sup>

### حد و مرز آزادی

از مطالبی که گذشت در یافته‌یم که آزادی به معنی واقعی در دین مقدس اسلام جایگاه خاصی دارد و عماًهم ثابت شد که امام طیبی تاچه‌اندازه به آن پایبند و تاچه حد آن را محترم می‌شمرد

با این حساب با جرئت به دنیای بشریت اعلان می‌داریم که واقعاً دین اسلام دین آزادی است. و گواه صادق آن هم جمله زیبا و نورانی قرآن است که به دنیا اعلان می‌دارد:

﴿لَا إِنْكَرَةَ فِي الدِّينِ﴾<sup>۲</sup>.

اکراهی در قبول دین نیست.

با اینکه می‌دانیم فلسفه ارسال رسول و حکمت فرستادن همه انبیاء و پیامبران، ثمره ونتیجه‌اش دین و متدين شدن انسانها است. با این حال قرآن مسلمانان، باصراحت تمام به همه دنیا اعلام می‌دارد که هیچ‌گونه اکراه در دین خدا نسبت به بندگان او وجود نداشته و راهی ندارد

اما و اما نکته‌ای باریک‌تر از مواینجاست که باید جداً و واقعاً در نظر داشته و عماً سرمشق خود قرار دهیم این است که اگر آزادی در اسلام این چنین بالهمیت و بالرزش است و اگر آزادی به معنی واقعی کلمه در اسلام است؛ آزادی قید و شرط و حد و مرز دارد. نه آزادی بی قید و شرط و مطابق خواسته‌های نفسانی که دنیالهاش هرج و مرج وی بند و باری و افسارگسیختگی باشدادر یک کلام آزادی که باعث سلب آزادی دیگران گردد؛ این چنین آزادی را نه تنها اسلام و عقلا و فلاسفه و حکماء دنیا نپذیرفتند بلکه به شدت با آن به مبارزه برخاسته‌اند و آن را تقبیح کرده و رد نموده‌اند!

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۷۵.

۲ - بقره / ۲۵۶.

خلاصه کلام آنکه آن حضرت در جای رافت و لطف مهربان ترین و رئوف ترین انسانها نسبت به جامعه اسلامی و انسانی بود. و در جائی که می بایست برای رضای خداوند متن قهر و غصب خود را بکار گیرد؛ غصبناک ترین و قهارترین فرد جامعه اسلامی و انسانی است!

لذا می بینیم که آن حضرت در موقع رافت و عدل اسلامی خویش می فرماید:  
اگر همه دنیارا (اقالیم سبعه) را به من بدھند و در عوض بخواهند که من پای ملخی را که مورچه به منقار گرفته و برای ذخیره خود می برد، از دهانش بگیرم به خدای سوگند من چنین کاری را نمی کنم! یعنی عدل اسلامی و رافت دینی به من چنین اجازه ای را نداده و نمی دهد!<sup>۱</sup>

### خوارج به نفرین امام گرفتار آمدند

گفته شد سیاست امام علی در قبال تندرویها و افراط و تفریط گروههای خوارج آن بود که حتی الامکان دست به خشونت نزنند و خونی از آنها نریزدا اما نهروانیان از صبر و بردباری امام علی سوء استفاده کرده و با رفتار ابلهانه و تنگ نظری خود آن چنان عرصه را بر امام علی تنگ کردن که گوئی غیر از جنگ و جدال راه دیگری وجود نداشته و نخواهد داشت!

آنان بعد از مسئله تحکیم که در واقع خود آنان آن را به وجود آوردند، و امیر مؤمنان علی را مجبور به پذیرش آن نمودند، و آن حضرت را به پندار غلط خود یک کافر حربی پنداشتند و با اصرار تمام ازو خواستند که یا باید حاضر گردد در ملاعام از کفر خود توبه کند، و اگر نه به هر کیفیتی باشد او را خواهند کشت!

آنها می گفتند ما و علی با قبول مسئله حکمیت کافر شدیم، ولی ما از کفر خود توبه کرده‌ایم و علی هم مثل ما باید از کفر خود توبه کندا غافل از آنکه معنی آن حرف این بود

۱ - ارشاد القلوب ۲ / ۴۱۶؛ بحار ۴ / ۱۶۲.

که تمام فداکاریها و رنجهای علی و تمام اخلاص و ایمان علی<sup>علیه السلام</sup>... و تمام مبارزات و جنگ آوری‌ها و کافرکشیها و جوش و خروشها، در میدان جنگ و دفاع از اسلام علی، یکباره به دست خوارج به یغما می‌رودا

زیرا توبه آن چنانی که خوارج می‌خواستند می‌باشد، اول امام به کفر خود اقرار کنند سپس توبه کنند

آنچه مسلم است حداقل سران خوارج کاملاً علی را شناخته بودند. آنها می‌دانستند که علی کیست، آنها مدت زیادی در رکاب علی بودند. آنها قبل از قضیه تحکیم جزء شیعیان علی<sup>علیه السلام</sup> محسوب می‌شدند.

اگر از آنها چندی قبل می‌رسیدند چرا با علی<sup>علیه السلام</sup> بیعت کرده‌اید؟ و برای چه آنقدر در رکاب او در صفين و جمل و موارد دیگر فداکاری کردید، قطعاً همان جوابی را که احمد بن حنبل در یک جمله در فضیلت حضرت آورده است می‌آوردد.

احمد بن حنبل در یک جمله مختص درباره علی<sup>علیه السلام</sup> بیان کرده است که در حق هیچ یک از صحابه پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> دیده نمی‌شود. «آیا خوارج می‌خواهند که فرزند ابی طالب از ولایت اعظم که در جمله‌ای از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به او داده شده:

«من کنت مولا فهذا علی مولا».<sup>۱</sup>

هر کس را منم مولا و دوست این عمّ مصطفی مولای اوست.» توبه کند؟

آیا امام علی<sup>علیه السلام</sup> از نسبت خود به پیامبر اسلام که نسبت هارون به موسی است توبه کند؟

«یا علی انت متی بمنزلة هارون من موسى الا انه لاتبى بعدى». <sup>۲</sup>  
ای علی نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، جز آنکه پس از

۱ - الغدیر ۱ / ۱۱ و ۴۷.

۲ - تاریخ دمشق، ص ۳۸۴؛ بحار ۲۶۱ / ۳۷ ح ۲۰؛ خصائص نسائی، ج ۱۱۹ / ح ۵۵

من پیامبری نیست.

آیا از حق محوری خود توبه کند،

«علی مع الحق و الحق مع علی».

علی با حق است و حق با علی است.

آیا از نفس پیامبر<sup>ع</sup> بودن توبه کند.

﴿فَقُلْ تَعَالَوْ تَذَعْ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَثِّلْ فَتَبْخَعْلْ لَغْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.<sup>۱</sup>

به نصاری بگو: بیانید هم شما و هم ما فرزندان و زنها یمان و خودمان

را بیاوریم و سپس با ناله و سوز و گذاز لعنت خدا را به دروغ گویان قرار

بلهیم.<sup>۲</sup>

به اتفاق همه مفسرین مقصود از (نفسنا) در آیه مبارکه پیامبر<sup>ع</sup> و علی<sup>ع</sup> بوده

است<sup>۳</sup> و آیا از اینکه همواره در حال رویت حق زندگی می‌کرد توبه کند.

«لا عبد رب لا م اره».<sup>۴</sup>

نپرستیدم خدای را که ندیده‌ام.

پس بنابه دستور خوارج علی<sup>ع</sup> باید از اسلام توبه کندا و آن همه فضائل و مناقب را

نادیده بگیرد! تا بلکه دلهای کفرآلود و ظلمت گرفته آنها را به دست آوردا

بالاخره خواسته‌های بی منطق و نابجای خوارج از یک سو و کج فهمی و خیره‌سریهای

آنان از سوی دیگر آن چنان بر روح و جان امام علی<sup>ع</sup> اثر می‌گذارد که به ناچار بادلی پر از درد

وسوز و گذاز لب به نفرین آنان می‌گشاید و از خداوند ذلت و نابودی آنان را طلب می‌کند و

۱ - آل عمران / ۶۱.

۲ - آل عمران / ۶۱.

۳ - المیزان / ۳ / ۲۲۳.

۴ - الکافی ۱ / ۱۳۸؛ بحار ۴ / ۴۴.

می فرماید:

«اصابکم حاصل و لابقی منکم اثر بعد ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله علیہ السلام اشهدت علی نفسی بالکفر، لقد ضللت اذًا و ما انا من المھتدین.» طوفان مرگ زا شما را بگیرد و داستان گوئی از شما در روی زمین نماند. آیا بعد از ایمانم به خدا و جهادی که در حضور رسول خدا علیہ السلام نموده‌ام به کفر خود شهادت دهم.

اگر چنین شهادت بدhem گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود، بروید به سوی بدترین سرنوشت و عقب گردکنید و برگردید (به جاھلیت جوانی خود) بدانید پس از من یک ذلت و خواری فراگیر شما را احاطه خواهد کرد و شمشیری بران به دیدار تان خواهد آمد. و استبدادی که ستمگران آن را در میان شما سنت خواهند کرد به سراغتان خواهد آمد.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام بدترین سرنوشت را از خداوند برای خوارج طلب می‌کند، زیرا آن‌ها در برابر حق مقاومت کردند و شمشیر به روی علی کشیدند و بدتر از همه اینکه انسان تجسم یافته از اسلام را تکفیر کردند و آن را خارج از اسلام و مرتد گفتند!!

۱ - خطبه ۵۸، صبحی صالح، ص ۹۲

## فصل هفتم :

### امام به ناچار دست بشمشیر می برد

بارها یادآور شدیم که امام راه مسالمت آمیز را در پیش گرفته و حتی الامکان نمی خواست با خوارج کار به قتل و قتال منجر گردد. روی همین اصل خود را آماده مقابله و مبارزه با معاویه کرد. و به همین منظور هم با سپاه خود از کوفه به قصد جنگ با معاویه خارج شده و تامدائی به پیش رفت. اما ناگهان از تصمیم خود برگشت و به سرعت تغییر جهت داد و از مدائی به طرف نهروان آمد و خوارج را به محاصره خود درآورد.<sup>۱</sup> تا بالاخره منجر به قتال با آنان شد.

در این باره گفته‌اند: جهانی باعث شد که آن حضرت موقتاً از جنگ با معاویه منصرف گردد و به طرف خوارج روی آورد، که به اختصار به بعضی از جهات اشاره می‌گردد:

۱- به امام ظلیل<sup>ؑ</sup> خبر دادند که خوارج بعد از ابلاغ حکم حکمیین به شدت بر خشونت خود افزودند!

به طوریکه به هر یک از شیعیان و طرفداران امام که می‌رسند، در هر فرصتی از او راجع به حکمتیت سئوالی می‌کنند، چنانچه جواب مطابق عقیده آنان نیست باعث اذیت و آزار آنان می‌شوند حتی اگر بتوانند او را می‌کشند و از بین می‌برند!

۲- آنان خود را مهیای جنگ می‌کنند تا در زمان مناسب حمله را شروع کنند

۳- آنان عبدالله خطاب که از یاران و فرمانداران امام ظلیل<sup>ؑ</sup> است و همسرش را به طور

فجیعی کشته‌اند.

۴- طرفداران امام علی علیه السلام از حضرت خواستند که پیش از جنگ با معاویه لازم است که خطر خوارج را چاره کند چون با این قساوتها و جنایتهایی که از آنان سر می‌زند، ما نمی‌توانیم زنان و فرزندانمان را در کوفه رها کنیم و روانه جنگ با معاویه شویم.<sup>۱</sup> روی این حساب، اعمال فجیع و حرکات نابخردانه آنان سبب شد تا امام علی علیه السلام تصمیم به مقابله با آنها بگیرد. چون امام علی علیه السلام نمی‌توانست کوفه را در حالی که تنها زنان و کودکان در آن هستند با چنین جنایتکارانی تنها بگذارد!!

### شهادت مظلومانه عبدالله و همسرش

عبدالله بن خطاب که یکی از سرشناسان و محترمین عمال امام علی علیه السلام بود به همراه همسر آبستنش در حالیکه سوار بر مرکب خویش بود، و به منظور خواندن و مطالعه قرآنی را روی سینه‌اش آویخته بود با گروه خوارج مواجه شد؛ آنها فریاد زدند عبدالله این کتابی که بر سینه تو است دستور قتل تو را صادر کردند است. در نظر ما افرادی که قرآن فرمان مرگ آنها را داده باید کشته شوند، در این هنگام که سران خوارج با این کاروان کوچک و بدون مدافعانه با تهدید و ارعاب صحبت می‌کردند یکی از خوارج خرمای خشکیده‌ای را که پای نخل افتاده بود دید آن را در دهان خود گذاشت که ناگاه دیگران متوجه شدند، همه فریاد زدند، حرام، حرام کار بدی کردی! تصرف در مال مردم کردی، خرمای حرامی را خوردی... او هم بلا فاصله خرمای را از دهان بیرون آورد و دور انداختا و نیز در این حال از میان درختها و پشت تپه‌ها خوک بیچاره‌ای گریزان بود که خود را در میان خوارج دید، یکی از آنان سلاح کشید و خوک را کشت، سایرین سخت بر او پرخاش کردند که اینگونه اعمال یعنی ریختن خون حیوانی هرچند هم خوک باشد، فسادانگیزی بر روی زمین است، باید جداً از تکرار آن پرهیز کنی!!

۱ - همان.

عبدالله و همسرش که ترس تمام اندام آنها را فراگرفته بود و خود را در برابر دخیمان خوارج می‌بینند با خود می‌گویند عجب است اخرمای خشکیده و بی‌ارزش و خوکی که مزارع و یکشتهای مردم را زیر و رو می‌کند در نظر این گروه کچ اندیش محترم است اما خون مسلمان در نظر اینها ابدآ ارزش و احترام ندارد.

خوارج از عبدالله پرسیدند، پدر تو مرد دانشمندی بود، از سخنان پدر چیزی به یاد داری؟<sup>۱</sup>

عبدالله گفت: آری پدرم همیشه می‌گفت که از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> شنیدم که می‌فرمود:

«ستكون بعدى فتنة يموت فيها قلب الرجل كما يموت بدن، يمسى مؤمناً

و يصبح كافراً فكن عند الله المقتول ولا تكن القاتل.»

دیری نمی‌پاید که پس از من امواج فتنه جهان اسلام را فرامی‌گیرد، در آن هنگام قلب بعضی از انسانها از درک حقایق باز می‌ایستد و می‌میرد همانگونه که تن انسان می‌میرد و از کار بازمی‌ماند، در آن هنگام بعضی از افراد شبانگاه مؤمن و باخدایند ولی در هنگام صبح دور از خدا و کافر می‌گردند.

يعنى آنکه ايمان و عقيده آنها بر اساس محكمى بنا نشده است، در فرصت کوتاهى دينشان را لازم دست می‌دهند. در آن وقت وظيفه آن است که از حق دفاع کنيد هر چند اين دفاع به قيمت کشته شدن تمام شود و مواطن و آگاه باشيد که مبادا در جبهه باطل باشيد و برای تعويت باطل خون بريزيد.<sup>۲</sup>

خوارج باز سؤال کردند: درباره جريان بعد از تحكيم و قضيه حكميت که على به آن راضى شد نظريهای داری؟ عبدالله جواب داد:

۱ - پدر عبدالله به نام خباب از صحابه و از یاران رسول خدا (ص) بود و در میان مسلمانان به علم و دانش معروف بود.

۲ - شرح نهج البلاغه خوئی ج ۲ ص ۱۲۷.

«ان علیاً اعلم بالله و اشد توفیقاً على دینه و انفذ بصراة»  
علی به خدا و فرامینش پارساتر و از نظر وقایع و پیشامدهای اجتماعی  
و مملکتی بیدارتر و آگاهتر است.

خوارج گفتند: تو از هدایت واقعی برخوردار نیستی بلکه از عناوین افراد پیروی می‌کنی. بلاfacسله او را محکوم به اعدام کردند، آن هم اعدامی دردنگ و جانسوز!! او را با وضع دردنگ دست و پا بسته همراه با شکنجه و آزار لب جوی آب آوردن و همانند گوسفند سرش را بریدند! و سپس همسر باردارش را آورده ذبح کردند. حتی شکمش را پاره کرده و بچه او را هم کشتندا<sup>۱</sup>

طرفداران امام وقتی جنایات خوارج را مشاهده کردند و اعمال ددمنشانه آنها را دیدند سخت ناراحت شده، به امام گفتند: چرا اینها را این همه مهلت و آزادی می‌دهید؟ چرا ریشه آنان را قطع نمی‌کنید؟ امام علی<sup>علیه السلام</sup> در جواب فرمود:  
(آنان نابود نمی‌شوند، گروهی از آنان در صلب پدران و رحم مادران باقی خواهند  
ماند!)<sup>۲</sup>

آری شهادت مظلومانه عبدالله بن خباب دل و قلب مسلمانان را جریحه دار نمودا!  
امام که از این جنایت هولناک به شدت متأثر شده بود؛ حارث بن مرّه عبدی را به سوی آنان فرستاده تا از نزدیک این خبر را پیگیری نموده و نتیجه را به امام گزارش دهد؛  
که ناگاه نهروانیان او را هم کشتنند؛ بی‌آنکه گناهی از او سرزده باشد و یا حرکتی علیه آنان  
انجام داده باشد!

در این فرصت عده‌ای از طرفداران امام که سخت به خشم آمده بودند و از جنایات هولناک خوارج به ستوه آمده بودند؛ جدا از امام خواستند که باید قبل از هر چیز شر و فتنه خوارج از سر مسلمان برطرف گردد؛ پس از آن به طرف معاویه رهسپار شویم...

۱ - همان.

۲ - فروغ ولايت ص ۶۳۹

طرفداران امام علیه السلام گفتند: در حالیکه خوارج با آن قساوت و بی رحمی با طرفداران شما برخورد کرده و دوستان شما را ز پای در می آورند اسراور نیست به آنها فرصت بیشتری بدھید.

به همین حساب حضرت تصمیم گرفت که پیش از هر چیز حساب را با نهروانیان تسویه و کار آنها را یکسره کند. لذا از مدائیں برگشت و نهروانیان را در حصار گرفت و جدا در مقابل جنایات آنها ایستاد و گذشت آنچه گذشتا

### رفع تزلزل از جنبد

جندب بن عبدالله ازدی می گوید: من هنگامی که به ظاهر خوارج نگاه کردم، وقتی آن پیشانیهای پیشه بسته را (در اثر سجده‌های طولانی) می دیدم و از اردوی آنان همانند کندوی زنبور عسل صدای قرائت قرآن می شنیدم با اینکه از طرفداران امام علیه السلام بودم؛ ولی در موضع خود شک می کردم که آیا جنگ با اینها از نظر اسلام صحیح است و آیا کشنن ایشان در قانون دین رواست و آیا آنها از نظر اسلام جایز است کشته شوند و... تا آنکه از اسمی پیاده شدم و نیزه و زرهام را کنار گذاشتیم و به نماز ایستادم و در حال قنوت اینگونه دعا کردم:

**«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ قَتْلَ هُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَكَ رَضًّا فَأَذْنُ لِي فِيهِ وَإِنْ كَانَ مُعْصِيَةً فَأُرْنِي بِرَاوِنَتِكَ»**

خدایا اگر جنگ و قتال با این قوم مورد رضای توست بر من بنما و اگر جنگ با آنها گناه و معصیت است راه گریز از آن را بر من نشان بده. در این حالت بودم که امیر المؤمنان علیه السلام در حالیکه سوار بر اشتر بود از راه رسید و در مقابل من ایستاد. و فرمود: پناه بر خدا، پناه بر خدا، ای جندب از شر شکا جندب می گوید: در همین حال بود که یکی از لشکریان امام علیه السلام باعجله آمد و گفت: یا امیر المؤمنین خوارج از نهر و پل عبور کردند. (یعنی آنان از میدان فرار کردند) امام

فرمودند: نه، اینچنین نیست آنها از نهر عبور نکرده‌اند. باز مرد دیگری آمد و گفت: آنان از نهر گذشتند. مجدداً حضرت فرمود: نه، آنها از نهر نگذشته و هرگز از نهر نخواهند گذشت، زیرا قتلگاه آنان این طرف نهر است.<sup>۱</sup>

پس امام علی<sup>ع</sup> رو به من کرد و گفت:

«یا جندب آما آنه لا یقتل منا عشرة و لا ینجوا منهم عشرة»،  
ای جندب همانا از مادر این جنگ بیش از ده نفر کشته نمی‌شوند. و از  
آنان بیش از ده نفر نجات نخواهند یافت.<sup>۲</sup>

جندب در ادامه گفتارش می‌گوید: در این هنگام سوار دیگری آمد در حالیکه می‌دوید قول شخص اولی را تکرار می‌کرد که (آنان از پل عبور کردن) همچنین عده‌ای، یکی پس از دیگری می‌آمدند و به امام خبر می‌دادند که خوارج از نهر و پل گذشتند و میدان را خالی کردند.

ولی امام علی<sup>ع</sup> به سخنان آنها اعتنای نمی‌کرد، بلکه می‌فرمود: «نه، اینچنین نیست، آنها از پل و نهر عبور نکرده‌اند.»

در این حال امام علی<sup>ع</sup> برخواست و بر اسب خود سوار شد و پیش رفت تا آنکه خوارج را در حال آمادگی رزمی مشاهده کرد و با چشم خود دید که آنان نیام شمشیرهای خود را شکسته‌اند و دست و پای اسبان و چهار پایانشان را قطع کرده‌اند، و بر زانو اشان افتاده‌اند و با یکصد؛ با بانگی بلند و شادی خاصی فریاد می‌زنند، «لا حکم الا لله، لا حکم الا لله..» و آماده‌اند که جنگ را آغاز کنند.<sup>۳</sup>

مسعودی می‌گوید: علی<sup>ع</sup> به سوی آنان روانه شد و بر ایشان اشراف پیدا کرد و آنان

۱ - در آن زمان بالای نهر جسر و پل بزرگی به نام جسر طبرستان وجود داشته است.

۲ - مستدرک نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۷۸.

۳ - الخرایج و الجرایح / ۲ / ۷۵۵؛ ابن ابی الحدید ۲ / ۲۷۳؛ مستدرک نهج البلاغه ۳ /

.۳۷۸

رادید که در محل معروف به (رمله) اردو زده‌اند.

ابن اثیر می‌گوید: علی علیه السلام پیش رفت و آنان را در کنار پل دید که هنوز از نهر رذنشده بودند ا در این هنگام امام علیه السلام تکبیر گفت و نیز سپاه آن حضرت تکبیر گفتند: و بار دیگر جمله معروف (ما کذبت و لا کذبت) را تکرار فرمود. که به خدا سوگند من نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ گفته‌ام، یعنی آنکه این خبر غیبی را پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از سالهای پیش به من فرموده و به من خبر داده است که این گروه یاغی و طغیانگر، (خوارج) باید در این طرف پل به دست من کشته شوند و تار و مار گردند.

مسعودی گوید: علی علیه السلام خود در مقابل آنان ایستاد و آنها را به بازگشت و توبه دعوت کرد، اما آنان از پذیرش دعوت آن حضرت امتناع کردند و بر یاران امام تیراندازی نمودند ا به امام گفته شد که نهروانیان تیراندازی کرده و یاران شما را هدف قرار داده‌اند! حضرت فرمود: شما دست نگهدارید و حمله نکنید و آنان را سه بار دعوت به بازگشت فرمودند ولی آنها دست از عناد خود برنداشته و جنگ را شروع کردند.<sup>۱</sup>

### آخرین اتمام حجت

بنابرای نقل طبری امیر مؤمنان علیه السلام پرچم امان را به دست ابوایوب انصاری داد و او به پیش رفت و خطاب به نهروانیان گفت: کسیکه به زیر پرچم درآید و کسی را نکشته باشد در امان است و کسی که به سمت کوفه، یامدانی بازگردد در امان است. در آن هنگام پانصد تن از آنان به بند تیجین بازگشتند و عده‌ای دیگر به سوی مدان رفتند. سپاه خوارج که چهار هزار تن بودند پس از این دو هزار و هشتصد تن برای نبرد باقی ماندند و آماده حمله به سپاه امام علیه السلام شدند!

دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، چشمها به وسط میدان دوخته شده است، امام علیه السلام باز هم برای اتمام حجت قرآن را بر دست گرفت، فرمود: چه کسی حاضر است این

۱ - طبری ۴ / ۶۵؛ مروج الذهب ۲ / ۴۸۵؛ کامل ابن اثیر ۲ / ۴۰۵.

قرآن را بگرفته، به طرف این قوم رود و آنان را به کتاب خداو سنت پیامبر شان فراغ خواند، البته او در این راه کشته شده و به بهشت خواهد شتافت!

نوجوانی از قبیله بنی عامر جلو آمد، امام با مشاهده کمی سن و نوجوانی او، فرمود: به جایگاهت برگرد. امام بار دوم کلام خود را تکرار نمود و کسی دیگر بجز آن نوجوان چیزی اظهار نکرد. بار سوم آن حضرت سخن خود را تکرار فرمود، که باز نوجوان بنی عامری با شوق و اشتیاق آمادگی خود را اعلام داشت. امام علی علیه السلام دست او داد و نوجوان عامری به طرف لشکر حرکت کرد و آنان را به کلام خدا دعوت نمود.

اما هنوز کلام او پایان نیافته بود که تیرها بر بدنش افرو بارید. و جوان در حالی که رو به طرف لشکر امام کرده بود، با قرآن به روی زمین قرار گرفت و با شهادت خود عملأ نشان داد که آنها حتی به آنچه خود مدعی بودند و به ظاهر قرآن استناد می کردند، پایبند نیستند.<sup>۱</sup>

بنا بر نقل مسعودی: علی علیه السلام شخصاً در مقابل آنان ایستاد و آنان را به بازگشت و توبه فرا خواند، ولی آنان از پذیرش دعوت آن حضرت خودداری کرده و بر یاران او تیراندازی می کردند! به او گفتند خوارج بر ما تیراندازی کردن و حمله را شروع نمودند.

حضرت فرمود با این حال شما دست نگهدارید و بر آنان حمله نکنید، تا آنکه سه مرتبه آنان را دعوت به بازگشت نمود. ولی آنان همچنان یاران امام علی علیه السلام مورد هجوم خویش قرار داده و تیراندازی می کردند تا آنکه یکی از یاران امام را که به تیر خوارج کشته شده بود نزد آن حضرت آوردند.

در این وقت بود که امام تکبیر گفتند و فرمان جنگ را صادر کردن که اکنون جنگ با آنان رواست.

در این حال مردی از خوارج بر اصحاب علی هجوم آورد و در میان ایشان جنگ می کرد و به هر طرف حمله می برد و می گفت: «آن را می زنم و اگر علی را ببینم، این

۱ - تاریخ طبری ۴ / ۶۵؛ مروج الذهب ۲ / ۴۸۵؛ کامل ابن اثیر ۲ / ۴۰۵.

شمشیر سفید و نرم را برا او می‌زنم.»  
 امیرمؤمنان به جنگ او شتافت و فرمود: «ای کسی که به دنبال علی می‌گردد، من تو را  
 نادانی تیره روز می‌دانم. من به رویارویی تو نیازی ندارم، پس بشتاب که من اینجا می‌بر  
 او حمله برد و اورا از پای درآورد. سپس فرد دیگری از خوارج به میدان آمد و حمله ورشد  
 و پیوسته یورش می‌برد و می‌گفت:  
 آنان را می‌زنم و اگر علی را ببینم با شمشیر برآنم لباس حسرت را بر اندام او  
 می‌پوشانم.

در این هنگام علی علیه السلام به جنگ او رفت و گفت: «ای کسی که در پی علی هستی اینک  
 به نیکی بنگر که لباس حسرت برکدام یک از ما قرار خواهد گرفت.» بر او حمله کرد و با  
 نیزه بروی زد و نیزه را بر بدن او واگذارد. علی بازگشت در حالی که می‌گفت: «ابوالحسن را  
 دیدی و دیدی آنچه را برایت ناخوش آیند بود.»<sup>۱</sup>

### اول شهید از سپاه امام علیه السلام

یزید بن نویره انصاری اول شهید از شهدای سپاه امام در نهروان بوده است و به نقلی  
 این بزرگوار را، رسول خدا علیه السلام دو مرتبه مژده بهشت به او داده است مرتبه اول در جنگ  
 احمد؛ در جنگ احمد رسول خدا علیه السلام فرمود: «یا یزید! اگر جهاد کنی و جنگ را پیش ببری تا  
 بالای این تل که در جلو روی داری من ضامن می‌شوم بر تو بهشت را!» پسر عمومی این  
 شخص این جمله را شنید و گفت: «یا رسول الله! اگر بین جهاد و بهشت به این نزدیکی است،  
 لطف کنید به من هم اجازه بدهید که من هم مشتاق بهشت هستم.  
 حضرت به هر دوی آنها اجازه داد و هر دو هم با دشمن جنگیدند و جلو رفتند و از تل  
 هم گذشتند و خوشحال برگشتند و حضرت فرمود: «هر دوی شما اهل بهشتید!»

اما توای یزیدا نسبت به پسر عمومیت درجه‌ای و فضیلتی دیگر داری...<sup>۱</sup> تا آنکه یزید بن نویره لیاقت آن رانیز پیدا کرد که در نهروان در رکاب علی علیه السلام با آنان جنگید و در این جنگ اول شهید در راه اسلام و قرآن گردید و آن کلام معجز آسای پیامبر علیه السلام به اثبات رسید.

جنگ بین سپاه امام علی علیه السلام و نهروانیان به اوج خود رسید و عده زیادی از خوارج به هلاکت رسیدند و عده کثیری مجروح در میدان نهروان افتاده بودند که به روایت طبری: کسانی را که نیم جانی داشتند، و شمارشان به چهار صد نفر می‌رسید به سوی عشیره و قبیله‌هایشان برگردانده شدند، به شرط آنکه بعد از مداوا اگر بهمود یافته‌ند آنان را به کوفه برگردانند. و نیز به دستور امام علی علیه السلام سلاح و مرکب و سایر لوازم جنگی خوارج را در میان مسلمانان و سربازان تقسیم نمودند، ولی غلامان و کنیزان آنان را به صحاباشان برگرداندند.

و جنازه طرفه بن عدی نیز که در سپاه خوارج بود و کشته شد، به پدرش عدی که از یاران امام علی علیه السلام بود برگرداندند و پدرش او را به خاک سپردا که بار دیگر آیه مبارکه:

**﴿وَمَن يَخْرِجُ الْأَنْحَىٰ مِنَ الْأَقْيَٰتِ وَمَخْرِجُ الْأَقْيَٰتِ مِنَ الْأَنْحَىٰ﴾.**<sup>۲</sup>

زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌کند مصدق واقعی خود را پیدا کرد.

لازم به ذکر است که طبق پیشگویی امام علی علیه السلام که فرمود: «در این جنگ از لشکر دشمن کمتر از ده نفر زنده می‌ماند و از سپاه ما کمتر از ده نفر به شهادت می‌رسند.» تحقیق پیدا کرد.

از خوارج تنها ده نفر که توانستند از معركه فرار کنند جان سالم به در بردن و از سپاه

۱ - المتظمم / ۵ / ۱۳۵.

۲ - انعام / ۹۵.

امام علیه السلام کمتر از ده نفر به فوز عظیم شهادت نائل آمدند.<sup>۱</sup> که جا دارد به عنوان قدردانی و تبرک اسامی مبارک آن بزرگواران رازینت بخش کتاب خود قرار داده و یادشان را گرامی و شهادتشان را در راه حق پاس داریم:

۱. سعد بن خالد سبیعی،
۲. عبدالله بن حماد الاربی،
۳. دو بیته و بر الجبلی،
۴. فیاض بن الخلیل الاذری،
۵. کیسوم بن سلمة الجهنی،
۶. عبید بن عبید الخولانی،
۷. جمیع بن جشم الکندي،
۸. حبیب بن عاصم الاسدی
۹. یزید بن نویره انصاری<sup>۲</sup>

جنگ پایان یافت، کشته‌ها و پیکرهای بی روح خوارج در گوش و کنار میدان، میان گل و لای نهر و انافتاده بود. علی علیه السلام از کنار آنان می‌گذرد، خطاب به بدنها بی جان آنها نموده می‌فرماید:

«بُؤسَة لَكُمْ ضَرَّكُمْ مِنْ غَرَّكُمْ، فَقِيلَ لَهُ مِنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟  
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّيْطَانُ الْمُضْلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَارَةُ بِالسُّوءِ...»  
وای بر شما، بر شما زیان رسانید آن که شما را فریب داد، گفتند: یا امیر المؤمنین چه کسی آنها را فریب داد؟ فرمود: شیطان گمراه کشته و نفس اماره آنها را به آرزوها مغفول کرده و راه نافرمانی و عصیان را بروی آنان گشود و نصرت و پیروزی را به آنها وعده داد و در نهایت به

۱ - طبری ۲ / ۴۰۵؛ ابن ابی الحدید ۲ / ۲۷۳؛ الكامل فی التاریخ ۳ / ۱۵۳.

۲ - انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۷۶.

[یعنی ای مسلمانان بدانید که من از ناحیه خدا و رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> مأموریت و وظیفه دارم که با آنان به جنگ برخیزم و آنان را قلع و قمع کنم و اسلام و مسلمین را از شر آنان نجات دهم.].

و نیز سیره نویسان و تاریخ نگاران نقل کردند که چون کار نهروانیان به پایان رسید، علی علیه السلام با اصرار تمام در جستجوی بدن ذوالشیده برآمد، دستور داد کشته‌ها را زیر و رو کنند و او را بیابند، ولی هرجه گشتند او را نیافتند؛ تا بالاخره در حالی که امام سخت از پیدا نشدن بدن او ناراحت گشت و مرتب می‌فرمود:

«والله ما کذبت و لا کذب».»

به خدا سوگند من دروغ نشیده‌ام و دروغ نگفته‌ام و حتماً بدن ذو الشیده در میان این کشته‌ها است.

به هر حال با اصرار امام علی علیه السلام در میان کشته‌های خوارج گشتند تا بدن او را یافتد، و او مردی بود که در دستش نقصی بود، که همانند پستانی در سینه‌اش قرار داشت.<sup>۱</sup>

### معجزه‌ای دیگر

از یزید بن رؤیم روایت شده که گوید: علی علیه السلام فرمود: «ما در امروز چهار هزار نفر از خوارج را خواهیم کشت که یکی از آنها ذوالشیده است.

چون جنگ به پایان رسید، خواست ذوالشیده را پیدا کند، به من دستور داد تا چهار هزار قطعه چوب تهیه کنم و خود حضرت بر استرسول خدام<sup>علیه السلام</sup> سوار شد و به من دستور داد بر هر کشته‌ای یک قطعه چوب بیانداز، و من همچنان از جلو می‌رفتم و بر هر کشته‌ای

۱ - یکی از دستهای او کوتاه بود به طوریکه مثل پستان به سینه‌اش چسبیده بود و حالت ارتجاع داشت وقتی می‌کشیدند کشیده می‌شد و چون رها می‌کردند جمع می‌شد مثل گوشت در سینه‌اش قرار می‌گرفت. (مروج الذهب ۲ / ۴۰۶)

قطعه چوبی می‌انداختم و آن حضرت نیز از پشت سر می‌آمد، و می‌شمرد. تا آنکه قطعه چوبی از چوبها در دست من باقی ماند، در این وقت دیدم رنگ صورت حضرت تغییر کرد و می‌گفت: «والله ما کذبت و لا کذبت»<sup>۱</sup>

کشته شدن ذوالثدیه در جنگ نهروان به دست امیرمؤمنان علیهم السلام در تاریخ اسلام بسیار مهم تلقی می‌شود و از قضایای سرنوشت ساز به شمار می‌رود. و به همین جهت عده کثیری از اصحاب رسول خدام علیهم السلام نیز به آن امر کاملاً آگاه بودند. زیرا بارها و بارها پیامبر علیهم السلام جریان کشته شدن ذوالثدیه را در جنگ نهروان به دست امیرمؤمنان به آنان خبر داده بود و گفته بود: که خوارج نهروان بدترین خلق خدا و کشنده آنها بهترین و مقرّب ترین افراد در نزد خدا است.<sup>۱</sup>

### اصرار عایشه بر شناخت قاتل ذوالثدیه

عایشه بعد از جنگ نهروان مرتب در جستجو بود و سئوال می‌کرد: تا بداند که ذوالثدیه کشته شده است یا نه؟ و اگر کشته شده است کشنده او چه کسی است. غالب همدانی می‌گوید: مردی از قبیله بنی کنده در سفری که به حج رفته بود با عایشه ملاقات می‌کند. عایشه ضمن مطالبی به او گفته بود، سئوالی دارم و می‌خواهم آن طور که خود دیده‌ای و شنیده‌ای برای من نقل کنی.

اولاً بگو ببینم موقعی که بین علی و خوارج جنگ برپاشد، ذوالثدیه هم در میان آنان بود؟ او پاسخ داد آری جنگ در کنار رود نهروان اتفاق افتاد و ذوالثدیه هم در میان آنان بود و در همانجا کشته شد!

او گفت: از عایشه پرسیدم که چرا این سئوال را کردم؟ عایشه پاسخ داد: به خاطر اینکه رسول خدام علیهم السلام فرموده است، آنها (خوارج) بدترین خلق‌اند و کشنده آنها بهترین و

---

۱ - ابن ابیالحدید، ج ۲، ص ۲۶۷.

مقرّب ترین افراد در پیشگاه خداوند است).<sup>۱</sup>

احمد بن حنبل از مسروق روایت می‌کند که گفت: عایشه به من گفت، تو فرزند منی، و از محبوب ترین فرزندان منی، آیا از مخدج<sup>۲</sup> خبر داری؟ گفتم: آری او را علی بن ابی طالب در کنار نهر که به بالای آن (تامر) و به پائین آن (نهروان) گفته می‌شود و مابین اخافیق و طرفه بود به قتل رسانید.

عایشه گفت: برای من در آنجه گفتی شاهد بیاور، من رفتم و مردانی را آوردم که پیش عایشه شهادت دادند.

آنگاه من از او پرسیدم تو را به صاحب این قبر (یعنی رسول خدام<sup>علیه السلام</sup>) سوگند می‌دهم، آیا چیزی درباره آنها از رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> شنیده‌ای؟

گفت: آری شنیدم که رسول خدام<sup>علیه السلام</sup> درباره آنان می‌فرمود:

«انهم شر الخلق والخلية يقتلهم خير الخلق والخلية». <sup>۳</sup>

براستی که آنها بدترین خلق و آفریدگان خدایند که می‌کشد ایشان را بهترین خلق خدا و کسی که نزدیک‌ترین خلق در پیشگاه خداست.

### لعن و نفرین عایشه!!

مسروق گوید: هنگامی که عایشه دانست علی علیه السلام او را کشته است گفت: «لعن الله عمرو عاص ف قد كتب الى يخبرني انه قتله بالإسكندرية...»

[خدا لعنت کند عمرو بن عاص را که به من نوشت که او (ذوالثدیه) را در اسکندریه

۱ - شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۲۶۷.

۲ - مخدج از القاب ذو الحویصہ (ذوالثدیه) است و ریشه این لغت از خدج به معنی ناقص است.

۳ - ابن ابی الحدید ۲ / ۲۶۷.

<sup>۱</sup> مصر کشته است. ]

عمرو عاص از قبل می‌دانست که رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> درباره قاتل ذوالشیده خبر داده و او را بهترین خلق خدا در روی زمین معرفی کرده است. و این مطلب را عایشه هم می‌دانسته و از پیامبر<sup>علیه السلام</sup> شنیده است.

لذا با شیطنت خاصی می‌کوشد تا خود را قاتل ذوالشیده قلمداد کند و به دروغ حقیقت را وارونه جلوه دهد و عایشه را به اشتباہ بیاندازد.

به همین حساب با آب و تاب نامه‌ای به عایشه می‌نویسد که من ذوالشیده را در اسکندریه کشته‌ام.

یعنی ای عایشه اگر از پیامبر<sup>علیه السلام</sup> شنیده‌ای که قاتل ذوالشیده، بهترین خلق خدا در روی زمین است آن منم!

روی این حساب بود که وقتی عایشه بعد از جنگ نهروان فهیمد که قاتل ذوالشیده علی بوده، عمرو عاص را مورد لعن و نفرین خود قرار می‌دهد و دروغ و دسیسه آن را بر ملا می‌سازدا بعد از این نیرنگ بود که عایشه قسمتی از حقایقی را که از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> درباره عظمت و شخصیت علی<sup>علیه السلام</sup> شنیده بود با صراحة تمام بیان می‌کند.

او می‌گوید: «گرچه من در دل از علی ناخرسندم. ولی این نازاحتی باعث نمی‌شود که من حقایقی را که از پیامبر درباره علی<sup>علیه السلام</sup> شنیده‌ام کتمان کنم.

سپس اشک از چشمان عایشه جاری شد و گریه کرد و وقتی گریه‌اش تمام شد، گفت:

خدارحمت کند علی را که او بر حق بود و بین من و او چیزی غیر از هووگری نبود.<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که طولانی شدن مطلب راجع به ذوالشیده روی حساب و غرضی است که به اختصار ذکر می‌گردد:

چنانچه با دقت تاریخ را بررسی کنیم و حالات امام علی<sup>علیه السلام</sup> را در زمان زمامتش مطالعه

۱ - البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۳۷.

۲ - البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۳.

کنیم، به وضوح در می‌یابیم که اکثر موزخان و یاراویان احادیث آن طور که باید و شاید به میدان نیامده و مخصوصاً برخورد امام علی را با خوارج نهروان شرح نداده‌اند انه آنکه شرح نداده‌اند بلکه بیشتر آنان به طور گذرا از کنار قضایا گذشته‌اند

به طور مثال تاریخ طبری با اینکه کتابی است، پر حجم و مفصل؛ اما جریان نهروان را با آن اهمیت به طور فشرده و مختصر، سر هم می‌کند و می‌گذرد و آن همه اخبار غیبی و پیش‌گوئی‌هایی را که پیامبر علی در فضیلت و عظمت علی علی بیان داشته به ویژه اخبار غیبی را که آن حضرت درباره قاتل ذوالشیده که علی علی است بیان کرده و خبر داده است درست بازگو نکرده و به سرعت از کنار آن گذشته است

روی این حساب می‌توان گفت: امام علی در بیان تاریخ هم مظلوم واقع شده است!!

و بهترین شاهد بر مظلومیت علی علی اشکهای جاری شده عایشه است که بعد از شهادت امام گریه کرد و گفت: خدا رحمت کند علی را که او بر حق بود و بین من و او چیزی جز هووگری نبودا<sup>۱</sup>

او آنگاه که متوجه شد که قاتل ذوالشیده امیر مؤمنان بوده است یادش آمد فرموده رسول خدا علی را که درباره امام فرموده: که قاتل ذوالشیده خیر البریه است و آنان که در نهروان به دست علی کشته می‌شوند شرط البریه و بدترین مخلوقات خداوند هستند لذا با چشمان پر از اشک گفت: خداوند رحمت کند علی را که او بر حق بود.

۱ - می‌دانیم که بعد از مرگ خدیجه کبری رسول خدا علی با عایشه ازدواج کرد و در واقع عایشه نامادری حضرت زهراء علی است. به هر حال بگویگردن بین والده مقام (عایشه) و بچه‌های حضرت خدیجه هر چند کم اتفاق افتاده است و طبعاً علی علی هم از این گزند در امان نبوده است. و این همان معنای هووگری است که عایشه به زبان آورده است. (البداية و النهاية ۷ / ۳۳۳).

مورخان و راویان احادیث در کتب خود، حرقوص بن زهیر تمیمی را به لقب‌های متعدد یاد کرده‌اند: ذوالشیده، ذوالخویصره، مُخدج... گرچه بعضی‌ها بگو مگوئی دارند که آیا ذوالشیده و ذوالخویصره دو لقب بوده برای دو نفر و یا آنکه هر دو لقب حرقوص می‌باشد؟

او را ذوالشیده گفته‌اند (به معنی مرد پستاندار) چون در سینه او قطعه‌گوشتی به صورت پستان زن بوده که وقتی او رامی کشیدند به اندازه بازوی دستی کشیده می‌شد و وقتی ره‌امی کردند جمع می‌شد به صورت تکه‌گوشتی روی سینه‌اش قرار می‌گرفت.

اورا ذوالخویصره می‌گفتند چون تکیه بر عصامی کرد و راه می‌رفت. و او را مُخدج می‌گفتند چون یکی از دستهایش ناقص و علیل بود.<sup>۱</sup> اینها القاب او بود و اسم آن حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی بود.

بر جسته‌ترین چهره‌های خوارج و سردمداران آنان عبارت بودند از:

۱. حرقوص بن زهیر تمیمی،
  ۲. شریح بن او فی العبسی،
  ۳. فروة بن نوفل الشجاعی،
  ۴. عبدالله بن شجرة سلمی،
  ۵. حمزة بن سنان اسدی
  ۶. عبدالله بن وهب راسبی و... این گروه تا توانستند عداوت و دشمنی خود را، نسبت به امام علیه السلام و طرفدارانش با عمل و رفتار زشتاشان اظهار و ابراز کردند.
- اما در میان آنان، حرقوص بن زهیر (ذوالشیده) از همه بیشتر نسبت به پیامبر علیه السلام و علی و یارانش دشمنی خود را ظاهر می‌کرد.
- او بود که در جنگ حدیبیه در موقع تقسیم غنائم جنگی، به پیامبر علیه السلام جسارت کرد و گفت: اعدل یا محمد! (عدالت به خرج بدہ ای محمد)

۱ - ملل و نحل ج ۲ ص ۱۱۶؛ الكامل ۳ / ۱۰۰؛ مسند ابویعلی ۲۷۳ ح ۴۷۹.

پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو اگر من عدالت به خرج ندهم پس چه کسی عدالت به خرج می‌دهد.

او بود که پیامبر ﷺ از سالهای پیش خبر داده بود، که او را بهترین خلق خدا، یعنی علیؑ خواهد کشت.

او بود که پرچم خوارج را در جنگ نهروان به دوش می‌کشید و آنان را علیه امام علیؑ تحریک می‌کرد.

او بود که امیرمؤمنان بعد از جنگ نهروان با اصرار تمام می‌فرمود: باید بدن او را در میان جسد های خوارج پیدا کنید. و می‌فرمود: «والله ما کذبت و لا کذبت»<sup>۱</sup> یعنی رسول خدا ﷺ به من خبر داده که او در این جنگ کشته می‌شود.

آری او بود که بالاخره جسد بی‌جانش را طبق پیشگویی های رسول خدا ﷺ با عالم و نشانه هایی را که داده بود؛ از لابلای لجن های گندزده نهروان بیرون کشیدند و امیرمؤمنان علیؑ و یارانش تکبیر گفتند و امام علیؑ پیشانی روی خاک گذاشت و شکر و حمد خداوندی را به جای آورد.

### بعد از من خوارج را نکشید

بعد از جنگ نهروان و پس از تار و مار شدن خوارج عده ای از طرفداران علیؑ از حضرت کسب تکلیف نموده، سؤال کردند که یا علی وظیفه ما نسبت به خوارج که از جبهه نهروان فرار کردن و جان سالم به در بر دند و یا خوارجی که در گوش و کنار در خفابه سر می‌برند چیست؟

ایا هر کجا به آنها دسترسی پیدا کردیم می‌توانیم آنها را از پای درآوریم و نابودشان کنیم؟ حضرت در جواب فرمود:

«لا تقتلوا الخوارج بعدی.»<sup>۲</sup>

۱ - خطبه ۶۱ نهج البلاغه؛ شرح صبحی صالح ص ۸۴؛ شرح علامه جعفری ج ۲ ص ۴۶۴.

خوارج را بعد از من نکشید! زیرا کسی که در یافتن حق اشتباه کنده،  
نیست مثل کسی که باطل را می جوید و به آن دست می یابد.»  
در این رابطه سئوالی پیش می آید که چگونه ممکن است که امام علی<sup>ع</sup> دیگران را بعد از  
خودش از کشتن خوارج نهی کند. اما خود آن چنان قاطعانه آنان را بکشد و ریشه کن کند.  
آیا بین گفتار و عمل آن حضرت در برخورد با خوارج ضدیت و تناقض نیست؟ و اگر هست  
چگونه دفع کرده و پاسخ دهیم؟

در پاسخ این سوال جواب هایی داده شده که هر کدام در جای خود مفید و ارزنده  
است ولی در بین آنها، پاسخی را که مرحوم مجلسی بیان کرده است، می شود گفت: از  
شفافیت خاصی برخوردار است که به طور اختصار ذکر می گردد:  
ایشان می گوید: منظور امام علی<sup>ع</sup> از اینکه فرموده بعد از من خوارج را نکشید، آنست که  
شما مسلمانان بعد از من نیرو و قدرت خود را صرف در کشتن خوارج نکنید. زیرا دشمن  
اصلی شما و دشمن دین شما معاویه و اطرافیان او هستند که از اول دنبال باطل بودند و به  
آن هم دست پیدا کرده و به مقصودشان رسیدند، پس جبهه اصلی که می بایست در برابر  
آنها بسیج شوید و تمام اراده های برای جنگ با آنان تقویت گردد، همان قیام و ایستادگی در  
مقابل معاویه و طرفدارانش می باشد. هر چند برای حفظ امنیت و جلوگیری از جنایات و  
وحشیگریهای خوارج باید با آنان بجنگیم و آنها را از سر راه مسلمانان برداریم  
مرحوم مجلسی برای تأیید مطلب خود، مطلبی را از امام حسن مجتبی علی<sup>ع</sup> نقل  
می کند که بسیار جالب و راه گشا است که در ذیل آورده می شود:  
بعد از آنکه معاویه بر عراق و سایر ممالک اسلامی تسلط یافت، نامه ای به امام  
حسن علی<sup>ع</sup> می نویسد و در آن نامه از حضرت می خواهد که خوارج کوفه و اطراف کوفه را که  
علیه معاویه شورش کرده و ایجاد رحمت می کنند را سرکوب کند.  
امام علی<sup>ع</sup> در جواب می نویسد: معاویه بدان و آگاه باش، اگر من قدرتی می داشتم و

می‌توانستم با تو می‌جنگیدم و تو را از سر راه اسلام برمی‌داشتم.<sup>۱</sup>

یعنی مسلمانان بدانید که دشمن اصلی شما و دشمن دین شما معاویه است و بر شما است که در مقابل او، بپا خیزید و یاری دین خدا کنید.

و اما آنکه امام علی<sup>ع</sup> آن گونه آنان را قلع و قمع می‌کند و نابودشان می‌کند. باید گفت: علی<sup>ع</sup> در آن مقطع از زمان، برای حفظ اسلام و حکومت اسلامی چاره‌ای نداشت جز آنکه آن عده از خوارج و مارقین را که واقعاً وجودشان مساوی با اضمحلال و نابودی دین و حکومت اسلامی بودند، بجنگد و آنان را از بین ببرد، زیرا گرچه آنها به ظاهر از اسلام طرفداری می‌کردند ولی با اعمال و رفتار خود، ریشه دین را قطع می‌کردند و آن چنان در ضلالت و گمراهی غوطه ور شده بودند که از فرط جهالت و نادانی شخصیتی همچون امام علی<sup>ع</sup> را کافر می‌پنداشتند و کشتن آن حضرت و طرفدارانش را بر خود فرض و لازم می‌دانستند.

به همین جهت دست به قتل عام شیعیان و طرفداران حضرت زده بودند. به گونه‌ای که تنها خودشان و کسانی را که از حکمیت توبه کرده بودند را مسلمان می‌پنداشتند، و باقی مسلمانان و طرفداران علی<sup>ع</sup> و یا کسانی که با آنها هم عقیده بودند را کافرو و احباب القتل دانسته و آنان را قتل عام می‌کردند. که از جمله قربانیان آنها عبدالله بن خطاب و همسر اوست. که تفصیلاً گذشت.

لذا امام علی<sup>ع</sup> با دوراندیشی خود از ورای زمانها و قرون، عمق مسائلی را که در آینده بر اسلام و اسلامیان حادث می‌شود را می‌نگرد و در آن مقطع از زمان مصلحت را در نابودی و کشتن آنها می‌داند. چه خوب است در این مورد گفتار دلنشیں خود امام علی<sup>ع</sup> را با قلم رسا و شیوه‌ای استاد شهید مطهری (ره) یادآور شویم و داوری را بر عهده خوانندگان عزیز بگذاریم:

«...ان ماج غیبها و اشتند کتبها...» چشم این فتنه را درآوردم. پس از آنکه دریایی ظلمت

۱ - الكامل لابن اثیر ج ۳ ص ۳۵۰.

داشت موج می‌زد و موج تاریکی بالاگرفته بود. و اشتد کلبهای این جمله عجیب است؛ کلبهش داشت فزونی می‌گرفت، کلپ یعنی هاری، سگ وقتی که هار می‌شود و به اصطلاح عامیانه دیوانه می‌شود، بیماری خاصی پیدا می‌کند وقتی که این حیوان این بیماری را پیدا می‌کند، دیگر آشنا و غیر آشنا و صاحب و غیر صاحب نمی‌شناسد، به هر انسانی یا حیوانی که می‌رسد گاز می‌گیرد و نیش خودش را در بدنه آن فرو می‌برد و بعد از لعاب دهن او میکروب این بیماری وارد خون طرف می‌شود و بعد از مدتی او هم هار می‌شود. یعنی یک سگ هار اگر یک اسب را گاز بگیرد، آن اسب بعد از مدتی هار می‌شود، اگر یک انسان را هم گاز بگیرد آن انسان بعد از مدتی هار می‌شود.

علی علیہ السلام می‌فرماید: این مقدس مآب‌ها به صورت یک سگ هار در آمده بودند و مانند سگ هار با هر کس تماس می‌گرفتند او را هم مثل خودشان هار می‌کردند، همینطور اگر مردم ببینند یک سگ هار شده است هر کس به خودش حق می‌دهد که او را اعدام کند، برای اینکه نگزد و دیگران را هار نکند، من این سگ‌ها را هار دیدم، و دیدم چاره‌ای غیر از اعدام آنها نسیت اگر نه طولی نمی‌کشد که بیماری هاری خودشان را به جامعه اسلامی سرایت می‌دهند و جامعه اسلامی را در جمود و تقشر و حماقت و نادانی فرو می‌برند. من خطر برای اسلام را پیش بینی می‌کرم. من بودم که چشم این فتنه را درآوردم، غیر از من احدی جرئت چنین کاری را نداشت. پس از آنکه موج تاریکی و شباهه و شک درباره اینها بالاگرفته بود و هاری آنها فزونی یافته و روز به روز به دیگران سرایت می‌کرد.<sup>۱</sup>

خلاصه کلام آنکه: از رفتار و گفتار امام علیہ السلام در می‌باییم که منع امام علیہ السلام از کشتن خوارج کلیت ندارد، بلکه همان طور که کشتن آنها مقطوعی وطبق مصالحی بوده، نهی و منع از کشتن آنها هم مقطوعی است و نیز از روش و نحوه رفتار آن حضرت با خوارج این معنی را درک می‌کنیم: که هر زمان خطر و شورش خوارج، اصل دین و یا حکومت اسلامی را مورد تهدید قرار داد، کشتن و از بین بردن آنها بر امام علیہ السلام و مسلمانان فرض و لازم است

۱ - جاذبه و دافعه شهید مطهری (ره).

و هرگاه چنین خطری از آنها سرنزده و انجام نگرفته، کشن و از بین بردن آنها نیز بر امام و مسلمانان واجب و لازم نیست.

شاهد این موضوع آنکه، در زمان حکومت علیؑ خوارج می‌آمدند، در میان جمعیت، حتی در حال نماز، علیه امام علیؑ سرو صدامی کردند و شعار می‌دادند حتی به حضرت اهانت و جسارت می‌کردند، با این حال امام علیؑ عکس العمل تندی نسبت به آنها انجام نمی‌داد، بلکه باملایمت و مدارا می‌فرمود: تا زمانی که شماها مالی را سرقت نکرده‌اید و یا مسلمانی را نکشته‌اید و یا مسلحانه به جنگ ما برخواسته‌اید، ما با شما بکاری نداریم، و شما را از آمدن در مساجد مسلمانان منع نمی‌کنیم و حقوقتان را از بیت المال مسلمانان قطع نمی‌کنیم و با شما به جنگ برnmی‌خیزیم.

گفتار فوق را با روایتی از امام چهارم علیؑ جهت واضح شدن مطلب به پایان می‌بریم:

«ذکرت الخوارج عند علیؑ فقال: إن خرجوا على إمام عادل أو جماعة

فقاتلوهم وإن خرجوا على إمام جائز فلا تقاتلوا فان لهم من ذلك عقالٌ».<sup>۱</sup>

امام چهارم از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که حضرت فرمود:

نزد علیؑ صحبتی از خوارج به میان آمد (از قرینه معلوم می‌شود

صحبت از کشن آنها بود) امیر المؤمنان علیؑ فرمود: اگر خوارج علیه امام

عادل خروج کردند آنها را بکشید و اگر بر امام جائز شوریدند آنها را

واگذارید.

به راستی چه کسی غیر از علیؑ که خود سمبیل تقوی و زهد و پارسائی و علم و

شجاعت و شمشیر و تدبیر بود قدرت داشت با پیشانی پینه بسته‌ی زاهدnamی مغور،

این گونه قاطعانه برخورد نماید و در یک برخورد نظامی آنان را به قتل برساند؟...

و اگر کسی غیر از امام علیؑ با آنها می‌خواست برخورد کند چه بسا مورد اعتراض

مسلمانان قرار می‌گرفت که با اهل قبله و افرادی عابد و زاهد در افتاده است ولی

امیرمؤمنان به خاطر مکانتی که در بین مسلمین داشت و همه آن حضرت را زهر جهت از افراد برجسته و عادل و عارف و اهل حق می‌دانستند، و به هیچ وجه این قدرت را ندارند که به علیؑ ایراد کنند که چرا با آنان اینگونه رفتار می‌کنند، چون بسیاری از افراد آن زمان خود از زبان پیامبر ﷺ فضائل علیؑ را بارها شنیده بودند و خود می‌دانستند و بارها از امیرمؤمنان شنیده بودند که پیامبر ﷺ فرموده یا علی تو با همان شمشیری که در زمان حیات من با مشرکین جنگیدی، با همان شمشیر بعد از من با ناکشین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید. و امیرمؤمنان خود در خطبه ۷۵ نهج البلاغه می‌فرماید: «انا حجیج المارقین و خصیم الناکشین المرتابین و علی کتاب الله ل تعرض الامثال» من در مقابل مارقین و دشمن سرسخت ناکشین شکاک می‌باشم و بر کتاب خدا ارائه می‌شود اعمال و کارهای متشابه.<sup>۱</sup>

۱ - مطلبی است بسیار ارزشمند و رهگشا بر حاکمان اسلامی و دینی که چگونه در مقابل فتنه گران و غوغاسالاران، باید قاطعیت نشان دهند و چگونه باید با آنها مدارا و مسالمت داشته باشند؟  
و به یک کلام حاکم اسلامی باید همانند امام(ع) در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر باشد، تا آنکه دین و دنیای امت اسلامی را حفظ کند.

## فصل هشتم :

### خوارج بعد از جنگ

پس از پایان جنگ نهروان، یکی از یاران امام علیؑ به گمان آنکه با کشته شدن خوارج دیگر ریشه آنها قطع شده است و برای همیشه مسلمانان از دست آنها راحت شده‌اند! از امام علیؑ سؤال می‌کند:

«یا امیر المؤمنین هلك القوم باجمعهم؟»

آیا خوارج همگی هلاک شدند و نابود گشتند؟

حضرت در پاسخ می‌فرماید:

«كلاً و الله أنتهم نطفٌ في اصلاب الرجال و قوارات النساء، كلما نجمهم منهم

قرن، قطع حتى يكون آخرهم لصوصاً بينَ»<sup>۱</sup>

نه هرگز! به خدا قسم آنان در صلبهای پدر و رحم مادرانشان خواهند بود. و هر زمان شاخی از آنها سر برآورده، قطع می‌گردد تا آنکه آخرینشان از دزدها و غارتگران خواهند شد.

از بیانات امام علیؑ استفاده می‌شود که خوارج در نهایت به صورت دزد و غارتگر در خواهند آمد و در میان مسلمانان رسوا خواهند شد!

چه خوب است انسان در هر حال خود را در پناه حق ببیند، و از خدای خویش صلاح خود و رضای او را درخواست کند و به خصوص این دعای نورانی را که بزرگان دین

---

۱ - خطبه ۵۹ نهج البلاغه، خطبه ۶۰ صبحی صالح.

خواندن و عمل کردن و به آن سفارش کردن؛ ورد زبان خود قرار دهد:

«الهنا لاتكلنا على انفسنا طرفة عين ابداً».١

خداؤندا ما را به اندازه یک چشم بر هم زدن به خودمان وامگذار!

آمین یا رب العالمین

واقعاً چه شد؟ و چرا خوارج نهروان به چنین ذلت و خفتی گرفتار آمدند؟

عده‌ای که عمری را به شب زنده‌داری و روزها را به روزه‌داری سپری کنند، عده‌ای که از فرط عبادت و سجده‌های طولانی پیشانیشان پینه بسته و ذکر دعا و قرائت قرآن‌شان چشمها را خیره و فکرها را متحیر کرده است!

این چنین در آخر کار در همین دنیا و پیش از آخرت، به چنین ذلت و خواری گرفتار آیند! و در ردیف قساوت‌مندان آدمکش و دزدان بی‌آبرو و رسوا در آیند و در مقابل حجت خدا و وصی رسول خدام علیه السلام سر به شورش بگذارند و فتنه انگیزی کنند، تا حدی که خود را آماده کنند و راضی گرددن به ریختن خون امام و حجت خدا!!

ابن اثیر گوید: چون علی علیه السلام از کار نهروانیان آسوده گشت، اشرس بن عوف شبانی به همراه دویست تن در دستگره سر به شورش گذاشت و پس از آن به شهر انبار رفت.

علی علیه السلام ابرش بن حسان را به فرماندهی سیصد تن برگماشت و او را به رویارویی اشرس فرستاد. در این درگیری در ربیع الآخر سال ۳۸ کشته شد. پس از آن هلال بن علقمه از تیم الریاب به همراه برادرش مُجالد شورش کرد، سپس به ماسبان درآمد. علی علیه السلام به معقل بن قيس ریاحی مأموریت داد تا به مقابله او برود، قیس او و اصحابش را که بیش از دویست تن بودند، گشت. این جنگ در جمادی الاول سال ۳۸ هـ به وقوع پیوست.

سپس اشهب یا اشعث بن بشر از بجیله با صدو هشتاد تن بر علی علیه السلام خروج کرد و به نبردگاهی آمد که هلال و یارانش در انجابه هلاکت رسیده بودند، اشهب بر آن کشتگان

نمای گزارد و هر کدام از آنها را که توانست دفن کرد. علی علیه السلام برای مقابله با او جاریه بن قدامة سعدی را بنا به روایتی، حجر بن عدى را گسیل کرد. آنان در جایی موسوم به جرجراایا از دیار جوخی باهم نبرد کردند. اشهب و یارانش در جمادی الآخر سال ۳۸ هجری پای درآمدند. و به دیار عدم شتافتند.

سپس سعید بن قفل تمیمی و بعد ابو مریم تمیمی... اینان از شجاعترین افراد خوارج محسوب می‌شدند که به خاطر شجاعت‌شان به کوفه حمله کردند و به سرای عملشان رسیدند.<sup>۱</sup>

یادآور شدیم که از جمع خوارج نهروان تنها ۹ نفر توانستند که از میدان جنگ فرار کنند و جان سالم به در برند. که دو نفر از آنان به سیستان و خراسان گریختند و دو نفر دیگر به بلاد عمان و دو نفر به جزیره‌ای در محلی به نام: (سن موازیخ) و کناره فرات فرار کردند، و دو نفر به یمن و یک نفر از آنها به محلی به نام تل موزون رفت. که به این ترتیب در نقاط مختلف پراکنده شدند.<sup>۲</sup>

از جمله از فراریان از صحنه جنگ ابن ملجم مرادی بود، که به تعبیر امام علیه السلام اشقی الاشقياء نامیده شد!

او از سران بلکه از برگزیدگان یمن بود؛ که در ابتداء خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و معرفی استاندار یمن به مدینه آمد.

او به عنوان سخنگوی هیئتی که از یمن آمده بودند؛ در حضور امام؛ این چنین سخن را آغاز نمود:

السلام عليك ايها الامام والبدر التمام والليث الهمام والبطل  
الضرغام...»

سلام بر تو ای امام! سلام بر تو ای ماه تمام! سلام بر تو ای شیر بیشه

۱ - الكامل في التاريخ، ۲ / ۶۹۵.

۲ - شرح خوئی ج ۴ ص ۱۳۴

### شجاعت! سلام بر تو ای شیر شیران!

شهادت می‌دهم که تو امیرالمؤمنین هستی و شهادت می‌دهم که تو قاتل کفار و مشرکین هستی و حقاً که تو وصی رسول خداوی و خلیفه آن حضرتی<sup>۱</sup> مطالب فوق جداً کفر و نفاق او را ثابت می‌کند، زیرا او با زبان خود اقرار می‌کند و شهادت می‌دهد که یا امیرالمؤمنین توکشنه کفار و مشرکین هستی، یعنی کسی که با تو جنگ برخیزد کافر و مشرک است!

ولی طولی نمی‌کشد که او کمر به قتل امام می‌بندد و عملأ عبدالرحمن بودن خود را به أشقي الاشقياء تبدیل می‌کند و کفر و شرک خود را ثابت می‌کندا

### نقشه قتل در حرم امن خدا!!!

گفته شد که فاریان از صحنه جنگ نهروان و باقیماندگان خوارج بعد از شکست چفتبار خود، دست از توطئه برنداشتند و برای ضربه زدن به امیرمؤمنان به هر کاری دست می‌زدند؛ از جمله آنان: این ملجم مرادی، برک بن عبدالله تمیمی و عمر بن بکر تمیمی، در سال چهلم هجرت در مکه معظمه، در کنار خانه خدا، با هم فکرانشان در انجمنی که تشکیل داده بودند؛ از هر دری سخن گفتند تا اینکه سخن از فرمان روایان و زمامداران به میان آمد و همگی آنان؛ بر آنها و بر کردارشان عیب گرفتند و رفتارشان را رشت شمردند و بر اهل نهروان یعنی آن دسته از خوارج که در جنگ کشته شدند. افسوس خوردن، برخی از ایشان اشک ریختند و به دیگران گفتند: خوب است ماخود را به خدا فروخته،<sup>۲</sup> نزد این زمامداران برویم و به کمین آنها باشیم؛ ناگاه آنها را بکشیم و مردمان شهرها را از دست آنها آسوده کرده و ضمناً خون برادران شهید خود رانیز که در

۱ - بحار ۴۲ / ۲۶۰؛ مروج الذهب ۲ / ۴۰۵.

۲ - به این جهت آنان را شرارة نامیدند زیرا بعقیده خود خود را بخدا فروخته‌اند!

نهروان کشته شدند بگیریم.<sup>۱</sup>

بر اساس همین پیشنهاد؛ ابن ملجم، برک بن عبدالله و عمر بن بکر تمیمی باهم  
پیمان بستند و هم قسم شدند که در یک شب یعنی شب نوزدهم بنابه قولی شب هفدهم  
ماه رمضان در نماز صبح؛ علی و معاویه و عمرو عاص را بکشند!!<sup>۲</sup>

### شهید محراب

عبدالرحمن بن ملجم مأمور قتل علی ظیله شد و گفت این کار با من. برک بن عبدالله  
نامزد قتل معاویه گردید و عمرو بن بکر هم قبول کرد که عمر و عاص را به قتل برساند.<sup>۳</sup>  
ابن ملجم وارد کوفه شد و در محله بنی کنده که پس ماندگان خوارج در آنجا زندگی  
می کردند منزل گرفت. لکن عقیده خود را با کسی در میان نمی گذاشت که مبادا منتشر  
شود.

در این حال که او در انتظار شب نوزدهم ماه مبارک رمضان به سر می برد، روزی به  
دیدار مردی از دوستان خود از قبیله تیم رباب رفت و در نزد او با قطام دختر اخضر تیمی  
برخورد کرد. امیر مؤمنان ظیله پدر و برادر او را در جنگ نهروان کشته بود، آن زن از  
زیباترین زنان آن زمان بود و به شدت نسبت به امام ظیله خشمگین بودا چون چشم ابن  
ملجم به او افتاد فریغته زیبایی او شد و عشق قطام در دلش جای گرفت ادر همان مجلس  
پیشنهاد زناشویی به او دادا و از او خواستگاری کردا  
قطام گفت: چه چیز مهر من قرار خواهی داد؟ گفت: تو هر چه می خواهی تعیین کن تا  
من بپردازم؛ قطام گفت: مهر من عبارت است از سه هزار درهم پول و کنیز و غلامی و دیگر

۱ - از جهالت و نادانی خوارج همان بس که قوه تشخیصشان بیش از این درک نمی کند  
که چگونه علی ظیله و معاویه و عمرو عاص را در یک ردیف قرار داده اند!

۲ - مروج الذهب / ۲ / ۴۲۳.

۳ - الكامل فی التاریخ ج ۲ ص ۴۳۴ و ج ۴ ص ۱۱۰؛ مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۳.

کشتن علی بن ابیطالب.

ابن ملجم گفت: به جز کشتن علی بن ابیطالب آنچه خواهی مهیا می‌کنم، ولی کشتن علی چگونه ممکن است برای من؟

قطام گفت: وقتی علی مشغول به امری شد واز تو غافل گشت، ناگهان بر او حمله کن و او را از پای درآور! پس اگر کشته قلب مرا شفای دادی و عیش خود را با من مهیا ساختی و اگر کشته شدی، پس آنچه به تو می‌رسد در آخرت از ثوابها بهتر است برای تو از آنچه در دنیاست!

ابن ملجم دانست که قطام در نیت و عقیده با او موافقت دارد، خوشحال شد و گفت: به خدای سوگند که من نیز در این شهر نیامده‌ام مگر برای این کار!

قطام گفت: من از قبیله خود جمعی با تو همراه می‌کنم که تو را در این عمل یاری دهن. پس کسی را فرستاد نزد وردن بن مجالد که از قبیله او بود و او را به یاری ابن ملجم طلبید.

ابن ملجم نیز که در این اوقات مصمم قتل علی<sup>علیه السلام</sup> بود، وقتی شبیب بن بجره را که از قبیله اشجع بود دیدار کرد و او را با خود هم عقیده دید، از او کمک خواست او هم قبول کرد که آن را یاری دهد!

این سه نفر در پی فرصت بودند، تاشب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان فرار سید طبق قرار وارد مسجد شدند و در مقابل آن دری که امیر مؤمنان از آن داخل می‌شد نشستند ا در همین حال که آنان دقیقه شماری می‌کردند و در پی فرصت بودند، اشعث بن قیس را دیدار کردند و او را که از عزم خوبیش قبلًا آگاهی داده بودند و او هم قبول کرده و قول کمک داده بود بر حسب وعده به نزد آنان آمد.<sup>۱</sup>

۱ - قبلًا یادآور شدیم که اشعث بن قیس بعد از رحلت پیامبر<sup>صلوات الله علیه و آله و سلم</sup> از دین برگشت و مرتد شد و به جنگ مسلمانان آمد و شکست خورد و اسیر شد و او را به نزد ابی‌بکر

<sup>ع</sup>

در این هنگام حجر بن عدی که از یاران واقعی امام علی<sup>علیه السلام</sup> بود، و در مسجد به سر می‌برد که ناگهان شنید که اشعت به ابن ملجم می‌گوید: در کار خوبیش عجله کن که صبح دمید و رسوا خواهی شد!

حجر از این سخن غرض ایشان را فهمید و به اشعت گفت: ای اعور ارداده قتل علی علیه السلام را داری! و به سرعت به جانب خانه امام علی<sup>علیه السلام</sup> روان شد تا آن حضرت را از نیت پلید آنان آگاه کند.

که از قضا آن حضرت از راه دیگر به مسجد رفته بود، تا حجر به خانه آن حضرت رفت و برگشت کار از کار گذشته و فرق امام علی<sup>علیه السلام</sup> را شکافته و خون محراب مسجد کوفه را گرفته بودا<sup>۱</sup>

### شرح واقعه از زبان دختر امام علی<sup>علیه السلام</sup>

چون شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسید پدرم به خانه آمد، به نماز ایستاد؛ من برای افطار او غذائی آماده کردم و در طبقی حاضر گذاشتم، غذا عبارت بود از دو قرص نان جو و کاسه‌ی شیر و مقداری نمک.

پدرم برای افطار آماده شد، ولی چون نظرش به طبق غذا افتاد؛ گریه کرد! فرمود: دخترم برای من در طبق دو نان خورش حاضر کرده‌ای! مگر نمی‌دانی من پیروی از برادر و پسر عم خود رسول خدا علیه السلام می‌نمایم.

دخترم هر که خوراک و پوشک او در دنیا نیکوتر است، ایستادن او در قیامت نزد

۱- آوردنده ولی از جرم وی درگذشت و نیز خواهرش ام فروه را به ازدواج او درآورده بود حال اشعت اگر چه به ظاهر مسلمان شده بود ولی در میان مسلمانان نقش منافقانه‌ای داشت و با خوارج هم فکر بود لذا در قتل امام دست داشت! و نیز دختر همین جنایتکار بود که امام حسن عسکری<sup>علیه السلام</sup> را مسموم کرد و به شهادت رساند!

۱- امالی طوسی جزء ۹، ص ۶۵۰؛ بحار ۲۱ / ۲۰۵ و ۲۰۶.

حق تعالی بیشتر است.

دخلتم در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب...

سپس فرمود: به خدا سوگند، افطار نمی‌کنم مگر آنکه از این دو خورش یکی را برداری، پس من کاسه شیر را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو بانمک افطار کرد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و برخواست به نماز ایستاد!

این شهر آشوب و دیگران نقل کرده‌اند که آن حضرت در تمام آن شب بیدار بود و برای نماز شب بیرون نرفت به خلاف عادت همیشه خویش.

ام کلثوم عرض کرد ای پدر این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست؟

فرمود: در صحیح این شب من شهید خواهم شد.

ام کلثوم عرض کرد بفرمائید جعده به مسجد برود و با مردم نماز گذارد، فرمود: بگوئید جعده به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد. ولی بلافصله فرمود: که از قضای الهی نمی‌توان گریخت، سپس خود روانه مسجد گردید.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد و رکعتی چند نماز خواند، آنگاه بر با مسجد آمد و بانگ اذان درداد و چون آن حضرت اذان می‌گفت هیچ خانه‌ای در کوفه نبود مگر آنکه صدای اذانش به آنجا می‌رسید.

آنگاه از ماذنه به زیر آمد و به صحن مسجد وارد گشت در حالیکه می‌فرمود: الصلوة، الصلوة و خفتگان را برای نماز بیدار می‌کرد.

این ملجم در تمام آن شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت به فکر بود همان طور که حضرت خفتگان را بیدار می‌کرد، او نیز در میان خفتگان به روی درافتاده و شمشیر زهرآلود خود را به زیر جامه‌اش پنهان داشت.

چون امام علیه السلام به او رسید فرمود: برخیز برای نماز و این چنین مخواب که این خواب شیاطین است، بر دست راست به خواب که خواب مؤمنان است و یا به طرف چپ به خواب

که خواب حکماء است و یا بر پشت به خواب که خواب پیامبران است.  
آنگاه فرمود: قصدی که در خاطر داری نزدیک است که از آن آسمانها فرو ریزد و زمین  
چاک شود و کوهسارها نگون گردد و اگر بخواهم می‌توانم خبر دهم که در زیر جامه چه  
داری؟ و از او درگذشت و به محراب رفت و به نماز ایستاد.<sup>۱</sup>

ابن ملجم که بارها و بارها شنیده بود که قاتل امیر مؤمنان، اشقی الاشقياء و  
شقی ترین انسانها است

و بارها به قطام گفته بود که می‌ترسم من آن باشم و در عین حال به آرزویم دست  
نیایم و آن شب تا به صبح در اندیشه این امر عظیم بود. اما عاقبت شقاوت و بدختی  
چشم و گوشش را کور و کر نمود، و خواسته شیطان را بر اراده رحمن مقدم داشت و عزم  
خود را در قتل علی جزم نمود و لرزان لرزان بیامد تا در پهلوی استوانه‌ای که در پهلوی  
محراب بود جای گرفت.

وردان و شبیب نیز در گوشه‌ای خزیدند اچون امیر المؤمنین علیه السلام در رکعت اول سراز  
سجده برداشت، شبیب بن بجره آهنگ قتل آن حضرت کرد و با گفتن شعار (الله الحكم يا  
علی لا لاک و لا لأصحابك) شمشیر خود را فرود آورد، اما شمشیر او بر طاق فرود آمد و  
خطا رفت؛ و پس از او ابن ملجم شمشیر خود را حرکتی داد و همان شعار را تکرار کرد و  
شمشیر بر فرق حضرت فرود آورد و اتفاقاً شمشیر او بجای زخم شمشیر عمرو بن عبدود  
آمد و تا موضع سجده را شکافت! و مولود کعبه در محراب مسجد غرق در خون شد!

و در همین حال فرمود:

«بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله فلت و رب الكعبة.»

به خدا سوگند که رستگار شدم!

و در این وقت بود که درهای مسجد به هم خورد و لرزه‌ای زمین را فراگرفت و جبرائیل  
با صدای رسائی در میان زمین و آسمان فریاد زد:

---

۱ - شرح الأخبار / ۵ / ۴۳۰.

«تهدمت والله اركان الهدى و انطمثت والله نجوم السماء و اعلام التقى؛ و انفصمت والله العروة الوثقى، قتل بن عم مصطفى، قتل الوصى المحبى،

قتل على المرتضى، قتل والله سيد الاوصياء قتله الاشقياء».<sup>۱</sup>

به خدا سوگند ستونهای هدایت درهم شکست و نشانههای تقوی محظوظ بود و دستاویز محکمی که میان خدا و بندگانش بود گسیخته گردید، پسر عمومی رسول خدا کشته شد، وصی منتخب رسول خدا شهید شد، علی مرتضی به شهادت رسید، و بدینه ترین اشقياء او را به شهادت رساند.<sup>۲</sup>

مشهور بین علمائی شیعه آن است که امیر مؤمنان علیه السلام در سال چهلم هجرت در نوزدهم ماه مبارک رمضان، در شب قدر، در طلوع فجر صادق در مسجد کوفه در محراب عبادت در حال سجده دوم از رکعت اول نماز صبح در حال راز و نیاز، به دست اشقياء ابن ملجم مرادی با شمشیر زهر آلود فرقش شکافته شد و دو روز بعد در شب بیست و یکم ماه، بدرجه رفیع شهادت نائل آمد و با زمزمه فرز و ربت الکعبه و با ترتم آتا الله و آتا الیه راجعون به لقاء الله پیوست. و عرش و فرش و لاهوت و ناسوت و انس و جن را به عزا نشاند.<sup>۳</sup>

### وصیت امام علی علیه السلام به روایت محمد حنفیه

شب بیست و یکم ماه رمضان فرارسید، علی علیه السلام فرزندان خود را جمع کرد و با آنها وداع نمود، سپس به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: خداوند این مصیبت را بر شما نیکو

۱ - بحار الانوار، ۴۲ / ۴۲.

۲ - الكامل فی التاریخ لابن اثیر ج ۲ ص ۴۳۳؛ تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۶۱؛ تاریخ دمشق ترجمه امام علی علیه السلام ج ۳ ص ۳۱۸. کافی ج ۱ ص ۴۵۲.

۳ - همان.

گرداند، همانا من از میان شما می‌روم و همین شب به ملاقات خدا خواهم رفت و به حبیب رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> همانطوری که وعده داده ملحق خواهم شد، ای پسرم وقتی من از دنیا رفتم مرا غسل بده و کفن کن، و به بقیه حنوط جدت رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> که از کافور بیشتر است و جبرئیل آن را آورده بود مرا حنوط کن... و بعد بدنم را بر روی سریر بگذارید، جلو تابوت راکسی حمل نکند، بلکه دنبال اورا بگیرید و به هر جانبی که تابوت رفت شما هم بروید، و هر کجا ایستاد بدانید قبر من آنجاست، جنازه‌ام را آنجا زمین بگذارید و توای پسرم بر جنازه‌ام نماز بگذار و هفت تکبیر بگو، و بدان که هفت تکبیر به غیر از من بر هیچ کس مشروع نیست جز بر فرزند برادرت حسین که او قائم آل محمد و مهدی این امت است و او کجی‌های خلق را راست خواهد کرد، وقتی از نماز بر من فارغ شدی جنازه را از آن محل بردار و خاک آنگارا حفر کن، قیر کنده و لحدی ساخته و تخته چوبی نوشته شده خواهی یافت که مرا در آنجا دفن می‌کنی، وقتی خواستی خود از قبر خارج شوی اندکی صبر کن آنگاه نگاه کن می‌بینی که من در قبر نیستم، زیرا به جدت رسول خدا ملحق خواهم شد، چون اگر پیغمبری را در مشرق به خاک سپارند ووصتی اورا در مغرب دفن کنند حق تعالی روح و جسد آن دورا با هم جمع نماید و پس از زمانی از هم جدا شده، و به قبرهای خویش بر می‌گردد. پس قبر مرا با خاک پر کن و آن محل را ز مردم پنهان دار.

آنگاه علی با فرزندان خود اندکی صحبت کرد و آنانرا از آینده‌ای که حسن و حسین دارند آگاه نمود و آنها را به صبر و تقوی دعوت کرد، سپس بیهوش شد چون به هوش آمد فرمود: اینک رسول خدا و حمزه عم بزرگوار و جعفر برادرم نزد من آمدند و گفتند: زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر تو هستیم. پس نگاهی به اهل بیت خود کرد و فرمود: همه شما را به خدا می‌سپارم، خداوند همه را به راه راست هدایت و از شر دشمنان محافظت

نماید، خدا خلیفه من است بر شما و شما را کافی است برای خلافت و نصرت. سپس به فرشتگان خدا سلام داد<sup>۱</sup> و به ندای ملکوتی، یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ریک راضیة مرضیة لبیک گفت و عرشیان را داغدار و جن و انس را به عزای خود نشاندا

---

۱ - بحار الانوارج ۴۲ ص ۲۹۰ و ارشاد مفید ص ۲۶ فصل ۶ باب ۲.